

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228684

UNIVERSAL
LIBRARY

بررسی
همز و ادیات

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No.

۳-۲ / ۱۰۱۵۹

Accession No.

۱۸۳۱۱

Author

۱۸۳۸۸
میرزا حسن علی

Title

بررسی هنر و ادبیات - ۱۸۳۸۸

This book should be returned on or before the date last marked below.

باید بیاموزیم :

که چگونه در طبیعت دقیق شویم و زیباییهای
آنها ببینیم
این خود يك درس مهم هنری است .

در این کتاب

*

پیش گفتار ۱۱-۹

دفتر اول

بررسی هنر

- I . زیبا شناسی و هنر ۳۱ - ۱۵
- II . هدف هنرمند پیشرو ۳۶ - ۳۲
- III . تأثیر اوضاع اجتماعی و اقتصادی بر هنر ۵۲ - ۴۷
- IV . هنر و مردم ۵۶ - ۵۳
- V . طبقه بندی هنرهای زیبا ۹۰ - ۵۷

دفتر دوم

بررسی ادبیات

- I . پیدایش خط و زبان و تکامل آنها ۱۰۳ - ۹۳
- II . دستور زبان و معانی و بیان فارسی ۱۴۷ - ۱۰۴
- III . دستور زبان عربی ۱۷۸ - ۱۴۸
- IV . درباره‌ی انشاء ۲۰۹ - ۱۷۹
- V . درباره‌ی شعر ۲۴۲ - ۲۱۰
- VI . گزیده ادبیات فارسی ۲۸۸ - ۲۴۳

چون برگ سبزی ،
به استادان دانشمند و بزرگوار :
سعید نفیسی - عبدالعظیم قریب - فروزانفر
اهداء مینماید .
مهدی توحیدی پور

پیش گفتار :

انسان موجودیست طالب زیبایی و هنر ، وجه تمایز انسان از سایر حیوانات همین درك زیباییها و پدیده‌های طبیعت است . هنر زشتیهارا در قالب زیبایی و زیبا را بمرحله کمال میرساند، منظور از زشتی، آنهایی است که با زندگی بشر برخورد دارند و برای او واجد اهمیت هستند .

تا آنجا که اطلاع در دست است ، هنر و هنرمند مورد توجه و احترام بوده است ، زیرا زندگی انسان آمیخته با زیبایی و هنر است .
تولستوی Tolstoy میگوید :

سراسر حیات انسان آکنده از هر گونه فرآورده‌ی هنری است، از لای لای گهواره و شوخی و مسخرگی و آرایش خانه‌ها و جامه‌ها و ابزار کار گرفته ، تا مراسم کلیسا و تشریفات رسمی همه فعالیت‌های هنری بشمار میرود .

انسان از آغاز پیدایش خود فعالیت هنری آغاز کرده است ، در دوره‌های **شلمن Chelléen** ابزار سنگی میساخته در دوره‌های بعد تکامل حاصل کرده، بطوریکه در دوره‌های **ماگدالنین Magdaléniene** واقع در اوایل دوره‌ی چهارم ، آدام **کرومانیون Cromanion** تصاویری بر روی عاج و استخوان و شاخ حک مینموده، ناگفته‌نماند که از دوره‌ی چهارم

تا کنون در حدود ۲۰۰/۰۰۰ سال گذشته است، همانطور که تاریخ روانشناسی از آن هنگام که بشر خود را شناخت، یعنی مقارن پیدایش انسان، شروع میشود، زیباشناسی و هنرنیز که قسمتی از روانشناسی است، آغاز تاریخ تولدش از آن زمان است که بشر برای ایجاد زندگی زیبا و بهتری کوشش خود را آغاز کرد و چنانکه گفتیم این کوشش در حدود ۲۰۰/۰۰۰ سال قبل آغاز شد.

مادر عصری زیست میکنم که پیشرفت هنر روز افزون است، رشته‌های مختلف هنری هر روزه با گامی محکمتر پیش میروند، هنرمندان با ابداعات Creations و اختراعات هنری خود، هر لحظه گوهری بر گنجینه‌ی گرانبهای هنر، میافزایند.

امروزه ما اطلاعات نسبتاً وسیعی که نتیجه‌ی زحمات ارجدار هنرمندان گذشته است، درباره‌ی هنر در اختیار داریم.

وظیفه‌ی ماست که برای گنج پر بهایا فزائیم، هنر و زیباییهای طبیعت را غنی سازیم و جلوه گر نماییم.

نبایستی گام به پس گذاریم و یا در جای بایستیم، آثار گذشتگان نزد ما گرانبها است لیکن تقلید و رونویسی از آثار ایشان و ایجاد اثری نظیر کارهای آنان اشتباه مسلمی است.

در هر دوره‌ی از دوره‌های گذشته، هنرمندان قدم پیش میگذاشتند و اشتباهات و کمبود آثار گذشتگان را اصلاح میکردند، و بدین ترتیب وسعت عمل هنر را افزایش میدادند.

آثار هنری قرن جدید، به نسبت پیشرفت اجتماع از گذشته تا حال باید مزیت و برتری نسبت با آثار هنری زمان ماضی، مثلاً قرون وسطی داشته باشد.

برای آشنائی به هنر نو، باید آثار هنرمندان نو ساز را بدیده گرفت، منظور از نو سازی نه آن آثاری است که نه موضوع دارد و نه شکل و در قالبی شکسته جای گرفته باشد، و بنام مخالفت با آثار گذشتگان آن را اجیف را اثر نو خوانند، بلکه آثاری که از آنها بوی زندگی نو به مشام رسد و برای درک حقیقت آثار ایشان، آشنائی بسیک و روش کارشان ضروری است. توجه بنکته‌ی فوق و علاقه به پیشرفت هنر و بسط و نفوذ آن بین

کلیه‌ی افراد، مرابر آن داشت که دست بنوشتن این این اثر هنری بز نم، ادعا ندارم که این اثر خالی از نقص است، لیکن میتوانم اطمینان دهم که در این مختصر، اطلاعات نسبتاً کافی و وسیعی درباره‌ی هنر و ادبیات جای گرفته است. امیدمدم در اثر تشویق هنرمندان و هنر دوستان در آتیه سعی در تکمیل آن نمایم.

مهدی توحیدی پور . ۲ آبان ۱۳۳۳

دفتر اول

بررسی هنر .

- I . زیباشناسی و هنر .
- II . هدف هنرمند پیشرو .
- III . تأثیر اوضاع اجتماعی و اقتصادی بر هنر .
- IV . هنر و مردم .
- V . طبقه بندی هنرهای زیبا .

I

زیباشناسی و هنر



زیباشناسی Esthetique

زیباشناسی رشته‌ی از رشته‌های پنجگانه‌ی فلسفه بشمار است . بنا بر عقیده‌ی بسیاری، زیباشناسی جزء روانشناسی است زیرا میتوان گفت زیباشناسی مطالعه‌ی حیات درون هنرمندان است . هدف زیباشناسی شناسانیدن زیبائی و هنر و انواع هنرهاست . آثار زیبائی بوسیله‌ی دوحس عالی یعنی، **حس بینائی و حس شنوائی** درك میشود ، دیگر حواس از درك زیبائی عاجزند .
گویو میگوید :

احساسات مختلف میتوانند دارای ارزش زیباشناسی باشند « باید دانست که این گفته درست نیست زیرا احساس لذتی که از خوردن یک غذای لذیذ و یا استشمام یک عطر مطبوع در ما ایجاد میشود بهیچوجه زیبا نیست .

نا گفته نماند که زیباشناسی تنها در باره‌ی زیبائی بحث نمیکند بلکه در باره‌ی زشتی نیز گفتگو مینماید، البته آن زشتیها که بازندگی بشر بر خورد دارند و برای او واجد اهمیت هستند ، نه آن زشتیها که در اثر انحراف افراد ظاهر میشود .

زیبائی در روح و شعور تأثیر نموده و احساس لذت و محبت ایجاد میکند ، ولی زشتی احساس نفرت و کراهت بروح مینبخشد .

گاهی انسان حس میکند که شادان و مسرور است لیکن علت و موجب آنرا نمیشناسد و در اندیشه‌ی کشف آن نمی‌افتد، هدف زیباشناسی کشف آن علل و موجبات است .

هنگامیکه در برابر زیباییها و شکوه و جلال طبیعت قرار میگیریم در خود یکنوع حزن و اندوهی که بالمش لذیذ تعبیر میشود حس میکنیم و در این حال است که خویشتن را در برابر این شکوه و جلال و این زیبایی فراوان مبهوت و مرعوب مبینیم و احساس میکنیم که در پیشگاه بزرگی و جلال ایستاده‌ایم و بر اثر همین احساس ، در خود یکنوع حقارت در پی رفعت و سر بلندی حس میکنیم .

نمود های دیگری هستند که در مقابل مناظر عظیم و مجلل قرار میگیرند آن مظاهر مضحك و خنده آور است که از تضاد و عدم تناسب بوجود می آید .

از دیدن مناظر حزن انگیز ، تحت تأثیر عواطف و احساسات اخلاقی ، یکنوع لذتی آمیخته با ترحم و الم در خود حس میکنیم .
زیباشناسی درباره کلیه انفعالات و احساسات مزبور گفتگو میکند و زیبایی و زشتی و مضحك و فکاهی و غیره را تعریف مینماید و در اینکه چگونه يك چیز زیبا و یازشت جلوه میکند بحث و تحقیق مینماید و نه تنها درباره ی زیبایی ظاهر و مادی بحث میکند بلکه زیبایی ذاتی و معنوی را نیز مورد بحث قرار میدهد .

از این نظر زیباشناسی شامل دو قسمت میشود .

۱- زیباشناسی کلی یا علمی یا نظری .

هدف زیباشناسی کلی پی بردن بماهیت و حقیقت زیبایی و تأثیر آن در وجود بشر و درك چگونگی و هدف هنر است .

۲- زیباشناسی جزئی یا علمی .

زیباشناسی جزئی درباره هنرهای مختلف بحث نموده و از راه های مختلف برای جلوه گر ساختن هنر ، گفتگو میکند .

زیباشناسی جزئی يك علم دستوری نیست زیرا نمیتواند راه ایجاد يك اثر هنری را بما بیاموزد بلکه بدكر قواعد فنی و اصول خاص هنرهای مختلف میپردازد .

تعریف زیبایی

برای زیبایی تعاریف بسیار شده است لیکن هیچیک رساننده حقیقت زیبایی نیستند زیرا درك زیبایی آسان ولی تعریف آن دشوار است .

ارسطو میگوید :

زیبائی در نظم و عظمت است «

توماس داکن میگوید :

زیبائی در نظم است «

کانت میگوید :

زیبائی موضوع يك خشنودی کلی و ضروری است که از حس نفع‌عاری باشد « .

دکارت میگوید :

زیبا آنستکه بچشم مطبوع باشد «

استان‌دال میگوید:

زیبائی جز نوید سعادت نیست «

گویو میگوید :

هر احساس مطبوع، هر چه باشد، همینقدر که طبعاً مربوط بتداعی‌های نفرت‌انگیز نباشد میتواند دارای حالت زیبا پسندی و واجد درجاتی از شدت و نمود در وجدان باشد» با این تعریف گویو زیبا و مطبوع را از درجات يك احساس میشناساند ، ولی باید دانست که هر زیبایی مطبوع است ولی هر مطبوعی زیبا نیست و مطبوع چیزی است که یکی از تمایلات ما را راضی کند ولی زیبا چنانکه خواهیم دید تعریف وسیع‌تری را داراست .
برخی گفته‌اند .

زیبائی عبارتست از تجلی روح بوسیله‌ی ماده، عقل بوسیله‌ی جسم، نامحدود بوسیله‌ی محدود «

تعاریف فوق هر يك گوشه‌ی از زیبایی را نشان داده‌است ، لیکن هیچيك کامل و کافی نیست .

برای پی بردن بحقیقت زیبایی لازم است بآثار زیبایی پی بریم .

آثار زیبایی

زیبائی دارای آثاری است که از چندراه مورد مطالعه قرار میگیرد.

۱ - زیباشناسی از نظر روانشناسی .

۲ - زیباشناسی از نظر متافیزیک .

۳ - زیبا شناسی تجربی .

۴ - زیباشناسی از نظر فیزیولوژی .

زیباشناسی از نظر روانشناسی - اگر آثار زیبایی را در وجود خود مطالعه و تجزیه و تحلیل نمائیم ، روش زیباشناسی از نظر روانشناسی را بکار برده ایم .

زیباشناسی از نظر متافیزیک - اگر بخواهیم صفات و مشخصاتی که باعث زیبایی یک موضوع میشود پی بریم ، روش زیباشناسی از نظر متافیزیک را انتخاب کرده ایم .

زیباشناسی تجربی - اگر آراء کسانی که چیزی را خوش و یا ناخوش میدانند ، وسیلهی سنجش قرار دهیم ، روش زیباشناسی تجربی را بکار برده ایم .

زیباشناسی از نظر فیزیولوژی - اگر بخواهیم بدانیم دیدار زیبایی چه تأثیری در اعضاء بدن ما دارد ، روش زیبایی از نظر فیزیولوژی را پیروی کرده ایم .

نتیجه

هنگامیکه شیئی را بدیده میگیریم ، هم زیبایی آنرا درک میکنیم و هم دربارهی آن قضاوت مینمائیم .

احساس زیبایی عاری از نفع ، مطبوع و توأم با حس همدردی و میل و تعجب و تحسین است ، در اینجا **کانت** حق دارد که میگوید :
زیبائی موضوع یک خشنودی کلی و ضروری است که از حسن نفع عاری باشد .

داوری دربارهی زیبایی ، اینست که نسبت زیبایی بشیئی میدهیم و نیز تصدیق میکنیم که آن شیئی مطلقاً زیباست و خواهانیم که همه آنرا زیبا بدانند .

داوری دربارهی اشیاء بیشتر بواسطهی خشنودی است که آن اشیاء در ما ایجاد میکنند و همواره نظری بعلتی که موجد زیبایی است نداریم .
کانت میگوید :

زیبائی بدون درک علت ، برای ما سبب خشنودی است»
درک زیبایی و هنر ، منحصر باشخاص معین نیست ، بلکه عموم افراد ، از سیاه آفریقائی تا یک فرد متمدن اروپائی ، قادر بدرک زیبایی و زیباییهای

هنر هستند ، لیکن تفاوت درچگونگی تمیز و تشخیص زیبایی و هنر است . اشخاص به نسبت محیط و تربیت و تکامل قوای دماغی و رسوم و عادات دارای سلیقه و ذوق مختلف هستند .

ذوق و سلیقه عبارت از قوه‌ی بی است که زیبایی را تمیز و تشخیص میدهد . چنانکه گفتیم ذوق و سلیقه در اثر محیط و تعالیم مختلف ، متفاوت است از این نظر بعضی از یک داستان خوششان می‌آید و عده‌ای نه ، بعضی آهنگی را زیبا میدانند ، برخی زیبایی آنرا درک نمیکنند ، عده‌ی بموضوعهای درام و اخلاقی توجه دارند ، بسیاری به موضوعهای خنده‌آور و مضحک . در اینصورت پی میبریم که تعریف زیبایی نباید با احساسات و تخیل و عقل جدائی داشته باشد .

ارسطو میگوید :

زیبائی در نظم و عظمت است «

این صحیح است که در زیبایی یکنوع نظم و هم آهنگی *Harmonie* نهفته است ، لیکن عظمت اصل لازمی برای زیبایی بنظر نمیرسد .

اگر دو شیئی از تمام صفات متحد باشند و تنها از نظر بزرگی و کوچکی و یا حجم ، اختلاف داشته باشند ، نمیتوان گفت که شیئی بزرگتر حتماً زیباتر است ، لیکن نظم و هم آهنگی از شرائط زیبایی است ، ولی گاهی شوریدگی و پراکندگی خود یکنوع زیبایی بوجود می‌آورد .

افلاطون میگوید :

آنچه موجب لطف صورتها میگردد ، آنستکه اذ دل ماده صفات روح را بیان میکنند . «

عده‌ی زیبایی را تجلی روح بوسیله‌ی ماده میدانند ، گفته‌ی افلاطون تقریباً نظر آنان را بیان میکند ، در اینجا باید توجه کنیم که آیا کلیه تجلیات روحی زیباست ، در این مورد نخواهیم توانست جواب مثبت بدهیم ، زیرا برخی از تجلیات روحی زشت و نفرت انگیز است .

ارسطو میگوید :

زیبائی باید شبیه زنده باشد «

با توجه بزندگان مختلف میبینیم با اینکه زیبایی معنای زندگی را در بر دارد ، لیکن هر نوع زندگی زیبا نیست ، اشکال زشت و نفرت انگیز زندگی بسیار است ، زندگی قشر پست و عقب افتاده‌ی اجتماع ، نمونه‌ی زیبایی نیست ، بلکه نمونه‌ی کامل زشتی و بدبختی است .

زندگی اشخاص رذل و فرومایه ، که جز زشتی و کسراحت و آشفتگی
معنی و مفهومی ندارد زیبا نیست .

باید بگوئیم و بیاد بسپاریم که :

زندگی هنگامی زیباست که از زشتی و آلودگی پاک باشد

پس آنچه در تعریف زیبایی لازم است گنجانیده شود عبارتند از :

نظم و هم آهنگی Harmonie

عظمت و قدرت .

زندگی پاک و وسیع و آزاد .

تمایلات جسمانی، عقل ، تخیل ، تمایلات عالی .

باتوجه بنکات فوق میتوانیم زیبایی را اینطور تعریف کنیم .

زیبایی عبارت است از نظم و هم آهنگی Harmonie و

زندگی وسیع و آزاد، همراه با عظمت و پاکی ، که عقل و تخیل

و تمایلات عالی و جسمانی ما را تحریک کند و لذت و انبساط

پدید آرد .

تعریف من با تعاریف گذشته این تفاوت را دارد که شامل کلیه ی آثار

زیبایی است لیکن تعاریف دیگر شامل قسمتی از آثار زیباییست .

انواع زیبایی .

زیبایی چندنوع است .

اول- زیبایی مطلق، که مخصوص ذات آفریدگار است و جز او نمونه ی

دیگری برای این زیبایی نیست .

دوم - زیبایی طبیعی، که همان زیباییهای طبیعت است ، و خود

انواع مختلف دارد که عبارتند از :

۱ - **زیبایی جسمی ،** همچون ، چشم زیبا ، صورت دلفریب .

۲ - **زیبایی عقلی ،** همچون اندیشه ی بزرگ ، پژوهش نیکو .

۳ - **زیبایی اخلاقی ،** همچون ، رفتار پسندیده ، هدف عالی .

سوم - زیبایی هنری، این زیبایی آفریده ی بشر است ، حقیقت

یک زیبایی ایده آلی را که درباره ی آن اندیشه کرده است نمایان میسازد

همچون یک آهنگ زیبا ، یک قطعه ی ادبی، یک اثر هنری ، یک صحنه ی درام .

چهارم - زیبایی ایده آلی، که در اثر اندیشه‌ی عالی و وسیع درک میشود، یعنی یکفرد ژنی، موجودی را آنطور که باید باشد در نظر میگیرد و در ضمیر خود مجسم میکند.



هنر چیست What Means art

کوشش برای ایجاد و درک زیبایی، برای پرداختن عالم آرمانی، برای درک احساسات مردم، برای انتقال احساسات و عواطف همراه با زیبایی بین مردم، برای بهبود و پیشرفت اجتماع بشری، هنر نامیده میشود. عالم و عامی در درک زیبایی و لذات سپیم هستند، لیکن عامی تنها مشاهده‌ی ظاهری و احساس لذت زودگذر بس میکند، ولی عالم هنرمند بدرک ریزه کاریها و ماهیت زیبایی میپردازد.

هنرمند درون اجتماع همچون گیرنده‌ی احساسات و عواطف است، چون خود حساس و باریک بین است احساسات مردم را از هر نوع که باشد چه ضعیف و چه شدید، بخوبی درک میکند، بدین ترتیب روابط معنوی با کلیه‌ی افراد و مظاهر طبیعت برقرار میسازد.

هنرمند بدینجا خاتمه نمیدهد، گرفتن و درک احساسات و زیبایی چندان مهم نیستند، نکته اینجاست که هنرمند با نهایت زیبایی و با قدرت کامل، ریزه کاریها را که بچشم افراد عادی نمیخورد و احساسات و عواطف خود را آنطور که شایسته است، بدرون اجتماع و بسوی مردم میفرستد.

این ایجاد شعاع از یک منبع و گسترش آن بین مردم، چون دارای منبعی واحد است، یک نوع هم آهنگی بین مردم ایجاد میکند و از تفرقه جلو گیری مینماید. یک درام مهیج اجتماعی، افکار و احساسات جمعی را تحت تسلط خود میگیرد، روحیات و افکار را متوجهی یک نقطه‌ی روشن میسازد، در آن لحظه احساسات و عواطف موجود هنرمند آن درام، بین افراد آن اجتماع گسترش یافته و اگر تمام آن افراد را موجودی واحد فرض کنیم احساسات آن لحظه‌ی آنانرا نیز نزدیک خواهیم دید، همه نسبت بشخص سنگدل و خونخواری که قهرمان داستان را رنج و عذاب میدهد، اظهار تفر می‌کنند، همه در اثر پیروزی قهرمان داستان احساس وجد و سرور میکنند، همه با مشاهده‌ی شکست او اندوهگین میگردند، و بالتایجه همه در آن لحظه روحیه‌ی مناسب دارند.

اگر از دستورات و قوانین اخلاقی و اجتماعی وضع شده توسط فلاسفه بگذریم، خواهیم دید که دومین آموزگار صدیق بشر هنر بوده است. باید اذعان داشته باشیم که افکار و آراء فلاسفه نیز با کمک هنر بین قشرهای مختلف مردم نفوذ پیدا نموده است، زیرا همه قادر بدرک دستورات آنان نیستند، لیکن با مطالعه‌ی يك اثر اجتماعی و یا مشاهده‌ی نمایش اخلاقی و یا شنیدن يك قطعه شعر شیوا و یا يك آهنگ زنده، بخوبی قادر بتمیز نيك از بد خواهند بود و باسانی بافکار و منظور موجود آن پی خواهند برد، زیرا آثار اجتماعی آئینه‌ی تمام‌نمائی از وضع زندگی روزمره‌ی آنان است و تنها برای حصول نتیجه توجه و دقت و علاقه لازم است، در صورتیکه برای پی بردن باقوال و آراء فلاسفه مطالعه‌ی کافی در رشته‌های مختلف و آشنائی با اصطلاحات فلسفی و علمی از شرایط اولیه است، در اینصورت مشاهده میشود که استفاده از آثار آنان جز برای عده‌ای میسر نیست، و این هنر منداست که نظر آنان را درک میکند و پس از مطابقه‌ی آن نظریات بازندگی مردم، بین آنان منتشر میسازد.

هنر با زندگی ما جفت و آمیخته است، برخی تصور میکنند که هنر تنها عبارت از:

موسیقی، ادبیات، نقاشی، معماری و چند رشته‌ی هنری دیگر است،

این درست است، ولی باید بدانیم که **سراسر زندگی بشر آکنده از هر گونه پدیده‌ی هنری است** و اگر در تعریف هنر از بعضی استعداد های مخصوص بگذریم خواهیم دید که **کلیه‌ی مردم در جریان زندگی خود هنر مند خوبی هستند** و با توسل به هنر بدون اینکه بدانند، زندگی خود را تکامل میبخشند.

مگر نه اینست که عموم مردم کوشش در درک احساسات و روحیه‌ی دیگران دارند، و نیز احساسات و عواطف خود را برای دیگران بیان میکنند، و در باره‌ی آرایش خود و وسایل زندگی خود میکوشند، در مورد ساختمان منزل خود نظر میدهند، گاه گاه با خود زمزمه میکنند و آهنگ خوش سر میدهند. در ضیافتها و مهمانیهای معمولی، میزبان محل پذیرائی را به بهترین طرز میآراید، کارگردز بیائی ابزار کار خود میکوشد، دهقان با کشت و زرع مناظر

زیبا و فرح انگیز بوجود می‌آورد، پیشه ور هر لحظه زیبایی محل کار خود می‌افزاید، چراغ رنگین میزند، تابلوی زیبا نصب میکند، اجناس را با ترتیب و سلیقه خاص در محل خود جای میدهد. اینها نمونه‌هایی از نفوذ هنر در زندگی اجتماعی و فردی بشر است.

هنر احساس زیبایی را به بشر میبخشد و نیز مسلم است که میل زیبایی در بهبود زندگی بشر تاثیر تام دارد و همین زیبا پرستی بشر وسیله‌ی تمیز او از سایر حیوانات است و او را در راه تکامل مدد میدهد.

چنانکه گفتیم انسان سعی دارد افکار پیشینیان و هم‌عصران خود را درک کند و احساسات و افکار خود را با آنان منتقل نماید، و بدین وسیله افراد یکدیگر نزدیک میشوند، این احساس همدردی، و کوشش برای درک احساسات، آنانرا مجتمع میسازد، و این موجب پیشرفت بشر است و کوشش و سعی بشر در این مورد خود یکنوع تظاهر هنر بین مردم است.

تولستوی میگوید:

هر گاه انسان استعداد درک افکار پیشینیان را که بقالب کلمات و لغات ریخته‌اند نداشت و خود نیز نمی‌توانست آنچه را که می‌اندیشد بدیگران انتقال دهد، موجودی نظیر حیوان بود، اگر استعداد دیگر انسان یعنی خاصیت سرایت احساسات انسانهای دیگر بدو، از راه هنر نبود، افراد بشر هنوز هم وحشی و بالاتر از آن پراکنده و دشمن یکدیگر بودند، از اینرو فعالیت هنر، فعالیتی بسیار مهم و دارای همان ارزش و اهمیت فعالیت نطق و بیان و بهمانگونه نیز عمومی است.

دهانی هنر .

هنر بمعانی مختلف مورد توجه است.

گاهی در مقابل طبیعت قرار میگیرد، زمانی مقابل علم واقع میشود هنگامی مقابل پیشه قرار میگیرد و در هر يك از این حالات معانی مختلفی دارا میشود.

هنر و طبیعت - هنر در مقابل طبیعت قرار میگیرد، در اینجا هنر

اثری است که ساخته و پرداخته‌ی دست انسان باشد.

هنر و علم - هنر در مقابل علم واقع میشود، در اینجا علم بمعنی اخص

در نظر گرفته میشود که در اینصورت شامل قسمتهای نظری میشود و هنر قسمت عملی و تمرینی علم است .

اگوست کنت Auguste Conte میگوید :

علم موجب پیش بینی و پیش بینی موجب عمل است» که در اینجا منظور او ارتباط علم و هنر بمعنی عام آنهاست .

هنر و پیشه - هنر در مقابل پیشه قرار میگیرد ، منظور و هدف هنر ایجاد اشیاء زیبا است و هدف پیشه تولید اشیاء مفید است .

هنر و اصول اخلاقی و اجتماعی

در اینکه آیا هنر را از نظر ارزش اخلاقی و اجتماعی و یا ارزش زیبایی آن باید بررسی کرد ، دو نظریه موجود است ، یکی نظریه «هنر برای هنر» است که پیروان آن معتقدند تنها وظیفه هنرمند کوشش برای ایجاد زیباییست ، بدون در نظر گرفتن قوانین اخلاقی و اجتماعی ، دیگری نظریه «هنر برای اجتماع» است که پیروان آن معتقدند هنر از نظر ارزش اخلاقی و خدماتیکه با اجتماع میکند قابل مطالعه است .

حال دربارهی این دو نظریه بحث کوتاه و مفیدی میکنیم .

هنر برای هنر - پایهی این نظریه در فرانسه نهاده شد و کسی که پیش از همه این نظریه را بمیان کشید. گوتیه **Goutier** نویسندهی رومانیک بود هنرمندانی مانند **اسکار وایلد** در انگلستان و **بودلر** در فرانسه و آلن در امریکا ، این نظریه را پیروی کردند .

پایهی این نظریه بر روی یکنوع حس بیقیدی و فرار از اجتماع و قوانین اخلاقی است ، پیروان این نظر از مبارزات اجتماعی وحشت دارند و بیشتر برای ارضاء حس زیبا پرستی خود کوشش میکنند .

اسکار وایلد میگوید :

کتابی شایسته است که دارای کمال و شخصیت باشد و کتابی ناشایست است که انتخاب موضوع آن عمدی و بخاطر پسند مردم باشد ، نه از روی لذت .

و باز میگوید :

هر زمان اجتماعی که توده آن را شایسته میدانند همواره يك مولود

ناشایست ، و آنچه مردم آن را مان ناشایست میخوانند پیوسته ساخته‌ی زیبایی و کاری هنری است»
گوتیه میگوید :

در هنر مستقل ، هنر برای ما بعنوان مقصد است نه معنی «
 بطور کلی پیروان این نظریه، هنر و اخلاق را از یکدیگر جدا میسازند،
 و میگویند نویسنده‌ی واقعی کسیست که طبع خویش را آزاد گذارد ، و
 خود را از قید هر گونه اصول اخلاقی و اجتماعی برهاند ، تنها در زیبایی و
 قافیه پردازی اثر خود سعی کند و در مورد معنی اندیشه‌ای بخود راه ندهد.
 و نیز معتقدند که زیبایی و هنر وقتی بکمال و شایستگی میرسد که از
 اندیشه‌های اخلاقی و اجتماعی و تحول و تکامل آنها و بیان احساسات و تمایلات
 بدور باشد.

گوتیه میگوید:

فقط چیزی حقیقتاً زیبا است که بدرد هیچ کاری نمیخورد ، هر چیز
 مفیدی زشت است ، و آن چیزی که احتیاجی و یا احتیاجات مردم را بیان
 میکند ، پست و تنفر آور است «

چنانچه در بخشهای آینده خواهیم دید توجه باین نظریه موجب پیدایش
 سبکهای منحط و زشتی در ادبیات گردید که نمونه‌ی بارز آنها سبک مخرب
اگزیستانسیالیسم Existentialism و **فرمالیسم** Formalisme است.
 باید بدانیم که کلیه‌ی اندیشه‌های مخرب و منحرف، یکنوع عصیان در
 مقابل فشارها و ناکامیها و رنجها است، سبک **کلاسیسیسم** هنر مندان را در چهار
 چوب محکمی محصور نموده بود در اثر این فشار سرکشی آغاز شد یک باره
 چهار چوبها را شکستند و بعالم آزادی وارد شدند، یعنی سبک **رومانتیسم**
 را بنیان نهادند، هنر و هنر مندان را از هر گونه قید رها ساختند، منظور این بود
 که هنر از بند ، فقر ، مذهب ، اعمال نفوذ ، بدبختی و نظایر آن خلاصی
 یابد ، ولی این رهایی از قوانین و رسوم آن عصر بود نه رهایی مطلق از
 قوانین اخلاقی و اجتماعی، لیکن ادامه‌ی این سبک و زیاده روی در آزادی،
 موجب پیدایش اندیشه‌ی **هنر برای هنر** گردید.

هنر و زندگی با هم ارتباط کامل دارند ، انسان اساساً اجتماعی است

و در يك اجتماع توجه بقوانين اخلاقی و اجتماعی از اهم وظايف افراد است، قوانين اجتماعی و دستورات اخلاقی را ميتوان تغيير داد و تکامل بخشيد ولی نمیتوان پاك سنكر اصول آن شد .

هنر و هنرمند زائیدهی اجتماع خود هستند و قادر نخواهند بود حساب خود را از اجتماع جدا سازند ، و همچنين ممکن نیست هنرمند بدون اخلاق باشد ، اگر کمی توجه نمائيد مطلب روشن است .

هنر نتیجهی کوشش و اندیشهی هنرمند است ، اندیشهی هر فرد بياک مبدأ و سپس هدفی متکی است ، بشر بدون عقیده وجود ندارد ، زیرا در اينصورت حيوان است نه انسان، پس آنچه را بعنوان هنر بدون اخلاق مينامند چون موجود اين نظر برای ايجاد اين نوع اثر هنری اندیشه میکند و اندیشه نیز بنوبهی خود مربوط بياک نوع اخلاق است ، نتیجه میگیريم که آن هنر نیز اخلاقی است، ليکن چنانکه گفتيم چون اين اخلاق نتیجهی عصيان در برابر فشارها و شکنجههای گذشته است ، ميتوانيم بگوئيم تنها مخالفت با اصول اخلاقی جاری در عصر خود و يا معمول در گذشته دارد ، نه با حقيقت اخلاق .

چنين هنرمندانی چون با اصول اخلاقی زمان خود مخالفت داشتند ، بدین سبب بين مردم و طبقه مبلغ و مروج اصول اخلاقی آن عصر ، به غير اخلاقی بودن متهم شدند اين در بارهی بنیان گزاران اين نظريه ، ولی مقلدین آنان، پاك منکر همه چیز شدند، بدون در نظر گرفتن شرايط زمان و مکان و چگونگی افکار پيشوایان خود، يکباره جام وحدت سر کشيده از اجتماع دوری کرده با اجتماع و اصول اخلاقی و مردم بابی اعتنائی مينگرند و همچون درويشان بنگی ما «دمی را خوش» ميدانند و در بيغولوها و کافههای پست، زن و مرد در آغوش هم بخواب ميروند و کسانی مانند ژان پل سارتر رهبری اين دسته را بعهده میگیرد و اجتماعی را بسوی مرگ و نیستی میکشاند .

هنر برای اجتماع - پایهی اين نظريه صد سال قبل از ميلاد مسيح

توسط متفکرين و دانشمندان و هنرمندان نهاده شد برای پی بردن بتاريخ اين نظريه ، کلمات چند متفکر بزرگ را در اينباره میآوريم .

کنفوسیوس پدر فلسفه‌ی چین که در چهار قرن قبل از میلاد مسیح میزیسته، میگوید: هنر و خاصه موسیقی فقط از نظر خدماتیکه به بشر و نظم امور میکنند لازم است»

افلاطون Platon میگوید:

هنر و موسیقی از نظر مذهب و احتیاجات کشوری لازم است و موسیقی باید مانند يك دژ دولتی باشد»

ارسطو Aristote میگوید:

هنر و نمایش از نظر تصفیه‌ی هواهای نفسانی لازم است»

دیدرو Diderot میگوید:

قلم و قلم مو و اسکنه در دست شرافتمند جز بکار محبوب کردن تقوا و جلوگیری از عیب و نمایانیدن مضحك بکار نمی‌رود»
تولستوی میگوید:

هنریکی از وسایل ارتباط میان افراد است»

بیروان نظریه‌ی «هنر برای اجتماع»، هنر را خادم بشریت میدانند و هنر خود را در خدمت خلق میگذارند و کوشش آنان جز برای رهاساختن بشر از زنجیر اسارت و جز برای بهبود زندگی بشر و جز برای بالا بردن سطح فرهنگ بشر، جز برای کسب آزادی، جز دبارزه با خرافات و جهل، جز برای تکامل و تحول زندگی و فکر بشر و هزاران وظایف اخلاقی و اجتماعی دیگر، برای چیز دیگری نیست.

اینان میگویند: هنر از نظر ارزش اخلاقی آن و خدماتیکه با اجتماع میکند، قابل مطالعه است، نه از نظر شکل *Forme* و قافیه پردازی.

بحث درباره‌ی هنر برای اجتماع را در مبحث هنر مند پیشرو ادامه میدهیم.

تئوری و فن هنر

چنانکه دانستیم يك ارتباط مسلم و جدا نشدنی بین هنر مند و اجتماع وجود دارد، و نیز فهمیدیم که در درجه‌ی اول هنر عبارت از بیان احساسات

و عواطف هنرمنداست، و در درجه‌ی دوم اجتماعی نمودن آن عواطف و احساسات است.

هر گاه هنگام بروز ادراکات و عواطف و احساسات خود از اجتماع و شرایط آن غافل شویم، بیان و اثر مارنگ هنر بخود نخواهد گرفت. انسان تنها فکر نمی‌کند، بلکه دارای حالات مختلف روحی می‌باشد، مانند: احساسات و عواطف. در هر حال انسان در مقابل بدیها رنج میکشد، در برابر زیباییها لذت میبرد، تحت تأثیر مصائب اندوهگین میگردد. يك صدای روح پرور، يك آهنگ زیبا، يك نوای دلکش، يك ناله‌ی دلخراش، يك قطعه‌ی زیبای ادبی، و هنرنمایی بازیگرتاثر، يك شعر جاندار، يك صحنه‌ی درام مهیج، انکار و عواطف را تحت تسلط قرار میدهند. این تأثیرات جنبه‌ی اجتماعی دارد، لیکن يك هنرمند ریزه کاریهای آنها را درك میکند، زیباییها و زشتیهای آنها را تفکیک مینماید و از آن اثری بوجود می‌آورد که بوسیله آن اثر احساسات و عواطف خویش را بدیگران انتقال میدهد.

و نیز باید دانست که هنر عواطف و احساسات را جمع میکند. بمجرد شنیدن يك آهنگ موسیقی، احساسات و عواطف سازنده‌ای آهنگ و نوازنده‌ی هنرمند آن به شنوندگان سرایت میکند و روحیه‌ی متناسب با خود ایجاد مینماید، بدین معنی که عواطف و احساسات يك فرد، اجتماعی را تحت تأثیر قرار میدهد.

تولستوی میگوید:

هنر وسیله‌ی سرایت و انتقال عواطف است»

بوسیله‌ی هنر و آثار هنری قادر خواهیم بود که عواطف و احساسات خود را بدیگران منتقل کنیم و هر چه حالات روحی و ادراکات خود را بهتر و نیکوتر جلوه‌گر سازیم، بیشتر صورت هنری بآن داده‌ایم.

اینک با توجه بمطالب فوق و درك حقیقت هنر دقیقترین تعریفی که درباره‌ی هنر میتوانیم در نظر گیریم، تعریف زیر است.

هنر آشکار ساختن زیباییهای طبیعت و کوشش برای ایجاد

زیبائی و بیان احساسات و عواطف بصورت زیبا و وسیله اجتماعی کردن آنها است .

در این تعریف گذشته از اینکه بلزوم همبستگی زیبایی و هنر توجه گردیده است و ارتباط مسلم هنر و اجتماع مورد نظر بوده است ، از معانی مختلف هنر نیز غفلتی حاصل نشده است .

زشتی و هنر .

شاید عده‌یی از اینکه زشتی را در هنر جای میدهم تعجب کنند و بگویند که هنر بازشتی چه ارتباطی میتواند داشته باشد .

هنرها بطور که زیبایی را ایجاد میکنند ، قادر خواهد بود زشتی و زشتکاری را جلوه گر سازد . اگر بشما بگویند نرون امپراطور خونخوار روم ، در دوران حکومت جا برانه خود زشتی و ستمکاری را بمرحله‌ی کمال رسانیده و بردگان بینوا را چسان در دهان شیر میانداخت و یاعیسویان خدا - پرست را چگونه طعمه‌ی آن درندگان میساخت و بامشاهده‌ی این مناظر لذت میبرد ، شاید زیاد متأثر و تحریک نشوید ، لیکن اگر با قلمی توانا صحنه‌ای از این زشتکاریها و ستمکاریهای او را نمایان سازند و در مقابل دیدگان شما بکمک بازیگران ماهر و هنرمند نمایش دهند ، بیشک بر او و طرفداران مکتب ضد بشری او لعنتها میفرستند و بسا چنان تحت تأثیر صحنه‌های مهیج مبارزه‌ی بردگان با درندگان خونخوار قرار میگیرید که از جای خیز بر میدارید و خواهانید بیکر منجوس نرون ، آن خونخوار پست را که بجسد پاره پاره و خون آلود قربانیان خود قهقهه میزند ، در اختیار داشته تا بادست‌های خود جان از بیکر ناپاکش خارج نمائید .

اگر بشما بگویند که صلح و آشتی لازمه‌ی زندگی بشر است و جنگ و خونریزی از صفات درندگان و ددان است و شما را بطرفداری از صلح دعوت کنند ، شاید بگوئید چنانکه بر ناردی گفته است «جنگ خلاق ترقی است» و بکمک صلح دوستان بر نخیزید ، لیکن اگر هنرمندی چیره دست صحنه‌های خونین جنگ را که نمونه‌ی کمال زشتی و ناپاکی است منعکس کند ، و سینه‌های شکافته ، بیکرهای قطعه قطعه شده ، آشیانه‌های ویرانه ،

کودکان در بدر ، مادران داغ دیده ، تمدن های از بین رفته ، مرگ و مرض ، فقر و بدبختی ، قحطی و نیستی و نظایر این صحنه ها را که آثار جنک و خونریزی و بعبارت دیگر برادر کشی است ، نمایان سازد ، بیشک هیچ انسان آزاده بی بحمایت از جنک افروزان و خونخواران بر نمیخیزد و جانب آشتی را محکم نگه میدارد .

اینها و از این قبیل پدیده ها ، زشتیها نیست که هنر خوب جلوه گر میسازد .
هنر آزادگان و خدمتگزاران را میستاید ، لیکن زشتکاران و ستمگران را رسوا میکند .

آن زشتیها که بازندگی بشر بر خورد دارند و برای او واجد اهمیت هستند ، در هنر بکار میروند ، اما نه از جهت ستایش آنها ، بلکه برای معدوم ساختن و از بین بردن .

گور کی میگوید :

بعضی اوقات از خود سؤال میکنم که آیا زشتیها شایسته ی گفتگو هستند ؟ با اعتقاد ، بخود پاسخ میدهم ، واقعا شایسته اند ، زیرا آنها واقعیات سرسخت و فاسدی هستند که تا با امروز از میان نرفته اند ، این واقعیات را باید معدوم کرد ، ریشه و شاخه ی آنها را باید از روح و خاطر بشر و از صحیفه ی زندگی ریشه کن نمود .

مبالغه در هنر .

آیا هنرمند میتواند قهرمانان خود را بیش از حد بستاند ؟ آیا مجاز است در تصویر حالات آنان راه مبالغه پیماید ؟ آیا همچنانکه عکاس ، عکس را بزرگ و کوچک میکند ، هنرمند میتواند شخصیت و نموده های حیاتی قهرمانان خود را کوچک و بزرگ سازد و در این راه مبالغه کند ؟ آیا مبالغه با اثر نیرومی بخشد و در تفهیم آن ایجاد تسهیل میکند ؟ آیا مبالغه در نشان دادن مقصود هنرمند ، کمک مؤثری خواهد بود ؟ و خلاصه مبالغه در هنر تاجه پایه ضروری است .

اینها سؤالاتی است که ممکن است پیش آید ، ما در اینجا بآنها جواب خواهیم داد .

گورکی میگوید :

هنرمند حقیقی حق دارد که مبالغه کند ، هر کول Hercules پرومته Prométheus دن کیشوت Donquixote و فاوست Faust ، زاده‌ی وهم نیستند بلکه مبالغه‌ی منطقی و الزامی مربوط بواقعیات فعلی Actual هستند» گاهی قهرمانانی چون لوارخیس ، فاوست ، هر کول و دن کیشوت راجز برجسته کردن نمودهای حیات در تفهیم آنان، نمیتوان نقش آنان را بخوبی درازهان حك کرد .

ولی این نکته نباید بفراموشی سپرده شود که مبالغه تا آنجا صحیح است و سود کلی در بر دارد که حقیقت و مقصود را نابود نسازد .

این درست است که عکاس بدلخواه خود میتواند عکس را بزرگ یا کوچک سازد ولی این عمل حدی دارد و اگر از آن حد بگذرد عکاس مجبور خواهد بود که جنبه‌های مصنوعی بعکس بدهد که این تغییرات و جنبه‌های مختلف کاملاً عیان و برای دیگران زننده است .

در آثار هنری هم اینطور است ، با وجود اینکه هنرمند قادر خواهد بود قهرمان اثر خود را با شخصیتی مافوق تصور جلوه دهد ولی باید بداند که این مبالغه حدی خواهد داشت و اگر از آن حد بگذرد صورت مصنوعی بخود گرفته و زیبایی و لطافت هنری خود را ازدست خواهد داد و بصورت مسخره‌ای در خواهد آمد .

مبالغه تا مرحله‌ی عاقلانه‌ی می‌تواند کمک موثری در بیان مقصود هنرمند باشد و نیز قادر خواهد بود که با اثر او نیرو بخشد و در تفهیم آن ایجاد تسهیل کند .

بار دیگر خاطر نشان می‌سازیم که مبالغه تا آنجا صحیح است که منطقی بوده و تا اندازه‌ای بواقعیات فعلی مربوط باشد ، نه اوج گرفتن خیال و پرواز بعالم تخیل بدون در نظر گرفتن شرایط زمان و مکان و واقعیات سرسخت زندگی ، مبالغه فرض شود .

بلکه مبالغه‌ی منطقی و الزامی مربوط بواقعیات فعلی Actual .

II

هدف هنرمند پیشتر و



دردنیای امروز هنر نقش اساسی و مهمی در زندگی اجتماعی دارد ، هنر پیشرو، وسیله‌ی نیرومندی برای پاك نمودن اندیشه‌ها و تصحیح افکار و جلوگیری از تبلیغات شوم و مخرب و تشویق و تهییج مردم در ایجاد زندگی بهتر و آزادتر و مبارزه علیه طفیلی های اجتماع ، بشمار میرود . تنها هنر پیشرو قادر بانجام چنین وظیفه‌ی سنگین و مقدس است ، و قادر خواهد بود بارهای سنگین را ازدوش اجتماع بردارد و راه نو و هدف اصلی را نشان دهد .

هنری مترقی است که شکل و موضوع و دید و نحوه‌ی تعبیر آن منطبق بر موازین هنر مترقی باشد سهل انگاری و عدم توجه نسبت بیکی از این اصول موجب نقص هنر است .

هنرمند پیشرو دارای جهان بینی مترقی است یعنی به پیش مینگرد و لحظه‌ی از پیشروی باز نمیایستد ، اثر هنری او دارای موضوع عمیق اجتماعی و شکلی موزون و دید تصحیح است .

از آنجا که سودجویی و خودخواهی ، افکار را ناپاك و وجدان را نابود میسازد و سودجویان برای راضی نگاهداشتن خواهش درون خود و فرو نشانیدن آتش طمع خویش بهر وسیله‌ی متشبت میشوند و برای انجام نقشه‌های شیطانی خود در کلیه امور اجتماعی دست اندازی میکنند ، واضح است که هنر نیز از این رهگذر نصیبی میبرد و بدست ناپاکان دامن پاکش آلوده میگردد .

پس از جنگ اول جهانی با پیدایش مکتبهای هنری منحنطی نظیر **کوبیسم** و **Cubisme** و **دادائیسم** **Dadaisme** هنر از اوج عزت بحضیض ذلت فرو افتاد و این سیرقهقراعی تا پایان جنگ دوم جهانی ادامه داشت و پس از پایان جنگ دوم، هنرمندان بدو اردوی متضاد تقسیم شدند.

عده‌یی که در اثر مشاهده‌ی خرابیهای فزون از حد و خونریزیهای وحشیان جنگ طلب، تجربه‌ها اندوخته بودند، قدم در راه خدمت به بشریت گذاشتند و کوشش در بهبود زندگی بشر و ترمیم آنچه از دست رفته بود، آغاز کردند.

عده‌یی دیگر که سراسر زندگی خود را با بیخبری و فرمانبرداری گذرانیده بودند، یکباره روی از جهان و جهانیان برتافتند و اجتماع و قوانین آنرا بهیچ و پوچ شمردند و موازین اخلاقی را بزیر پای نهادند و مردم را از پشه‌ای ناتوان تر و پست تر انگاشتند.

چون بحقیقت زندگی پی نبردند ره افسانه زدند و بدین ترتیب خودو نام و هدف مقدس هنر را آلوده ساختند.

اینان به پیروی از نظریه منحنط «هنر برای هنر» هر يك وظیفه‌ی بندگی خود را بنحوی انجام دادند.

جهان و آنها یا کوسموپولیتیتستها Cosmopolitistes

حس میهن پرستی را در وجود بشر میکشند و در اجرای این امر کوشش فراوان میکنند، یکی از رهبران نامدار اینان **پل موران P. Morand** است.

اگر **یستانیسیالیستها** یا **سارترها** تخم یاس و بدبینی را در جهان میپاشند و مردم را بسوی یقعدی و بیحالی و صوفیگری رهبری میکنند، رهبر خدمتگزار اینان **ژان پل سارتر J. P. Sartre** معروف است.

پورنوگرافها یا مخالفین عفت و اشاعه دهندگان فحشا میکوشند که تیشه بریشه‌ی روابط اجتماعی و اخلاقی مردم بزنند، رهبر شرافتمند اینان کسانی مانند **هانری میلر** میباشند.

این بی هنران هنرمند! همچون سدی در مقابل پیشرفت و بیداری مردم رنج دیده هستند، و هر لحظه ضربه‌یی در دنیا کتر بر پیکر اجتماع فرود میآورند.

آثار اینان نه تنها يك اثر ضد هنری است بلکه يك اثر ضد ادبی نیز هست ، یعنی نه شکل دارد و نه موضوع ، و تنها يك حقیقت در آنها یافت میشود و آن مسموم ساختن افراد است .

فاست Fast میگوید :

دوستان اران مکتب « هنر برای هنر » از دو طریق از واقعیت دور میشوند ، طریق اول تحمیق انسان و اهانت پاوست ، یعنی نسبت بانسان لا قید میشوند و باشیوهی و قیحانه یی باومینگرند تا آنجائیکه انسان را مبدل به عنكبوت میسازند .

راه دیگر تشبثی است که بعضی از شعرای جدید بکار میبرند تا در مقابل زندگی قرار گیرند و سرانجام هم در این راه بتکریم و ستایش دیوانه وار میرسند ، این هر دوراه بمعنی دور شدن از واقعیت زندگی است و باعث ابتدال و انحطاط محصولات ادبی میشود ، اما اگر ارزش این آثار فقط از نظر شکل مورد مطالعه قرار گیرد (همانطور که آنها معتقدند) مشاهده خواهد شد که آنان روشنی و وضوح را با ابهام و تاریکی میپوشانند و در مرحله ی آخری آنرا نیز از بین میبرند ، اسلوب و شیوه ی نویسندگی را به پست ترین درجه تنزل میدهند ، در نتیجه ، ابتدال و پیش پا افتادگی که با خود خواهی خالص توأم است حاکمیت پیدا میکند »

در حقیقت اگر با دقت با آثار آنان توجه کنیم مشاهده مینمائیم که این

فرمالیست ها Formalistes که معتقد به بهتر ساختن شکل **Form** در اثر خود هستند ، در این امر نیز جز انحطاط و شعبده بازی کاری از آنان ساخته نیست .

در عوض اردوی نیرومند هنرمندان پیشرو با کوشش خستگی ناپذیری ماهیت اصلی آنان را آشکار میسازند و ستمگران و خائنین بهنر و مردم رارسوا میکنند و مردم را در راه رسیدن بحقوق و خواسته های خود راهنمایی و یاری مینمایند .

هنرمند پیشرو واقعیت ها را درك میکند ، بازشتیها و قبا یح مبارزه مینماید ، نسبت بزندگی و واقعیت های آن بی اعتناء نیست ، در حالیکه با هنرمندان ملل مترقی هم گام میگردد و از اندوخته های هنری آنان سود میجوید . از همین خود

نیز غافل نمیگردد و حس میهن پرستی و کوشش برای کسب افتخار برای میهن را شدت می بخشد، با یأس و بدبینی مبارزه میکند، مردم را از عالم بیقیدی و بیحالی بجهان جنبش و کوشش و جوشش رهبری میکند، در تهذیب اخلاق و اشاعه‌ی پاکی و پاکدامنی میکوشد، عالیتترین موضوعهای هنری خود را از زندگی مردم میگیرد و به احساسات و افکار آنان احترام میگذارد، هر لحظه راه جدیدی پیمیش نمیگیرد، روزی عارف، زمانی پیرو مکتب اشراق، چندی شارح فلسفه‌ی ارسطو نیست، اوراه روشنی درپیش دارد، هدفی مشخص و مقدس را دنبال میکند، برای ایجاد زندگی بهتر، برای احیاء آزادی و محو ستمگری و ستمگران، برای نابود ساختن دشمنان بشریت پیشرو، برای از بین بردن طفیلی‌های اجتماع، لحظه‌یی تلاش و کوشش خود را تعطیل نمیکند، خود و هنر خویش را در خدمت اجتماع میگذارد. این وحدت نظر هنرمندان پیشرو، برای جبهه‌ی مخالف خطرناکست، از این نظر است که بمخالفت برخاسته‌اند و کوشش در متلاشی ساختن جبهه‌ی واحد نوسازان میکنند و بدین منظور لزوم جهان بینی را برای هنرمندان انکار میکنند و میگویند توجه بمسائل اخلاقی و اجتماعی هنر را از زیبایی و اصالت میاندازد.

لیکن این برای افراد بصیر واضح است که :

هنر چون محصول اوضاع جامعه است نمیتواند تنها بآرایش ظاهر خود بپردازد و هدفی جز مبارزه در راه خواسته‌های مردم و پیشرفت اجتماع در پیش گیرد.

هنرمند نه تنها باید راز گذشته و حال را درک کند، بلکه باید در باره‌ی آینده هم بطور صحیح اندیشه نماید، بدین ترتیب اثری که هادی راه آینده‌ی درخشان باشد بوجود آورد.

این وظیفه‌ی هنرمندان مترقی است که دشمنان بشریت را رسواسازند، هدف خود را دایر بر نجات بشر از زنجیر اسارت و بندگی دنبال کنند و برخلاف تمایلات جبهه‌ی مخالف وحدت خود را پایدار و نیرومند سازند و در سایه‌ی این وحدت پرچم پیروزی خود را باهتزاز در آورند و سیاه‌دلان بیهنر را بر خاک مذلت اندازند.

و این نیز وظیفه‌ی هنرمندان پیشرو است که آنچه برای انسان خطرناک است و زیان‌وارد می‌سازد دریابند و از بین بردارند .

گور کی میگوید :

تاریخ از هنرمندان جوان ما طلب می‌کند که تمام آن چیزهایی را که برای انسان خطرناکست کشف کنند و دفن سازند ، ولو آن چیزها مورد مهر و علاقه باشند»

و باز این وظیفه‌ی هنرمندان مترقی است که بدانند هنر نباید پیشه و تجارت باشد ، بلکه آنرا باید بخاطر خودش خواست و هر که بدینگونه با وی سرکار دارد میتواند بی‌شائبه آنرا پرورش و تعالی بخشد، از همین رو بسیاری از هنرمندان بزرگ برای راه انداختن چرخ زندگی خود پیشه‌های دیگری جز هنرشان داشته‌اند، مانند: **شیلر**، **گوته** ، **شوپن** و بسیاری دیگر از هنرمندان .

تولستوی میگوید :

هنر نبایستی شغل باشد ، بلکه بایستی ذوق باشد «

ژول رنارد میگوید :

باید زندگی کرد برای نوشتن نه نوشتن برای زندگی «

شیلر میگوید :

هنرمایه‌ی زندگی کردن نیست بلکه بازی بی‌شائبه است»

این مسلم است که در جامعه‌ی سرمایه داری کنونی، هنر برای بسیاری صورت کار و شغلی را داراست که بدینوسیله خود و خانواده‌ی آنان از اینراه زندگی میکنند ، و باز این روشن است که اینها هم جزء حواجج زندگی است و در اثر احتیاج است ، ولی حاجت ملالت‌آوری خواهد بود.

چه خوب بود در اثر پیشرفت اجتماع ، آفریدگاران هنری مجبور نبودند برای راه انداختن چرخهای زندگی مادی خود از فرآورده‌های هنری خویش سودجویی کنند!

III

تأثیر اوضاع اجتماعی و اقتصادی بر هنر



با توجه باینکه هنر محصول اوضاع اجتماعی است بخوبی میتوانیم از روابط بین هنر و اجتماع و تأثیر متقابل ایندو برهم آگاهی حاصل نموده و در این باره بررسی دقیق بنمائیم .

درجهی ترقی و تنزل و سایل فنی اجتماع و اوضاع اقتصادی ، تأثیر کلی بر هنر دارد .

در کشوری که نویسنده یا شاعر و یا نقاش و یاد دیگر هنرمندان آن کشور از نظر وضع اقتصادی در تنگنا و از نظر وضع اجتماعی عقب مانده و در فشار هستند ، هنر جنبه‌ی اصلی و اساسی خود را از دست میدهد و وسیله‌ی جلب نظر و مداحی برخی افراد و بطور کلی کسب روزی و بدست آوردن درهم و دینار میگردد .

و نیز باید دانست که گاهی اینگونه فشارها سبب آبدیدگی و حقیقت بینی هنرمند میگردد و بصورت مبارزه‌ی پی گیر علیه هر گونه ظلم و فشار ظاهر میشود .

اگر بتاریخ هنر نظر کنیم مشاهده مینمائیم که در هر دوره ، هنرمندان دسته اول اکثریت داشته اند و دسته دوم در اقلیت قرار گرفته بودند ، لیکن اقلیتی که واجد نیروی کافی و هدفی روشن و مشخص بوده مجال خود نمائی و دست اندازی به اکثریت سودجو نمیدادند .

هدف هنرمندان اجیرا ایجاد آثار پر ارزش هنری نبوده است ، بلکه هدف آنان جلب نظر و مداحی صاحبان زور و زر بوده است .

رشد اجتماع موجب رشد هنراست ، در اجتماع مترقی ، هنرمند تحت تأثیر اوضاع اجتماع قرار میگیرد و با ترقی اجتماع ، هنر او اوج میگیرد و زمانی فرامیرسد که او با هنر مترقی خود اجتماع را بیشتر به پیش میراند و این بدان مانند است که برای بکار انداختن دینامویی مقدار الکتریسته مصرف نمائیم و سپس چندین برابر الکریسته مصرفی پس از بکار انداختن دینامواز آن نتیجه گیریم .

برای مطالعهی دقیق در اینباره رشد و سکون هنر را از دورانهای قدیم تا کنون مورد بررسی قرار میدهیم ، سپس در اطراف تأثیر اوضاع اجتماعی و اقتصادی بر ادبیات ایران اندکی مطالعه مینمائیم .

رشد و سکون هنر از دورانهای قدیم تا کنون.

با توجه به هنر در دورانهای قدیم ، چنین نتیجه گرفته میشود که در آن زمانها روح حماسی بیشتر بر بشر حکومت میکرد است ، شاخص این ادعا هنر موسیقی است که جزء هنرهای قدیمی محسوب میشود .

در کلیه نقاط کشور های مترقی آن زمان ، مانند : چین ، ایران ، بابل ، هند ، مصر ، یونان ، روم و غیره موسیقی ضربی بر موسیقی نغمه‌یی غلبه داشته و آلات مربوط باین نوع موسیقی از قبیل : سنج ، طبل ، دایره و نظایر آن رواج کامل داشته است .

نکته مهم اینکه نوع موسیقی نیز تحت تأثیر اوضاع اجتماعی و خصوصیات اقوام و ملل ، در هر یک از کشورهای نامبرده بطرزی خاص جلوه گر میشد ، مثلا در ایران و یونان ، مهیج و پرشکوه ، در هند ، چین ، آرام و بی روح بوده است .

در این دوران شعر و تاتر نیز با موسیقی تماس کامل داشته است ، اشعار هومر و سرودهای گاتاهها و ترانه های ایلیاتی از آثار مربوط باین دوران است .

پس از فرارسیدن دوره ی فئودالیسم جامعه ها تجزیه شدند ، در نتیجه دو نیروی مختلف و حکمران بوجود آمد ، اول نیروی شاه و سلطنت دوم نیروی پاپ ، خلیفه ، کلیسا ، مسجد ، لاما ، به پیروی از تجزیه‌ی جامعه هنر نیز تقسیماتی حاصل کرد و متحمل تغییرات چندی گردید .

در این دوره وضع هنر بصورت یکنواخت و بی‌روح درآمد، این نتیجه‌ی مستقیم اثر وضع اجتماع بر هنر بود، زیرا اوضاع این دوره بحالت جمود و رکود در افتاده بود و به همراه خود جان‌هنر را می‌گرفت و بی‌روحش می‌ساخت. تا آنوقت شعر و موسیقی هم گام بودند، لیکن پس از این تغییرات از هم جدا شدند و هر یک به تنهایی براه خود ادامه دادند.

با ظهور مذاهب مختلف، از این نظر که بشر را به جهان دیگر یعنی بسوی دنیای مرگ و نیستی و عذاب و خلاصه بهشت و دوزخ متوجه می‌ساخت، هنر بصورت دیگری جلوه‌گر شد.

روح حماسی جای خود را به روح غنائی داد و اشعار غم‌انگیز و حزن‌آور، و آهنگها از صورت ضربی خارج گردید و بصورت موسیقی یکنواخت و غم‌انگیزی درآمد.

پس از نشر تعالیم اسلامی و نفوذ آن در آسیا، هنرهای مختلفی مانند: نقاشی، مجسمه‌سازی، موسیقی، رقص بعزت تحریم آنها، ترقی حاصل نکرد، ولی در اروپا چون اسلام نفوذ کاملی ننموده بود هنر به پیشرفت خود ادامه داد و موسیقی در باری توسط دسته‌های بزرگ نوازندگان و موسیقی مجلسی توسط دسته‌های کوچک نوازندگان که برنامه‌های آنان در جایگاه امیران اروپا اجرا می‌گردید و موسیقی مذهبی که مورد احتیاج کلیسا بود، بوجود آمد.

در همین زمان بتدریج نت نویسی Notation شروع گردید. و این عقب ماندگی آسیا از کاروان هنر و تمدن در اثر دست اندازی اروپائیان و مستعمره‌سازی آنان، ادامه یافت و مشرق زمین که زمانی پرچمدار علم و هنر و استاد مسلم غرب بود اسیر چنگال شاگرد خود گردید، و چه استاد و امانده‌ی!

لیکن هنرمندان غرب با داشتن وسعت عمل و محیط موافق، گوی سبقت از دیگران را بودند و اکنون نیز با گام‌های محکم به پیشروی ادامه می‌دهند. عوامل دیگر که بر هنر مؤثر بوده و نیز زائیده‌ی اوضاع اجتماعی و یا تصادم نیروهای اقتصادی است عبارتند از:

جنگ . شکست . انقلاب .

۱ = جنگ War .

با شروع جنگ اول جهانی یک‌رشته تغییرات در رشته های مختلف هنری بوقوع پیوست .

بسیاری از نویسندگان و شعرا در جریان جنگ قربانی وحشیگری سودپرستان شدند و بدون اینکه سودی از این انسان کشی بدست آرند اجساد بیجانشان در میدانهای جنگ بروی هم انباشته گردید .

در بین این شعرا و نویسندگان مشاهیری مانند : **گیوم آپولینر** G. Apollinaire . نخستین شاعری که **کو بیسم** را وارد ادبیات کرد و **شارل پگی** Ch. Peguy و **آلن فورنیه** A. Fournier جان خود را از کف دادند .

پس از پایان جنگ تغییرات کلی در وضع اجتماعی و اقتصادی کشورهای مختلف حاصل گردیده بود ، این تغییرات بر هنر اثر محسوس داشت چنانکه بین نسل جوان و هنرمندان یکنوع عصیان و سرکشی و مخالفت با همه سبکها و مکاتب ادبی گذشته تولید گردید و در نتیجه مکتبهائی مانند : **دادائیسم** طرح ریزی شد و شعرا این مکتب قیام برضد کلیه اصول ادبی موجود در آن زمان بود و طرفداران زیادی نیز فراهم آورد .

این عصیان و انقلابات روحی دامنه اش تا شروع جنگ دوم جهانی کشیده شد .

جنگ دوم جهانی لطمه ی دیگری بر پیکر اجتماع و اقتصاد و بالنتیجه هنر ، وارد ساخت و پس از پایان جنگ دوم جهانی ، هنرمندان خصوصاً نویسندگان بدو گروه متمایز تقسیم شدند و بر حسب منافع خود و به پیروی از وضع سیاسی و اقتصادی جهان و متناسب با نیروی مغزی و قوه ی تمیز خود ، راه های مختلفی را دنبال کردند ، بدین ترتیب که عده یی در اثر کنشهای اجتماعی سلولهای مغزشان تحریک گردیده و چون دماغی سالم و انسانی داشتند طرفدار نجات بشر از قید ظلم و ستم و استثمار گردیدند و سبکهای مترقی و نوی مانند : **رنالیسم انتقادی** ، **رنالیسم سوسیالیستی** را پیروی کردند .

وعده‌ی دیگری انحراف فکری حاصل کرده و با پیروی از نظریه «هنر برای هنر» سبک‌های فرمالیسی و زیان‌آوری مانند : **اگزریستانسیالیسم** را پیروی کردند .

این عده همه چیز را تحقیر میکنند و قوانین اخلاقی و اجتماعی رازیر پا میگذارند .

اگزریستانسیالیست‌ها جهان و انسان را هیچ و پوچ می‌شمارند .

جهان‌وطنها حس میهن‌پرستی را در مردم خفه می‌سازند .

پورنوگرافها با آثار خود تیشه بریشه‌ی اجتماع می‌زنند .

ژان پل سارتر فرانسوی و **هانری میلر** آمریکائی و **پیتی گرایلی** ایتالیائی ، نمایندگان **سبک‌های سیاه** می‌کوشند تا تخم‌یأس و بدبینی را در جهان بپاشند و مردم را از کوشش و فعالیت بازدارند .

اینها شاهد اثر و اوضاع اجتماعی و اقتصادی برهنراست .

این وظیفه‌ی هنرمندان آزموده است که کوشش در بهبود وضع اجتماع و برافکندن کاخ امید طرفداران **سبک‌های سیاه** بنمایند ، تا نسل آینده هنری مرفقی و پیشرو در اختیار داشته باشد .

۲ = **شگفت** Depat .

شکست نیز از عواملی است که یا مقدمه‌ی پیروزی ملتی میگردد و یا تمدن و هنر او را بحال سکون و گاهی رکود میکشاند .

مثال روشن مطالعه در تاریخ ادبیات جهان منجمله ایتالیاست .

شکست امپراطوری عظیم رم بعوض نابود ساختن افکار و روحیات هنری ، مقدمه‌ی پیروزی درخشان هنری برای مردم ایتالیا بود ، این موضوع میرساند که ملل زنده‌ی جهان کمتر مظاهر هستی خود را در اثر تسلط بیگانگان از دست میدهند .

در آن زمان داستان نویسی در ایتالیا به پیشرفت‌های بزرگی نایل گردید و شعرای برجسته‌ی **مانند دانته** تجلی نمودند سپس با پیدایش نویسندگان بزرگی چون **بوکاچیو و ماسکیو** داستان نویسی رواج کامل یافت ، با ظهور دوره‌ی **رنسانس Renaissance** انقلاب بزرگی در ادبیات ایتالیا بوقوع

پیوست بطوریکه سبک داستان نویسی در آن کشور بکلی تغییر کرد ، چنانکه کسانی مانند شکسپیر برای ایجاد درام های بزرگ خود از داستانهای قدیمی ایتالیا استفاده مینمودند ، بدین ترتیب شکست و ناکامی نتوانست موجب عقب ماندگی این ملت زنده گردد ، بلکه مقدمه ی پیروزی او بود . اما کشوری مانند ایران .

پس از حمله ی اعراب ، کلیه ی ذخایر هنری و علمی که یادگار و نتیجه ی تتبعات و ابداعات اجداد هنرور و دانشمند ما بود بدست گردباد فنا سپرده شد .

تمدن چندین هزار ساله ی ما از میان رفت و کتاخانه های بزرگ کشور ما که جایگاه بزرگترین آثار نویسندگان و بزرگان گذشته بود در میان شعله های آتش نابود شد ، زیرا عمر بسر بازان خود گفته بود **کفانا کتاب الله** یعنی کتاب خدا (قرآن) برای ما کافی است .

این شکست فاحش نتیجه فساد دربار ساسانی و فرسوده شدن دستگاه سلطنتی ایران بود و ملت ایران در این امر مقصر نبود ، چنانکه بعضی از نقاط ایران مانند خراسان و ماورالنهر در حدود صد سال مقاومت میکرد و مردم گیلان و طبرستان در حدود دوست سال از ورود بیگانگان بخاک پدران خود جلوگیری کردند ، همین مقاومت و پایداری مردم این نواحی بود که اندکی از تمدن و فرهنگ ایرانرا باقی نگه داشت .

ملت ایران در این مبارزه شجاعت و دلاوریهای بسیار نمود و نیز پس از استیلای عرب از راه های دیگر سعی در نابودی بیگانگان کرد ، مثلاً عده یی اطراف عباسیان جمع شدند و شکوه و جلال دربارهای ساسانی را زنده کردند و عده یی دیگر در گوشه و کنار بین آنان تخم تفرقه پاشیدند و فرقه های معتزلی و شعوبی و اشاعره و صوفی و غیره ، تارهایی در اطراف تازیان کشیدند و نهضت های بزرگی برپا ساختند ولی باید دانست که این نهضت ها در ظاهر لباس مذهبی بتن کرده بود لیکن در باطن امر مسبب آن قصد بدست آوردن استقلال وطن عزیز خویش را داشتند و چنانکه میدانیم این نهضت های در ظاهر مذهبی و در باطن سیاسی ، موجب بوجود آمدن سلسله هایی مانند : **ظاهریان** و **صفاریان** و غیره شد و مشهور ترین نمایندگان این قیامهای استقلال طلبانه عبارتند از :

به آفرید - این شخص پسر ماه فروزین از مردم زوزن خراسان بود که در عهد ابو مسلم خراسانی قیام کرد و این شخص مذهب جدیدی مانند آیین زردشتی بیاورد و کتاب مذهبی او بزبان فارسی بود.

ابو مسلم یکی از سرداران خود را مأمور دفع به آفرید کرد و بدینوسیله مشارالیه دستگیر و بفرمان ابو مسلم بقتل رسید.

سند باد * این شخص یکی از طرفداران ابو مسلم خراسانی بود و پس از اینکه منصور خلیفه‌ی عباسی ابو مسلم را بقتل رسانید، سند باد در خراسان علم مخالفت بر افزایش و در مدت کمی پیروان بسیاری دور خود جمع کرد و با طرفداران خود بری رفت و بر ثروت ابو مسلم دست یافت و خیال داشت بمکه لشکر کشی کند و آنشهر را خراب نماید، لیکن منصور خلیفه او را در نزدیکی همدان شکست داد و عده‌ی از کسان او را کشت، فتنه‌ی سند باد بیش از هفتادروز طول نکشید.

اسحق ترك - این شخص میگفت که زردشت زنده است و ابو مسلم فرستاده‌ی اوست و زمانی خواهد رسید که زردشت ظهور کند و آیین خود را ترویج نماید.

پیروان بسیاری بدور خود جمع کرد و آنانرا **مسلمیه** میگویند. قیام اسحق چندان دوام نیافت زیرا دیری نپائید که پیروان او از بین رفتند.

بابک خرم دین - اسم اصلی وی عبدالله است و در خرم یکی از قراء نزدیک اردبیل متولد شده بود، بابک آیینی آورد که **بخرم دینی** معروف شده است، پیروان بسیاری پیدا نمود و آنان چون پیراهن سرخ رنگ بتن میکردند **سرخ جامگان** نام گرفته‌اند.

بابک در نظر داشت با احیای دین مزدک اسلام را از بین بردارد و بیست سال با مسلمین جنگید و عده‌ی زیادی از آنانرا بقتل رسانید آخر الامر یکی از سرداران معروف خلیفه پس از دو سال کشمکش او را دستگیر کرد و بیعداد برد و در آنجا بامر **المعتصم** خلیفه عباسی بقتل رسید.

بطوریکه ملاحظه شد این قیامها و نظایر آن که توسط عده‌ی دیگر

برپاشد برای بدست آوردن استقلال ازدست رفته بود و باید دانست که نتیجه نیز رسید زیرا چنانکه قبلاً اشاره شد همین کوششها بود که اعراب را از ایران بیرون راند و ایران استقلال خویش را بدست آورد.

ولی متأسفانه در مورد هنر چنانکه باید کوششی بعمل نیاموردند، البته این امر بمعدهی هنروران و دانشمندان آن زمان بود و دیگر مردم را در این سهمی نبود.

دانشمندان و هنروران کشور ما، صرف نظر از عده بی کم، عموماً بعوض کوشش در احیای آثار ازدست رفته، استعداد و ذوق خود را صرف تکامل ادبیات و تاریخ عرب نمودند و نه تنها شکست وارده بر کشور خود را جبران نمودند، بلکه افتخار و نیروی دشمن را صدچندان کردند.

در آن زمان در اثر تغییر رژیم و بعبارت دیگر تغییر شرایط و اوضاع اجتماعی و اقتصادی، در ایدئولوژی طبقه‌ی ممتاز نیز تغییراتی حاصل گردید و نیز دگرگونیهای کلی در زبان و ادبیات و هنر و علوم مختلف بظهور رسید.

از جمله، چون حکومت خاص اعراب بود، زبان عربی بین دانشمندان نفوذ کرد و اندک اندک گسترش یافت و سپس آرام آرام در زبان فارسی نیز رخنه کرد و مردم بتدریج بابعضی از اصطلاحات و لغات عربی آشنائی حاصل کردند و مأنوس شدند و چون ایرانیان اسلام آوردند و برای درک دستورات آئین نامبرده که بزبان عربی بود، احتیاج به دانستن زبان عربی داشتند و یا حداقل برای خواندن قرآن و نماز لازم بود اندکی بزبان عربی آشنائی داشته باشند، لذا تعلیم و تعلم زبان عربی رواج کامل یافت و کم کم کار بجائی رسید که تنها زبان علمی محسوب میشد، چنانکه میدانیم مهمترین کتب آن زمان بزبان عربی نوشته شده است.

بدین ترتیب زبان فارسی از صورت خلوص خارج گشت و بازبان عربی کاملاً آمیخته شد و دانشمندان ما بعوض کوشش در راه پیشرفت زبان باستانی و اجدادی خود، بتکمیل زبان عربی اهتمام ورزیدند و زبان شیرین و وسیع فارسی را بدست فراموشی سپردند، بالنتیجه زبان فارسی و ادبیات آن بحال فلاکت باری در افتاد و بطوریکه میبینیم از آن زمان حتی يك کتاب دستور زبان فارسی که حاوی قواعد مخصوص زبان فارسی و در ضمن کافی و کامل باشد

بدست ما نرسیده است و آنچه که داریم یا از دانشمندان معاصر و یا حداقل یک قرن پیش است، ولی در مقابل از دانشمندان آن زمان آنچه بخواهیم کتب معتبر درباره‌ی ادبیات عرب و صرف و نحو آن زبان که حتی خود اعراب از نوشتن آنگونه کتب عاجز بودند، موجود داریم، از این نظر است که کسانی مانند **سیبویه** و **ابن مقفع** و **ابونواس** و **بوعلی** را هیچکس باور ندارد که ایرانی باشند!

مردم دیگر جان بکف گذاشتند و مبارزه کردند و بیگانه‌ها را از کشور خود بیرون راندند، ولی اینان با کوشش خود هنر و فرهنگ بیگانه را غنی ساختند.

چنانکه معروفترین عربی نویسان آن دوره دانشمند بزرگ ایرانی روزبه بود که پس از اختیار نمودن دین اسلام به **عبدالله بن مقفع** نامیده شد. هم او بود که کتاب **کلیمه** و **دمنه** را از زبان پهلوی عبری ترجمه کرد و از تألیفات عربی او **ادب الصغیر** و **ادب الکبیر** است که هر دو از کتب فصیح عربی است.

دیگر از علمای مشهور آن زمان **سیبویه** بود که یکی از دانایان بزرگ علم نحو بشمار است و **الکتاب** از آثار اوست، **سیبویه** نیز ایرانی بود. از شعرای ایرانی که در ردیف شعرای عرب بشمار آمده‌اند، از همه مهمتر **بشار بن برد** و **ابونواس** است.

دیگر اینکه دستورات اسلام سدی در مقابل پیشرفت و گسترش هنرهای از قبیل نقاشی و مجسمه‌سازی و رقص و موسیقی و نظایر آن بعلت تحریم آنها ایجاد کرد و از این نظر هنر در ایران بحالت رکود در افتاد و چنانکه خواهیم دید در زمانهای بعد اندکی این زیان جبران شد ولی نشد آنچنانکه باید بشود.

در زمان حکومت **سامانیان** زبان فارسی و ادبیات آن بر اثر تشویق امرا و وزرای سامانی خصوصاً **ابوعلی محمد بلعمی** وزیر **عبدالملک بن نوح** ترقی فوق‌العاده‌ی کرد و شعرا و گویندگان بزرگی مانند: **ابوشکور بلخی** و **ابوالمؤید بلخی** و **ابوالحسن شهید بلخی** و **ابوعبدالله جعفر**

رودکی و دقیقی و کسایی پرورش یافتند، و نیز نویسندگان و مورخین دانشمندی چون ابوعلی محمد بلعمی مترجم تاریخ طبری، و ابو منصور موفق هروی مولف کتاب الابنیه عن حقایق الادویه، و دانشمندان و هنرمندان بزرگی چون ابو بکر محمد ابن زکریای رازی پزشک و شیمیست و دانشمند بزرگ ایرانی و مؤلف کتاب الحاوی و کتاب الطب المنصوری و کاشف الکل اتیلیک C_2H_5OH و حکیم ابو نصر فارابی حکیم مشهور و موسیقیدان هنرمند، نیز در آن زمان میزیسته‌اند.

یکی از خدمت‌های بزرگ سامانیان نسبت به مین اینک در ضمن احیاء ملیت ایرانی به زنده کردن تاریخ ایران هم‌همت گماشتند و گذشته از تهیه تاریخ منشور فرمان‌داند که داستان دیرین ایران بنظم هم سروده شود با این ترتیب نخستین سنگ بنای شاهنامه را شاهان سامانی گذاشتند و تنها در زمان سلطان محمود غزنوی این بنا تکمیل شد.

بطور خلاصه می‌توان گفت که اساس زبان فارسی جدید و تاریخ ایران، در عصر سامانیان نهاده شد و ادبیات فارسی از آن زمان زندگی نوی آغاز کرد.

در دوران حکومت سلاجقه بر اثر تشویق پادشاهان و وزرای آنان و از طرفی دیگر بر اثر تمرکز حکومت و ضعف نفوذ خلفا، ادبیات فارسی قوت گرفت و آثار منظوم و منشور بیش از ادوار سابق بوجود آمد، خوارزمشاهیان نیز دنباله‌ی کار ایشان را گرفتند و سپس باروی کار آمدن سلسله‌های فضل دوست و هنر پروری مانند: اتابکان و آل برهان و شیروان شاهیان و آل خجند و ملوک-خانیه، موجبات عظمت و استحکام کاخ ادبیات این سرزمین فراهم شد.

در دوره‌ی مغول و تیموریان معانی لطیف تصوف وارد کلام شعرا شد و شعر فارسی نسبت به شعر قبل از آن تاریخ امتیاز فوق‌العاده‌ای پیدا کرد ولی از نظر سبک تنزل حاصل نمود.

از شعرای مشهور و معتبر این دوره، شیخ مصلاح الدین سعدی و شیخ محمود شبستری و مولانا جلال الدین محمد بلخی و همای تبریزی و شمس الدین محمد حافظ و نور الدین عبدالرحمن جامی را می‌توان نامبرد.

دردوره‌ی صفویه چون پادشاهان این سلسله صوفی مشرب بودند و در مذهب تشیع تعصب شدیدی داشتند، بازار شعر و شاعری و نویسندگی در زمان ایشان رونقی نیافت و شعرا و نویسندگان آثار خود را منحصر به نعت انبیاء و ائمه و تفسیر و احادیث نمودند و نثر فارسی بقیعرا برگشت و معانی مبتذل و خنک در آثار منتشر راه جست.

دردوره‌ی قاجاریه تحولی در شعر و ادب حاصل گردید و بسبب ادبیات قدیم بازگشت نمود و شعرایی مانند: فروغی بسطامی، نشاط اصفهانی، فتحعلی خان صبا، وصال شیرازی، قآنی، سروش اصفهانی، محمود خان ملک الشعرا، متعلق باین دوره هستند.

لیکن در این عصر جدید در اثر اوضاع اجتماعی و تحولات کلی در اوضاع جهان و بروز انقلابات فکری و هنری، جای بسی خوشحالی است که هنروران و دانشمندان کشور ما نیز بتلاشهای سودبخشی آغازیده‌اند و امید می‌رود با کوشش و مایه‌ی کافی خود، اگر دیگران بگذارند! آنچه از دست رفته باز گردانند.

۳ - انقلاب Revolution

بروز انقلاب نیز تأثیر عمیقی بر هنر و آثار هنری هر کشور دارد، این واضح است که پس از هر انقلاب، اوضاع اجتماعی و اقتصادی کشور مربوطه تغییرات فاحشی حاصل مینماید و بسا که تأثیرات آن انقلاب کشور های دیگر را نیز فرا میگیرد، و در نتیجه مسلم است که هنر و ادبیات آن کشور و کشور، های متأثر، بنسبت پیشرفت و چگونگی وضع سیاسی و اجتماعی آن کشور، ترقی و تکامل حاصل مینماید.

قبل از ظهور انقلاب کبیر فرانسه که اثرات آن بطور محسوسی کشور های اروپا را فراگرفت، ادبیات و هنر جنبه‌ی اشرافی داشت، بدین معنی که حوزه‌ی تحصیل محدود و مخصوص طبقات عالی و اشرافی بود و طبعاً نویسندگان و هنروران نیز از بین این طبقه برمیخاستند.

بنابراین ادبیات چه از حیث موضوع و چه از حیث نویسنده و خواننده

انحصار بطبقه‌ی اشراف داشت ، از این نظر خالی از لطافت و گیرائی و مملو از الفاظ و استعاره‌های مخصوص و اشرافی بود .

پس از ظهور انقلاب ، چون آزادی مطبوعات و توسعه‌ی آموزش و پرورش میان تمام طبقات از اصول و جزء هدف این انقلاب بزرگ بود بتدریج ادبیات جانی گرفت و از انحصار اشراف و طبقات ممتاز خارج شد و وارد طبقات عامه گردید .

بدین علت ادبیات از لحاظ موضوع و شیوه‌ی نگارش تغییرات بزرگ و فاحشی حاصل کرد و از قید و بند قواعد و موضوعهای خشک کلاسیک رهائی یافت و سبک **رهان‌تیمس** پایه‌گذاری شد.

باید دانست که نه تنها در ادبیات دگرگوئیهای بظهور رسید ، بلکه در چگونگی تاریخ نویسی و هنرهای زیبا و موسیقی و علوم و صنایع نیز تغییرات کلی حاصل گردید .

نویسندگانمانند : **ویکتور هوگو** ، **لامارتین** ، **شاتوبریان** ، **لرد بایرون** و **گوته** و موسیقی‌دانهایی چون : **بتهوون** ، **واگنر** ، متعلق باین دوره هستند .

تأثیر اوضاع اجتماعی و اقتصادی بر ادبیات ایران

اگر خوانندگان گرامی توجه داشته باشند قبلا تحت عنوان «شکست» اندکی در این باره گفتگو کردیم ، اینک آن بحث را دنبال میکنیم .
در بارهای آنروز ، یعنی آنروزهاییکه هنوز حقیقت و هدف هنر مکشوف نشده بود ، هنرمندان را تحت اختیار داشتند و شاعران و مدیحه‌سرایان از کلیه نعمتها و خوشیها بهره‌مند بودند ، از همه چیز ، از کنیزکان زیبا ، غلامان و خدمتگزاران ، زروسیم ، اسبان و استرآنرا هوار و دیگر چیزها استفاده میکردند .

آیا این همه گرفتاری و سرگرمی مجال برای ایجاد یک اثر هنری باقی میگذاشت؟!

آیا جز گفتن مدح و ثنا در باره‌ی آن منعمین بخشنده و کریم ، کار دیگری از آنان ساخته بود ؟

روزگار خوش شاعران مدیحه‌سرا و جیره‌خوار ، دانشمندان معاصر

آنان را که در علوم متعارف آن زمان کار آزموده بودند، بهوس شاعری میانداخت بطوریکه دست از تحقیق و تتبع کشیده و بکار شاعری میپرداختند و کسانی مانند **انوری** که بنا بگفته‌ی خودش در علوم مختلف مانند: منطق و موسیقی و حکمت الهی و احکام و نجوم، دست داشته است، هنگامیکه مشاهده مینمودند دانش آنان در جریان زندگی بسود آنان نیست و شعرائی مانند **عنصری** با سرودن یک قصیده ماهها در ناز و نعمت غوطه وراست، و چون دانش را بخاطر خود آن و جنبه‌ی معنوی و چگونگی خدمت آن بخلق، دوست نمیداشتند، دست از دانش و پژوهش دانشی میکشیدند و مدیحه سرایی آغاز میکردند.

البته جز اینها هنرمندانی دیگر هم بودند که مدیحه سرایی رایج نوع پستی و فرومایگی میسرمدند و اینان از آغاز ورود بعالم هنر، تا پایان عمر جز برای پیشرفت هنر و اجتماع کار نکردند و یا برای پیشرفت اندیشه‌ی بشر کوشش نمودند و نیز عده‌ی دیگر در نتیجه تغییر شرایط محیط، تحول و تکاملی در افکار و روش کارشان پدید آمد.

مثال روشن تحول فکری **سنائی غزنوی** مداح معروف **بهرامشاه غزنوی** است که پس از سفر بخراسان و حجاز تغییر روش داد بطوریکه یکباره مدیحه سرایی را رها ساخت و گفت،
مدحش چرا کنم که بیالایدم خرد

هجوش چرا کنم که بفرسایدم ازبان

و در جواب بهرامشاه که وعده‌ها باو داد گفت :

گرتو تاجی دهی باحسانم بسر تو که تاج نستام
عطار افتخار میکرد و میگفت :

بمرخویش مدح کس نکفتم دری از بهر این دنیا نسفتم

رواج **تصوف** تغییرات کلی در طرز فکر و روش شعرای آن زمان حاصل کرد، این طریقت پس از طی مراحل خشک و زاهدانه، در قرن پنجم و ششم هجری بمرحله‌ی ذوق و هنر رسید و شعرای نامداری مانند : **مولوی** و **عطار** و **سعدی** جای مدیحه سرایان بیمایه را گرفتند. **سنائی غزنوی** تحت تأثیر این طریقت قرار گرفت و در نتیجه دیگر مدح کسی نکفت، چون

صوفیان آنروز مردمی آزاده و خویشان را از قید رها نیده بودند .
پس از حمله‌ی مغول یکسلسله تغییرات کلی در موضوع اشعار
حاصل شد .

بدنبال حمله‌ی مغول سیل بدبختی و هرج و مرج و گرسنگی و ناامنی
بایران روی آورد .

تغییر شرایط محیط سبب پیدایش روحیه‌ی مناسب در شعرای آنزمان
مانند **حافظ** گردید بطوریکه در غزلهای حافظ جنبه‌های اجتماعی و مادی
بیشتر از شعرای ما قبل او وجود دارد .

اشعار حافظ آنرنجها و مصائب ملت شکست خورده‌ی ایران را نقاشی
کرده است ، غزلهای او نموداری از اوضاع اجتماعی آنزمان است .
حافظ در اشعار خود ، زاهدان مردم فریب ، واعظان بیعمل ، صوفیان
عابد نما و چاپلوسان و متملقان را رسوا میکند ، و نیز ستمگریهای اشغالگران
و پادشاهان و حکام آنزمان را که زندگی را بر مردم تلخ کرده بودند بخوبی
نمودار میسازد .

این اشعار از اوست :

حافظا می‌خور و رندی کن و خوش باش و لی

دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

☆

مبوس جز لب ساقی و جام می حافظ

که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن

☆

می ده که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب

چون نیک بستگری همه تزویر میکنند!

☆

ز راه می‌کده دوشش ، بدوش می‌بردند

امام شهر که سجاده میکشید بدوش!

☆

زاهد شهر که مهر ملک و شحنه گزید
من اگر مهر نگاری بگزینم چه شود؟

☆

ر با حلال شمارند و جام باده حرام
زهی طریقت و ملت ، زهی شریعت و دین!

☆

بوی بهبودز اوضاع جهان می‌شوم

شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد
حافظ در دوره‌ی **فؤود الیسم** یا **ملوک الطوائفی** میزیسته و تأثیر همان
اجحافات و ستمگریها و نیرنگ بازیها بود که موجب پیدایش افکاری بلند و
ومترقی در مغز حافظ شیرازی گردید .
حافظ راعده‌یی مرید عشق و باده میدانند ، حتی نویسندگان و شعرای
اروپائی نیز درباره‌ی حافظ اینطور فکر میکنند در صورتیکه غزلهای
حافظ آئینه‌ی تمام‌نمای زندگی انسانهای عصر اوست ، لطفی که غزلهای حافظ
دارد نشانه‌ی اینست که هرچه میگفته از درون سینه برمیخاسته و لاجرم در
دل مینشیند ، خودرنج میکشیده ورنج دیگرانرا نیز درک مینموده ، اشعار
زیر نشانه‌ی رنج بسیار درون اوست .
ای دل صبور باش و مخور غم که عاقبت

این شام صبح گردد و این شب سحر شود

☆

حافظا غم مخور که شاهد بخت
عاقبت پرده بر کشد ز نقاب

☆

یوسف گمگشته باز آید بکنعان غم‌مخور
کلبه‌ی احزان شود روزی گلستان غم‌مخور
این دل غمدیده حالش به شود دل بدمکن
وین سر شوریده باز آید بسامان غم‌مخور

دورگردون گردو روزی بر مراد مانگشت

دائماً یکسان نماند حال دوران غم مخور

.
.

در بیابان گر بشوق کعبه خواهی زد قدم

سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور

آیا نیکوتر از این میتوان افراد را بسوی هدف عالی رهبری کرد،

حافظ میگوید :

در راه رسیدن به هدف ، سرزنشها ، شکستها ، ناکامیها ، کارشکنیها
و نظایر آن بسیار است ، از این موانع باک نداشته باشید و راه خود را پیش

گیرید و گامی به پس نگذارید تا شاهد مقصود را در بر گیرید.

این روحیه و احساسات عالی ، نتیجهی مستقیم اوضاع اجتماعی و
اقتصادی زمان حافظ بوده است . با تمام شدن زندگی حافظ عمر غزل بیابان
رسید ، کوشش دیگران برای درک روحیهی حافظ و بوجود آوردن آثاری
نظیر آثار وی بیفایده است ، هر محیطی ذوق و عواطفی برابر با خود و
متناسب با شرایط خود در افراد بوجود میآورد و محیط فعلی ما با محیط
حافظ تفاوت بسیار دارد .

پس باید آثاری متناسب با محیط جدید بر جای گذاریم و در پی جویدن

نیمخوردی دیگران نباشیم .

اینها ذکر مختصری دربارهی تأثیر اوضاع اجتماعی و اقتصادی در

ادبیات و هنر ایران و جهان بود و بطوریکه ملاحظه گردید میتوان گفت که:

رشد و سکون هنر وابسته بر رشد و سکون جامعه است

IV

هنر و مردم



در تعریف هنر گفتیم :

کوشش برای ایجاد و درك زیبایی ، برای پرداختن عالم آرمانی ، برای درك احساسات مردم ، برای انتقال احساسات و عواطف همراه با زیبایی بین مردم ، برای بهبود و پیشرفت اجتماع بشری ، هنر نامیده میشود .

هنرمندان بزرگ از جمله کسانی بوده اند که آثارشان مورد علاقه و توجه عموم واقع گردیده و برای پیشرفت اجتماع مفید بوده است . هنرمندان از آن خود نیستند بلکه تعلق با اجتماع دارند ، باید آثارشان برای بهبود حال اجتماع مؤثر باشد و عموم را در پرتو هنر خود رهبری نمایند لیکن این رهبری نمودن دلیل بر این نیست که هنرمندان آثاری بوجود بیاورند که اصولا دارای مفهوم و ارزش اجتماعی نباشد و مردم را بقبول آن و همیات و سبک سریها مجبور سازند و هر گاه صدای اعتراضی از دهانی خارج شود صاحب آن صدرا بی اطلاع از اصول هنر و عقب مانده و نفهم بدانند **گرانها ترین آثار از حقایق زندگی بشر الهام گرفته است و یا کسانی را که سدراه پیشرفت بشر هستند رسوا و نابود ساخته است** در هر اجتماع بر اثر تقسیم کار ، وظیفه‌ی افراد تعیین میشود و عموم افراد موظفند در انجام امور محوله کوشا باشند و نتیجه‌ی کار خود را میان سفره‌ی اجتماع گذارند و همگی گرد آن بنشینند و از محصول زحمت خود سود ببرند ، حال اگر طبقات مختلف از قبیل : کارگر و دهقان و دانشجو و

پیشه‌ور و صنعتگر و بازرگان هر يك بطور كامل و با صداقت نتیجه‌ی کار خود را با اجتماع عرضه داشتند و هنرمندان داخل در اجتماع آنان شدند و از نتیجه‌ی کار آنان سود بردند ، مسلماً از این هنرمندان سؤال خواهد شد که نتیجه‌ی کار شما چیست ، شما از فرآورده‌های ما سود بردید ، لباس برای شما تهیه کردیم ، غذای شما را فراهم آوردیم ، وسیله‌ی حمل و نقل شما را مهیا ساختیم ، خانه و آشیانه برای شما ترتیب دادیم ، تجملات زندگی شما را با تحمل مشقت تهیه نمودیم ، حال شما نیز وسیله‌ی انبساط حال ما را فراهم آورید ، خستگی ساعتها رنج و مشقت را از بدن فرسوده‌ی ما دور سازید و با اینکه وجود شما وابسته بکار و کوشش ما است باز بشما احترام میگذاریم ولی آخر ما باید از شما سود ببریم و استفاده کنیم ، پس آثار خود را در اختیار ما گذارید و ما را بسوی زندگی بهتر هدایت کنید و در رشد اخلاقی ما بکوشید ، بهمان ترتیب که حاصل زحمت خود را بدون تعلل مقابل شما نهادیم .

در اینجا تاجه اندازه وقاحت لازم دارد که هنرمند از جای برخیزد و با صدائی بلند و لحنی تند و توهین آمیز بگوید .

بروید شما نمی فهمید ، درك آثار هنری کار شما نیست ، شما آن نیروی فکری را ندارید که بعمق آثار ما پی برید ، بروید ما برای هنر کار میکنیم نه برای شما !

در اینجا است که کار گرمشت‌ها را گره میکنند و دهقان چوبدستی خود را بالا میبرد و دانشجو دندانها را بهم می فشارد و پیشه‌ور سینه پیش میدهد و همراه بادیگران این هنرمند خود خواه را بایک لگد محکم و مشت‌ی آهین برای همیشه از اجتماع بخارج پرتاب مینمایند و فریاد میزنند و میگویند: ما طفیلی لازم نداریم ، ما نمیتوانیم کار کنیم و شکم تورا سیر نمائیم و در عوض مزد ، ناسزا بشنویم ، برو دریا بانها ، برو میان دره‌ها ، برو با آنجائیکه بشری وجود ندارد و تو برای خودت و یا برای گرگها و شغالها و یا مارمولکها و عقربها ، آثار هنری بوجود بیاور ، برو ما بتوا احتیاج نداریم ما هنرمندی میخواهیم که برای پیشرفت اجتماع ما گام بردارد و در این راه

تلاش روز افزون کند ، چنین هنرمندی را بدیده میگذاریم و مقدمش را گرامی خواهیم داشت چون برای ما و بسود اجتماع ماکار میکند .

مولوی میگوید :

هیچ نقاشی نگارد زین نقش	بی امید نفع بهر عین نقش ؟
بلکه بهر میهمانان و مهمان	که بفرجه وارهند از آندهان
شادی بچگان و یاد دوستان	دوستان رفته را از نقش آن
هیچ کوزه گر کند کوزه شتاب	بهر عین کوزه نی بر بوی آب ؟
هیچ کاسه گر کند کاسه تمام	بهر عین کاسه نی بهر طعام ؟
هیچ خطاطی نویسد خط بفن	بهر عین خط نه بهر خواندن ؟

هنری پیش رو پابرجاست که در خدمت اجتماع قرار گیرد،

آثار هنری باید دارای قالب و شکل و موضوعی برابر با خواستههای اجتماع بوده و هدف آنها شناساندن راه زندگی حقیقی باشد ، اثری که نه موضوع دارد و نه شکل هنری و در قالبی شکسته و وارخته جای داشته باشد ، بهذیان بیماری شبیه است که بر پاره کاغذی نقش بسته است .

اینگونه آثار را نمیتوان از جمله آثار هنری دانست و این وظیفهی هنرمندان حقیقی است که این چنین آثار را نابود سازند و موجد آنرا باشدت بکوبند .

ماکسیم گورکی میگوید :

تاریخ از هنرمندان جوان طلب میکند که تمام آن چیزها را که برای انسان خطرناکست کشف کنند و دفن سازند و لو آن چیزها مورد مهر و علاقه باشند »

شاید عدهی گویند که اگر هنرمند بخواهد نظر همهی افراد جامعه را تأمین کند ، چطور میتواند درجه و منزلت هنر را آنقدر تنزل دهد تا مورد نظر افراد عقب مانده اجتماع قرار گیرد ، این خلاف هدف و اصول هنر است .

این سخن درست است و ما نمیگوئیم که هنر در خدمت افراد عقب مانده اجتماع قرار گیرد بلکه منظور در نظر گرفتن افراد فهیم و هنر دوست

است ، نه هر وجود مهمل و ننگ انسانی ؛ لیکن هنرمند و مربی اجتماع، وظیفه دارد تا سرحد امکان این افراد و امانده را براه و امداد و معایب آنانرا از وجودشان بزدايد و اگر خود آنان شایسته تعلیم و تربیت نیستند ، فرزندان آنانرا از فلاکت و نادانی نجات بخشد تا آنان نیز بتوانند در ردیف افراد فهیم و لایق جامعه قرار گیرند .

پس لازم است این اصل همیشه مقابل دیدگان مآقرار گیرد که

هنر و دانش بایستی در خدمت اجتماع قرار گیرد

V

طبقه بندی هنرهای زیبا



چنانکه قبلاً گفتیم :

آثار زیبایی بوسیله‌ی دو حس عالی یعنی، حس بینائی و حس شنوائی درك میشود .

از این نظر هنر یا هنرهای زیبا دو قسمت میشود .

۱- هنرهای تجسمی *plastique* یا هنرهای بصری *optique* یا هنرهای نقشی.

۲ - هنرهای سمعی *phonetique* یا هنرهای صوتی

هنرهای تجسمی

plastique

این هنرها شامل شکلها و رنگها میشود و عموماً واقعیت و نمودهای طبیعت را شامل اند ، از این نظر دارای دقت و صراحت و وضوح کافی میباشند بطوریکه همه کس هدف و منظور و زبان آنها را درك میکنند و این موجب ممتاز نمودن این هنرهاست ، ضمناً این نقص را دارند که محدود و ساکن هستند ، زیرا بیش از یک صحنه از زندگی و یا یک گوشه از طبیعت را نمیتوانند جلوه گر سازند و نیز این هنرها برخلاف هنرهای سمعی بیشتر جنبه های مادی را مینمایند و نمایش جنبه های معنوی در آثار این هنرها محدود و ناقص و کاملاً نارساست ، در صورتیکه در آثار هنرهای سمعی بیشتر جنبه های

معنوی ظاهر میشود و ظهور معنویات در آن آثار غنی و با ارزش و کاملاً رساننده است .

اثر این هنرها بشکل **دو بعدی** مانند نقاشی و رسم که بعد سوم را بکمک سایه روشن و یادورنما نشان میدهد و بصورت **سه بعدی** مانند مجسمه سازی و معماری ، تجسم می یابند .

هنرهای تجسمی عبارتند از :

نقاشی . مجسمه سازی . رقص . رسم .

*

نقاشی (painture)

نقاشی رامیتوان از گویاترین و مؤثرترین رشته های هنر بشمار آورد.

لفونار دووینچی میگوید :

در زندگی بشری هیچ واقعه یی نیست که درخور تجسم در پرده

نقاشی نباشد .

ولی باید دانست هنگامی هنر نقاشی بعالی ترین مرحله میرسد که

بجای تصاویر مشخص و رنگهای قراردادی ، بتصویر زندگی واقعی و

مسائل مورد نظر آن پردازد .

هدف نقاش نیز مانند سایر هنرمندان نباید تقلید بیروح از طبیعت و

یا سایر کارهای هنری باشد بلکه باید با رنگ و روغن و ابزار کار خود

واقعیات جاندار زندگی و حقیقت حیات بشری و صحنه های عالی اجتماع و

مناظر گوناگون از زشت و زیبارا با قدرت کامل و مهارت فنی آنطور که

باید جلوه دهد .

اصول اساسی طراحی .

اصول اساسی طراحی عبارتند از :

خط . مناظر و مریا . تکسچر . سایه روشن . رنگها . کمپوزیسیون .

خط (Line)

خط یکی از اصول اساسی طراحی است زیرا هر نقاشی ابتدا باخط

شروع میشود و با خط میتوانیم از اشخاص و مناظر طبیعی و حیوانات حتی از تصورات و تخیلات خود تصاویری بوجود آوریم .

خط یکی از بهترین و ساده ترین وسایل بیان احساسات شخصی است

مناظر و مرایا space

مناظر و مرایا یعنی فضا، عبارت از محلی است که عناصر گوناگون نقاشی در آن صورت تحقق بخود میگیرند و نیز چگونگی اشیاء را از نظر فاصله از یکدیگر و اوضاع مختلف معلوم میدارد .

فضا، در نقاشی اهمیت خاصی را داراست زیرا نمایش فضای زیبا و وعالی، رونق خاصی بشیئی مورد نظر و همچنین نقاشی خواهد داد و میتوان گفت که فضا نیز بهترین و نیرومندترین وسیله برای نمایش احساسات شخصی است .

تکسچر texture

تکسچر یعنی درک زبری ، نرمی ، پستی و بلندی اشیاء و یا تعیین جنسیت آنها .

نمایش جنسیت تصویر عبارت از این است که نقاش کوشش میکند با مهارت فنی ، زبری و نرمی ، پستی و بلندی ، درشتی و ریزی و سایر خصوصیات جانداران و اشیاء را نمایش دهد .

یک نقاش ماهر و هنرمند هنگام نمایش ساقه گل ، خشونت و زبری ساقه و لطافت و نرمی گل را یکجا نشان میدهد .

تکسچر نیز یکی از وسایل بروز احساسات شخصی است .

سایه روشن Pattern .

پاترن یا سایه روشن ، دو معنی میدهد .

یکی سایه روشن معمولی است یعنی مقابله اشیاء تاریک و روشن در برابر یکدیگر که ممکن است در اثر تابش نور باشد .

دیگر اینکه اگر تصویری چند بار در صفحه بی تکرار شود هر یک از آنها را پاترن دیگری نامند . مثلاً سگی را در نظر گیرید که از خیابانی گذر میکند و در اثر تابش انوار چراغهای خیابان سایه او بروی زمین نقش میشود،

حال اگر این جریان را بروی تابلو بیاوریم لازم است که تصویر سگ را دوبار نقاشی کنیم یعنی یکبار خود سگ و بار دوم سایه او را ، در اینجا سایه سگ را پاترن تصویر سگ و نیز تصویر سگ را پاترن سایه او مینامیم .

رنگها Colours :

اصولا رنگهای اصلی عبارتند از :

قرمز ، زرد ، آبی .

برای ساختن سایر رنگها از این سه رنگ استفاده میشود .

مثلا :

قرمز + آبی ← بنفش

زرد + آبی ← سبز

زرد + قرمز ← نارنجی

رنگهای ، بنفش و سبز و نارنجی ، رنگهای درجه دوم نامیده میشود .

رنگ سفید بهر رنگ که اضافه شود آنرا روشن تر میسازد .

رنگ سیاه بهر رنگ که اضافه شود آنرا تیره تر میسازد .

گمپوز یعنیون Composition .

گمپوز یعنیون از نظر نقاشی عبارت است از ترکیب و جمع عناصر طراحی

در یک تصویر بطرز خاص آن .

باید دانست که ساختمان کلیه گمپوز یعنیون ها طرح اولیه است و انتخاب

موضوع برای گمپوز یعنیون از ضروریات است .

سبکهای نقاشی

Styles of Painture

مهمترین سبکهای نقاشی که از دوره های قدیم تا کنون معمول بوده

است بدین قرار است :

سبک کلاسیک Classique . این سبک گذشته از نقاشی ، در ادبیات

و موسیقی نیز وارد است .

سبک کلاسیک روش هنرمندی است که در حد کمال است و میتواند

برای نسل بعد سر مشق قرار گیرد .

بعقیده کوبیستها ، این سبک بعد اشباع رسیده و در نتیجه زمینه را برای ایجاد سبک جدیدی که کوبیسم باشد آماده کرده است .

سبک رئالیسم Realisme . روشی است که طبیعت را آنطور که هست نمایش میدهد و مظاهر واقعی و محسوس آنرا با هر زشتی و زیبایی نشان میدهد .

سبک ناتورالیسم Naturalisme . روشی است که فقط مظاهر زیبای طبیعت را نمایش میدهند و آنرا آنطور که هست نشان نمیدهند بلکه آنسان که باید باشد جلو گر میسازند .

سبک سمبولیسم Symbolisme . روشی است که نقاش یا نویسنده منظور خود را بالصراحه نمایش نمیدهد بلکه چیزهایی که نشانه و علامت برای دلالت بمنظور خویش است بکار میبرد که بیننده با مشاهدهی آن نشانه ها پی بمنظور اصلی او خواهد برد .

سوررئالیسم Surrealisme . روشی است که در رئالیسم به متهمی درجه غلو و مبالغه کنند و از حال طبیعی و واقعی بیرون ببرند و قوهی تصور و تخیل را در رئالیسم داخل نمایند .

اکسپرسیونیسم Expressionisme . که در ادبیات بجای آن **اهپر سیو نیسم** میگویند، و آن روشی است که نقاش و یا نویسنده علاوه بر اینکه منظور خود را روشن نمیکند ، نشانه و علامت برای دلالت بمنظور خویش نیز بکار میبرد و نتیجهی آن مظاهر و نشانه ها را فقط عده مخصوصی که اهل فن هستند درک میکنند .

سبک فوتوریسم Futurisme . روشی است که در آن احساسات گذشته و حال و آینده را باهم مجسم کنند و هنر را مظهر احساسات گذشته و حال و آینده قرار دهند .

سبک کوبیسم Cubisme روشی است که در آن همه چیز را با شکل هندسی تجزیه میکنند .

چون پیدایش این سبک جدید نقاشی در تمام جهان از جمله کشور ما ایران واکنشهایی بسوجود آورده است و نیز عدهی را گرفتار خیالات و

اندیشه‌های نادرست نموده است در این باره شرح بیشتری می‌دهیم .
بنیان‌گذاران این سبک از نقاشان سوررآلیست بودند که در وهله اول
با شکست سختی مواجه گردیدند ولی پیروان آن مکتب برای دومین بار
اینراه راه دنبال کردند و نخستین کسیکه در این روش شهرتی حاصل کرد
پابلو پیکاسو و بعد از او ژرژ براک می‌باشد .

پیروان این مکتب طرفدار نظریه هنر برای هنر هستند و اصول عقاید
اینان رساننده این مطلب است ، یکی از آن اصول اینست که می‌گویند :
در تابلوهای ساخته و پرداخته‌ی يك نقاش کوبیست خطوط شکسته
هندسی نماینده ایده‌ها و اندیشه‌ی بی است که جز همان نقاش ، دیگری قادر
بدرك حقیقت و معنای آن خطوط و هدفها نیست .
و نیز عقیده دارند که :

مشاهده ظاهر موجودات در مردم اثری بجای نمی‌گذارد زیرا دیدگان
دراثر کثرت مشاهده ، بآن ظواهر خو خواهند گرفت ، در اینصورت باید
کوشش کرد تا ماهیت اشیاء را در تابلو ها مجسم نموده و بمردم عرضه
دارند .

و باز می‌گویند :

این ضروری است که در کارهای يك نقاش کوبیست ، يك قسمت تاریک
و مبهم همیشه وجود داشته باشد .

و نیز بایستی افتخار می‌گویند :

همیشه يك حقیقت مشخص و يك واقعیت انکارناپذیر در کارهای يك
نقاش کوبیست جلوه‌گری می‌کنند .

و باید دانست که در نظر نقاش کوبیست يك زن برهنه بایک تخته پارچه
و بایک کوزه آب فرق ندارد .

و نیز می‌گویند .

طبیعت برای نقاش کوبیست تنها يك بهانه است .

در اینجا باید از اینان پرسید که اگر طبیعت برای نقاش کوبیست تنها يك

بهانه است ، پس چگونه خواهد توانست يك حقیقت مشخص و بایک واقعیت

انکار ناپذیر در آثار خودش جلوه دهد؛ زیرا این حقایق و یا واقعیتها را باید از طبیعت درک کند، و این مسلم است کسی این حقایق را درک خواهد کرد که طبیعت را بهانه نداند بلکه هدف قرار دهد و از آن الهام گیرد. با کمی دقت میتوان اصول نظریه اینانرا پراکنده گویی نام داد، زیرا هر يك از این اصول ضد دیگر است.

در سبک مینیاتوری. پس از تسلط اعراب، در قرن هفتم هجری تغییرات بزرگی در سبک نقاشی ایران بظهور رسید زیرا مسلمانان چون بنقاشی اهمیت نمیدادند اندک اندک اهمیت و سابقه خود را از دست داد ولی در عوض خطاطی و تذهیب جای آنرا گرفت و پیشرفتهائی حاصل کرد.

در دوره ی مغول بعلاوه ورود نقاشان و صنعتگران بسیاری از چین بایران، يك سبک نقاشی مخصوصی که بنقاشی مینیا تور موسوم است در ایران معمول شد، اگرچه ابتدا اصول این نقاشی را ایرانیان از نقاشان چینی و هندی آموختند ولی پس از آنکه زمانی با ذوق سرشار و استعداد ایرانی، نقاشی چینی رنگ دیگری بخود گرفت و بصورتی درآمد که نقاشی چینی و هندی در برابر زیبایی و ریزه کاریهای آن سر تعظیم فرود آورد و در نتیجه سبک خاصی که بنقاشی ایرانی موسوم است ایجاد گردید که با نقاشی ایتالیائی و غیره برابری میکنند.

خصوصیات مینیا تور یا نقاشی ایرانی آنست که مانند تابلوهای دیگر صرفاً تقلید از طبیعت نیست بلکه محصول فکر و خیال است و نیز در صورت سازی آن زیبایی بیشتر از حالت سازی اهمیت داده میشود، و نیز از نظر رنگ آمیزی و ریزه کاریهای نقاشی بسیار قابل توجه و دقت است.

برای بی بردن بارزش این سبک نقاشی، همین کافست که بگوئیم تابلوهای نفیس اساتید نقاشی ایرانی در برابر تابلوهای رافائیل و میکلا آنژ و ونو و دویچی و دیگر هنرمندان بزرگ، زیب موزه های بزرگ عالم است.



مجسمه سازی Sculpture

مجسمه سازی یا حجاری از صورت‌های عالی هنر است و هدف اصلی آن نمایانیدن اندام و پیکر بشر است . این هنر مانند هنرهای دیگر در اثر تغییرات اجتماعی و گذشت زمان دچار تحولات و دگرگونی‌های بسیار شده است .

تا آغاز قرن نوزدهم مجسمه‌سازان بیشتر معتقدات مذهبی خود را در آثارشان مجسم می‌کردند ولی از قرن نوزدهم بی‌عبارت این هنر دچار تحول و پیشرفت اساسی گردید و چهارچوبه تنگ و محدود قرن‌های گذشته را از هم شکافت و بدنیای واقعیت و زندگی عصر جدید قدم نهاد .

باید دانست که تحول واقعی در مجسمه‌سازی پس از انقلاب ۱۸۴۷ بوجود آمد ، تحت تأثیر این حوادث هنرمندان بمطالعه‌ی عمیق و بی‌بردن بحقیقت زندگی پرداخته و آثار پرارزشی بجای گذاشتند .

دیگر هنرمندان از اجتماع بدور نبودند و گوشه‌ی انزوا نمیگزیدند بلکه خود در جریان حوادث زندگی اجتماعی شرکت داشتند و هنر خویش را مانند ابزاری نیرومند در خدمت اجتماع گذاشتند .

مجسمه‌سازان نیز در این راه هم گام با دیگر هنرمندان پیش رفتند و اجتماع را با خود به پیش کشیدند .

مجسمه سازی در مصر قدیم

مصریان در شش هزار سال پیش در هنر معماری و حجاری سرآمد عصر خود بودند ، یکی از آثار بزرگ مصریان قدیم **اهرام** است .

هرم **خنوپس** صد و پنجاه متر از زمین ارتفاع دارد .

هرم **میکر نیوس** از سنگ‌های ساخته شده است که از نظر حجاری بی‌اندازه ممتاز و باارزش است .

یونانیان قدیم این اهرام را از عجایب شمرده‌اند .

باید دانست که آثار عمده‌ی که از مصریان قدیم بجای مانده است

قبور و معابد یا بطور کلی آثار مذهبی ایشان است ، زیرا منازل مصریان ازخشت خام ساخته میشده است و ازاین نظر دوام نکرده و اثری بجای نگذاشته است .

مصریان قدیم در مجسمه سازی ماهر بودند ، بهترین مجسمه یی که از آنان بجای مانده از چوب ساخته شده و در موزه بولاق مصر است و بیکر مرد برهنه ایست که پارچه یی بکمربسته و چوب بلندی در دست دارد و شیخ البلد نام دارد .

مجسمه سازی در یونان قدیم

مجسمه سازی در یونان قدیم پیشرفت شایانی کرده بود . باید دانست که پیشرفت هنر و صنعت در یونان قدیم بیشتر در اثر کوشش و جدیت و اصلاحات اساسی پریکلِس Pericles که از نسل کلیمستنس Clisthènes بود ، انجام گرفت .

هنر مجسمه سازی از زمان حکام (۶۵۰-۵۰۰ ق م) شروع شد در این عصر بناهای سنجبگی بوجود آمد و نمای معبد های آپولوی و دلف را با سنگ مرمر ساخته و ستونهای سنگی در عمارات معمول گردید ، ستون و سرستون در این دوره شکل مخصوص داشته است که شیوه ی ساختمان آن دوری Dorique نام داشته و اصل آن از ستون مصری گرفته شده بود . در زمان پریکلِس هنر مجسمه سازی و حجاری و همچنین معماری و نقاشی و بترقی نهاد .

سرستونها از این زمان ببعده زیبا تر و کاملتر گردید و از سبک دوری بسبک یونی و بالاخره بسبک کورینتی رسید .

مجسمه ساز معروف زمان پریکلِس فیدیاس Phidias نام داشت ، این هنرمند بزرگ مجسمه های زیبا و عظیم میتراشید .

از کارهای فیدیاس منظره یی است از جشن پاناتنا Panathénée که از جشنهای باشکوه مذهبی و سالیانه آتن بود که درون عمارت پارتون حجاری نموده است ، و نیز مجسمه های عالی و زیبایی از خدایان معروف مانند آتنا ساخته که برای زینت معابد بکار میرفته .

در اثر کاوشهای شهر آتن مجسمه‌های معروفی مانند مجسمه هرمس پیدا شده است که نمونه‌ی کامل ظرافت و ترقی صنعت می باشد و گویا سازنده هنرمندان پراکسیتلن Praxitele نام داشته است .

دیگر از هنرمندان آن عصر اسکوپاس Scopas بود ، این هنرمند ماهر نه تنها شکل و حجم طبیعی انسان را جلوه میداد ، بلکه حرکت و حالات او را نیز نمایش میداد ، سنگتراشیهائیکه بر دیوارهای مقبره مازولوس از آن هنر پیشه‌ی ماهر مانده این روش را بخوبی نشان میدهد .

در زمان اسکندر نیز هنر مجسمه‌سازی و حجاری ترقی نمود و نمونه‌های عالی و زیبایی از آثار هنرمندان آن عصر بدست آمده است از جمله سنک تابوت مرمر معروف به تابوت اسکندر است که صورت اسکندر را در جنک ایسوس با زیبایی و مهارت خاصی بر روی آن نقش کرده اند .

دیگر مجسمه‌ی معروف لائوکوئون Laocon است که کاهن شهر ترویا بوده است .

مجسمه‌سازی در ایران باستان

مادیها - این قوم اولین سلسله سلطنتی را در ایران تشکیل دادند و چون عمارات خود را بیشتر از خشت خام میساخته‌اند اثری از بناهای آنان دیده نشده است .

از آثار عهد ماد شیری سنگی در حوالی همدان و نقشهائی نیز در لرستان و کرمانشاهان بدست آمده است .

هخامنشیان - مهمترین آثار دوره هخامنشیان در پاسارگاد و تخت جمشید و شوش است و آنچه در پاسارگاد است قدیمی ترین آنها است .

باید دانست که قسمت اعظم این مفاخر باستانی در اثر حوادث طبیعی و مرور ایام و آتش‌سوزی اسکندر در تخت جمشید و عدم توجه به افتخارات تاریخی، در گذشته از بین رفته و بعضی از آثار زیبا و مجسمه‌های سنگی و

اشیاء ذیقیمت والواح بکشورهای دیگر انتقال داده شده و امروز زینتبخش موزه‌های معروف دنیا است .

پس از کاوشهای مختصری که در پاسارگاد بعمل آمده است اشیائی کشف شده که از لحاظ هنری و صنعتی مورد توجه قرار گرفته است .

از جمله مجسمه‌ی ناقصی است که از سنک ساخته شده و بر روی آن این کلمات نقش شده است «**من کورش شاه بزرگم**» و در سال ۱۳۰۷ شمسی توسط **پروفسور هر تسفند** کشف شد .

و نیز مجسمه بالرداری در خرابه‌ی تالار کورش دیده می‌شود که بنا بر عقیده **پروفسور زاره** ترکیبی است از صنایع آسوری و مصر و عیلام و پارسی و غیره و تصور مینماید که این حجاری مجسمه کورش است .

تخت جمشید مقر خاص داریوش و خشایار شاه بود که نمونه‌ی کامل و با ارزش از هنر و استعداد ایرانیان قدیم است .

از قسمت‌های مهم آن یکی تالار بار عام یا **اپدانه** است که کتیبه‌ی از خشایار شاه در آنجا دیده می‌شود و دیگر کاخ صد ستون و کاخ زمستانی است .

در اثر حفاریات متمادی چندین ساله خرابه‌های شوش ، اشیاء و آلات سفالی رنگین و منقش ، مجسمه‌های استخرانی و گلی ، ظرف‌های گلی پخته الواح نوشته شده و هزاران اثر هنری دیگر بدست آمده که دامنه‌ی تاریخ صنعتی ایران را تا شش هزار سال قبل ثابت کرده است .

در شوش گذشته از آثار فوق ، از داریوش اول و خشایار شاه نیز آثاری بدست آمده که قسمت مهمی از آنها امروز در موزه **لوور** فرانسه است .

اشکانیان - از نمونه‌های حجاری دوره اشکانی تصاویری است در بیستون که معرف صنعت حجاری این دوره است .

باید دانست که آثار حجاری اشکانی که در بیستون بنظر می‌رسد خراب و محو گردیده و از آنچه باقی مانده تصویر مهرداد دوم و چهار نفر از

بزرگان و نیز تصویر سه نفر سوار و گودرز دوم است که نمونه‌یی از جنگ تن‌بتن را مینمایاند .

ولی این حجاریها از نظر صنعت بپایه حجاریهای هخامنشی نمیرسد ولی برای زمانهای بعد سرمشق قرار گرفته است .

ساسانیان - از نظر علوم و تمدن و صنایع و معماری و حجاری و انتشار افکار فلسفی و ادبی میتوان گفت که دوره‌ی ساسانیان از درخشانده‌ترین ادوار تاریخی شاهنشاهی ایران است .

از این دوره آثار فراوانی که نماینده تحول و پیشرفت صنعتی و فن معماری و حجاری و تهیه ظروف و غیره میباشد در ضمن کاوشهای تاریخی بدست آمده است .

از حجاری دوره ساسانی که متعلق به اردشیر است آثار و کتیبه‌هایی در نزدیک دخمه‌های نقش رستم و نقش رجب باقی است

حجاری نقش رجب مجلسی از تاجگذاری اردشیر را نشان میدهد حجاری نقش رستم معرف مجلس دیگری از تاجگذاری اردشیر می باشد در این نقش اهورمزد و اردشیر هر دو سوار اسب میباشند . در نقش رستم دو مجلس دیگری نیز حجاری شده است که بنظر عده‌یی از مطلعین متعلق به پهرام دوم است .

نقش دیگری که از نظر صنعتی و بیکر سازی و حجاری دارای برتری خاص بر سایر نقوش دوره ساسانی است ، نقشه‌ی برجسته ایست در شهر شاپور که مجلس تاجگذاری پهرام اول را نشان میدهد .

حجاری دوره رنسانس

Renaissance

حجاری مشرکین بیش از ده قرن عمر نیافت ، از قرن چهارم تا قرن یازدهم میلادی این هنر یک دوره خاموشی را گذراند .

از قرن یازدهم حجاری تحت تأثیر مسیحیت تغییراتی حاصل کرد و صورتی جدید یافت و مکتب حجاری مسیحی بوجود آمد .

درمیان دوران حجاری باستان و حجاری مسیحی جدائی بزرگی است و این بدو علت است یکی قیام مسیحیت بر علیه بت تراشی یعنی مجسمه سازی، بمنظور از بین بردن عقاید شرك آمیز یونانیان و رومیان است و دیگر ذوق شرقی برنك آمیزی که سطح رنگی را بر حجاری ترجیح میداد. پیکرهای هنر مسیحی نماینده تمام اشخاص انجیل بود زیرا در این دوران مجسمه تمام حواریون و پیغمبران بی شمار و مقدسین رامی ساختند

تفاوت کلی بین مجسمه های یونانی و پیکرهای مسیحی اینست که مجسمه های یونانی در ابتدا تنه دار ساخته شده بود یعنی بدنه بر دوبا قرار میگرفت، در صورتیکه حجاری دوره ی هنر مسیحی ابتدا بصورت نقوش و کنده کاری بود و سپس تکامل حاصل نمود و بصورت نیکوتری درآمد لیکن مجسمه ها ئیکه در این دوره ساخته میشد از نوك سر تا مچ پا بستونی که در پشت آنها قرار داشت چسبیده بود و نخستین حالت حرکتی که در آنها داده شد حرکت دست بود که آنها هم بته مجسمه وصل میشد.

باید دانست که مجسمه های مسیحی از نظر مقایسه با ساختمان بدن انسان هیچگاه بیای مجسمه های دوره باستان نمیرسند.

در آغاز قرن شانزدهم ترقی و پیشرفت محسوس در ادبیات و صنایع حاصل گردید و از نظر برتری و امتیازاتی که نسبت بقرنهای گذشته داشت و تحول و دگرگونیهای که در سبکهای حجاری و سایر هنرهای زیبا پدید آمد آنرا رنسانس یا تجدید حیات ادبیات و صنایع گفته اند رنسانس در ایتالیا پیش از فرانسه و آلمان پدید آمد.

حجاری دوره رنسانس را نمیتوان احیاء دوره ی حجاری نامید، زیرا در این دوره روش نوی در این هنر پدید آمد و آنرا بیشتر بجلوراند و اگر بخواهیم بطور صحیح لغت رنسانس را در مورد حجاری بکار بریم بساید بگوئیم که رنسانس این هنر در قرن دوازدهم میلادی بود که پس از قرنهای خاموشی بشکل هنر رومی در ساختمانهای مسیحی آشکار شد.

ولی باید دانست که در قرن شانزدهم در حجاری روش جدیدی پیش آمد و آن تهیه مجسمه های عربان بود.

از مجسمه سازان بزرگ ایندوره میتوان میکل آنژ Michel Ange را نام برد .

این هنرمند عالیقدر با صورت‌های حجاری خویش ثلث اول قرن شانزدهم را سرشار ساخت ، او حجاری مرمر تراش بود و با اندازه‌ی در اینکار مهارت و استادی نشان میداد که میتوان گفت در نشان دادن نرمش موجود زنده در مرمر حتی سرآمد ماهرترین حجاران یونان بوده است .



رقص Dance

رقص هنر ایجاد زیبایی بوسیله‌ی حرکات است .

بسیاری معتقدند که رقص ریشه و سرچشمه‌ی هنرهای زیبا است ، زیرا بشر نخستین بار کوشیده است که با اندام خود آثار زیبا بوجود آورد و حرکات اندام خویش را هم آهنگ و متناسب سازد .

همانطور که نویسنده یا شاعر بوسیله‌ی عبارات و بازی با کلمات ، و موسیقیدان با کلمات صداها ، احساسات و عواطف و هیجانات روحی خویش را آشکار میکند ، همانگونه رقصه و رقص بوسیله‌ی حرکات اندام بیان احساسات مینماید .

رقاص و رقصه هنگامی به هدف اصلی خود خواهند رسید که بتوانند بوسیله حرکات اندام ، تمایلات عالی و عقلی و عواطف بشر را تحریک کنند و گرنه تحریک تمایلات سرکش و شهوات پست انسانی هنرنمایی نیست

درست است که بقول **ارنست رنان** عشره‌گری دلربا ترین هنرهاست ولی باید دانست که این عشوه‌گری با وقاحت و بسی هنری تفاوت های بسیار دارد .

اصولا رقص یا خالص است مانند رقص‌های کلاسیک و یا توصیفی و بلیغ .

بالت از بیان کننده ترین رقصها است زیرا جنبشهای روحی و خصوصیات زمانی را بخوبی نمودار میسازد و هنر رقص را به‌عالی ترین مرحله میرساند و اثبات میکند که رقص ، شاعر و نویسنده‌ی تواناست .

میشل فوکین خلاق بالتهای روسی میگوید :
قبل از هر چیز رقص باید بلیغ و الهامی باشد، رقص ژیمناستیک نیست بلکه بیان مصوراست و گذشته از اینکه باید جنبشهای روحی را برساند صفت خاص عهدی را که موضوع بالت است باید نمودار سازد .



رسم Drowing

رسم هنر ایجاد زیبایی بوسیلهی تصاویر و مقاطع اجسام بقواعد هندسی است .

وسایلی که برای ترسیم بکار میرود عبارتند از :

۱ - کاغذ مخصوص رسم .

این کاغذ باید محکم و آهاردار باشد مانند کاغذ کتان که مقاومت زیاد در برابر مداد پاک کن و غیره دارد .

۲ - تخته رسم .

تخته رسم بایستی کاملاً صاف بوده و پستی و بلندی نداشته باشد و نیز نباید گذاشت رطوبت در آن تأثیر کند زیرا پس از برطرف شدن رطوبت پیچ پیدا کرده و خم میشود .

معمولاً تخته رسم را به ابعاد ۲۵×۳۰ انتخاب میکنند .

باید دانست که اطراف تخته رسم بایستی دارای قید و چهارچوب باشد

زیرا در غیر اینصورت خم میشود

۳ - خط کش مدرج .

آلتی بشکل مکعب که جنس آن از چوب یا فلز و یا پلاستیک است که بر حسب میلیمتر زینه بندی شده است و برای رسم خطوط مستقیم بکار میرود و اگر جنس خط کش از چوب باشد باید از رطوبت حفظ شود .

۴ - گونیا .

گونیا آلتی است بشکل مثلث که گاهی بشکل مثلث متساوی الساقین که دارای زوایای ۴۵ درجه (دو گوشه مجاور) است و گاهی بشکل مثلث قائم الزایه که دارای زاویه ۹۰ درجه است ساخته میشود و برای رسم زاویه و خط عمود بکار

میرود، گاهی برای رسم خطوط متوازی ازدوگونیا استفاده میشود.

۶- ته .

ته آلتی است بشکل T که در رسم نقشه‌های معماری بکار میرود .

ساختمان آن عبارت از دو قطعه چوب است که بر یکدیگر عموداً نصب شده است و قطعه کوچک آن از طرف داخل دارای فرورفتگی است که میتوان در موقع رسم بدنانوسیله برتخته رسم تکیه داد و هنگام حرکت ته قطعه کوچک کاملاً منطبق بر تخته بوده و قطعه بزرگ از حالت اول تمایل و انحرافی پیدا نخواهد کرد و در نتیجه ممکن است خطوط متوازی با آن رسم نمود .

۶ - نقاله .

نقاله آلتی است بشکل نیمدایره که به ۱۸۰ درجه تقسیم شده است و برای اندازه گرفتن و یا ترسیم زوایا بکار میرود .

۷ - جعبه پرگار .

یک جعبه پرگار کامل دارای ادوات زیر است .

پرگار اندازه گیر . پرگار . مدد پرگار . مدادی . قلمی .

خط کش . نقاله . خط کش مدرج .

۸ - مرکب چینی .

مرکب چینی باید سیاه و براق باشد و اگر ناخن را مرطوب نموده و از آن مرکب روی آن بکشند رسوب ندهد .

۹ - رنگ .

برای رنگ آمیزی رسمها معمولاً آب رنگ ، زری و غیره بکار میرود .

۱۰ - مداد - مداد پاک کن .

مدادیکه برای رسم بکار میرود نباید نرم و پرنک باشد و باید آنرا بلند تراشید و برای پاک کردن، مداد پاک کنی که از لاستیک نرم ساخته شده باشد بکار میرود .

انواع رسم

۱ - رسمهائیکه فقط حاوی خطوط مستقیم هستند .

بردور Bordes

این رسم بوسیله یکمده خطوط متوازی و یا عمود تشکیل میشود و برای تزئینات بکار میرود .

گرك Grecques ،

گرك تزئینات معمولی هستند که در اغلب بردورها استعمال میشود ، گرك ها عموماً بشکل مارپیچ هستند .

شورون Chevrons ،

این رسم از برخوردخطوطی که زوایای قائمه میسازند تشکیل میشود و در تزئینات استعمال میشود .

پارکت Parquett .

این رسم از یکمده خطوط متوازی که تشکیل لوزی و یا مربع میدهند بوجود میآید .

دالاژ Dallage .

این رسم از یکمده مثلث یا مربع یا مکعب که دارای قسمتهای توپرو هاشورخورده میباشد تشکیل میشود .

ویٹرو Vitraux

ویٹرواز شیشه‌های رنگینی که محدود به تیغه‌های سربی هستند تشکیل شده و به اشکال مختلف درمیآیند ولی در رسم شکل هندسی ساده آن که مرکب از خطوط مستقیم است و تشکیل لوزیها و چند ضلعی‌های غیرمنتظم را میدهد نمایان میشود .

کارلاژ Carrelage

این رسم از چند مربع ساخته میشود و هر مربع بیک لوزی و چهار مثلث تقسیم میشود و رأس لوزی بردورأس مقابل دومربع منطبق، و دورأس دیگر لوزی بقطری از مربع که دورأس دیگر را بیکدیگر مربوط میکند

واقع است و سپس بوسیله چند دایره بمرکزهای معین یکعمده ستاره زیبا ایجاد میشود که بارنگ آمیزی و یاهاشور صورت زیبایی بخود میگیرد

انترولا Entrelacs

این رسم مرکب از خطوط مستقیم و عمود برهم است

✱

۲ - رسم هائیکه حاوی خطوط مستقیم و دوایر و قوسها هستند

ماس بردایره Tangente

خط ماس بردایره خطی است که در یک نقطه دایره را قطع نماید.

اتصال خطوط Raccordements

مقصود از اتصال خط با قوس، یا دو قوس باهم آنستکه قوسی با خط و یا قوسی با قوس دیگر ماس بوده و محل اتصال نیز نقطه تماس باشد و شعاعی که از مرکز بر این نقطه وصل شود ازوماً عمود بر خط ماس مفروض خواهد بود و نقطه تماس دو دایره و دو قوس لزوماً در روی خط المרכזین است، اتصال دو قوس ممکن است داخلی یا خارجی باشد

منحنیات Courbes

مارپیچ Spirales

مارپیچ منحنی غیر مسدودی است که نقاط آن پیوسته از نقطه عزیمت دور میشوند.

تزئینات Ornaments

اساس این رسم شبکه هائی است که از خطوط مستقیم تشکیل شده و بموازات اضلاع کادر رسم شده و محل تقاطعشان مرکز دوایری میباشد که باید پس از کشیدن، مرکبی شده و در رسم آشکار بمانند.

و نیز انواع دیگری مانند آنترولا و ویترو Vitraux

ورلیور Reliure و پنتور مورال Peinture murale و گروک

Grecques وجود دارد که شرح آنها ضروری بنظر نمیرسد.



هنرهای سمعی

Phonetique

در این هنرها زیبایی بوسیله الحان و کلمات جلوه گر میشود و عموماً جنبه‌های معنوی و تخیلی آنها ارزنده و نیرومند است .

این هنرها با زمان سروکار دارند زیرا اثر این هنرها در زمان انتشار مییابد و با مکان سروکاری ندارند و از این نظر جنبه‌های معنوی آنها بمراتب قویتر از هنرهای تجسمی است .

گفتیم هنرهای تجسمی این نقص را دارند که محدود و ساکن هستند و بیش از يك صفحه از زندگی و یا يك گوشه از طبیعت را نمیتوانند جلوه گر سازند ، وای در مقابل هنرهای سمعی وسعت عمل بسیار دارند و چون مقید ب مکان نیستند معانی و مقاصد را تا آنجا که میسر باشد گسترش میدهند و در زمان پیش میبرند و نیز در ایجاد زیبایی و تحریک تمایلات عالی و عقلی و تخیل قدرت فوق العاده دارند .

هنرهای سمعی عبارتند از :

موسیقی ، ادبیات ، سخنوری



هنر موسیقی Music

موسیقی هنر ایجاد زیبایی بوسیله صداهاست .

در آن زمان که هنوز موجود کاملی روی زمین زیست نمیکرد و کره ارض دوران جوانی خویش را میگذرانید ، در اثر برخورد امواج کوه پیکر بر صخره‌های عظیم و بیچش باد در شاخسارها و تماس آب با سنگها، آوای دلنشینی بر میخواست .

بعدها جانوران بوجود آمدند ، مرغان خوش الحان نغمه سرائی

آغاز کردند و انسانها با کمک اصوات بسخن گفتن پرداختند .
 باید دانست که این صداها و نغمات، موسیقی نام ندارد، زیرا موسیقی خاص انسان است و او بود که از ترکیب صداها آهنگهای دلپذیر و روح پروری بوجود آورد .

ولی این مسلم است که اساس موسیقی طبیعت است و آهنگساز مانند هر هنرمند دیگر از طبیعت الهام میگیرد ولی از آن تقلید نمیکنند زیرا هنرمند مقلد نیست بلکه خلاق است .

هر صدائی بگوش مطبوع نیست و برای ایجاد آهنگ از اصوات موسیقی استفاده میشود .

اصوات بر دو قسم است :

اصوات غیر موسیقی ، اصوات موسیقی

۱ - اصوات غیر موسیقی یا صدا ، اصواتی هستند که دارای ارتفاع معینی نبوده و بگوش مطبوع نیستند و زود از بین میروند .

۲ - اصوات موسیقی ، اصوات مرکبی هستند که دارای ارتفاع معین بوده و بگوش مطبوع میآیند و دیر از بین میروند

در موسیقی یکعده اصوات معین را بکار میبرند و آنها را نت Note می نامند .

فاصله موسیقی - فاصله موسیقی عبارت از نسبت ارتفاع دو صوت یکدیگر است .

گام موسیقی - هر فاصله ای بگوش مطبوع نیست از این نظر در موسیقی تمام تنها بکار برده نمیشود بلکه نتهایی انتخاب میگردد که فواصل آنها مطبوع باشد .

گام مجموعه چندنت است که فواصل آنها نسبت بنت مینا که کلید Tonique نام دارد نسبتهای ساده است .

گام طبیعی زارلن ، که از هشت نت تشکیل شده است و اسامی آنها بترتیب عبارتند از :

ut re me fa sol la si ut

۱ ۹/۸ ۵/۴ ۴/۳ ۳/۲ ۵/۳ ۱۵/۸ ۲

گام معتدل یا گام باخ Bach ، که از ۱۳ نت و ۱۲ فاصله متساوی تشکیل شده است و در پیانو و ارگ بکار میرود .

گام توافقی Harmonique ، که از چند هم آهنگ تشکیل شده است .

گام فیثاغورث ، که از هشت نت تشکیل شده است و فواصل آنها قوائی از ۲ و ۳ می باشد .

بطور کلی موسیقی بدو قسمت مهم تقسیم میشود :

موسیقی صوتی . موسیقی اسبابی .

موسیقی صوتی - موسیقی صوتی مخصوص آواز انسان است ، هنگامیکه موسیقی يك آوازی باشد **مونودی** Monodie و زمانی که دسته جمعی هم صدا بخوانند **هوموفونی** Homophonie و هر گاه با آوازهای مختلف که با اصول علمی ترکیب شده باشد بخوانند **پولیفونی** Polyphonie نامیده میشود .

موسیقی اسبابی - موسیقی اسبابی یا سازی بوسیله سازها نواخته میشود ، سازها انواع بسیار دارند و مهمترین آنها عبارتند از :

۱ - سازهای زهی مانند : ویلن ، ویلن سل ، کنترباس

۲ - سازهای چوبی مانند : فلوت ، باسون ، قرنی .

۳ - سازهای مسی مانند : ترمپت ، ترمبون .

۴ - اسباب های ضربی مانند : طبل ، پیانو ، سنج ، مثلث ،

ارگ بزرگ .

نقش و ارزش هنری موسیقی - موسیقی بیشک والاترین هنرها

است زیرا در ایجاد تأثر و الهام معنی نیروی بسیار دارد .

موسیقی بوسیله هم آهنگ نمودن و ترکیب اصوات بیان احساسات

میکنند و از این رو قادر است روان را از قیدهای بسیار رهایی بخشد .

این موسیقی است که در ما مهر و خوش بینی بوجود می آورد و ما را به

رویای شیرینی از يك زندگي ایده آل و سعادت بخش فرومبیرد و يك احساس نامحدود و يك سعادت ناشناخته درما پدیدار میسازد .

نیروی مسحورکننده موسیقی روحهای مرده و افسرده را جان میبخشد و قلبهای مجروح و داغدار را مرحم مؤثر مینهد و صاحب دلانرا بشور و شغف و امیدارد و عاشقانرا بوصال معشوق امیدوار میسازد و دردل افراد ناامید و پریشانحال ، نهال امید و نیک بینی مینشانند .

درجهان موسیقی همهچیز منظم و بر معنی و مؤثر است ، همین نظم هم آهنگی است که زبان موسیقی را گویاترین زبانهای هنری ساخته است آن نکات باریک و دقیقی را که حتی شعرهم از بیان و وصف آن عاجز است ، موسیقی با زبانی شیرین و گیرا توصیف میکند و آشکار مینماید و بردل مینشانند .

دبوسی راست میگوید :

آنجا که بیان عاجز میشود ، موسیقی آغاز میگردد »

هنگام شنیدن يك قطعه موسیقی روح سرکشی آغاز میکند ، گوتیا کالبد را برای جولان دادن خویش تنگ مینیند و مایل است بپرواز درآید و در آسمانها ، در فضای لایتناهی طیران کند و چرخها زند و جولان دهد .

در این هنگام است که دردل عاشقان طوفانی از عشق و محبت بسریا میشود و روح سلحشوری جنگجویان بیدار میگردد و رخوت و سستی از وجود گوشه نشینان رخت برمی بیند ، و خلاصه جهانی بجنبش درمیآید .

آهنگ بېم Benol مارادر رنج و بیمناکی و حسرت و اندوه فرو میرد ، ولی آهنگ زیر **Dieze** مارا از رنج و اندوه و بیم و حسرت میرهاند و مسرور و شادمان و امیدوار میسازد .

این موسیقی است که با تغییر يك گام مارا از دنیائی بعالمی دیگر روانه میکند و ازجهان رنج و بیم بعالم امید و سرور باز میخواند .

موسیقی بانیروی شگفت انگیز خود تا اعماق روح نفوذ میکند ، زیرا طبیعت حقیقی جهان را بخوبی آشکار مینماید و روح را از آلودگیها و زشتیها پاک میسازد و بشر را بسوی عظمت و جلال و برتری سوق میدهد و ارزش حقیقی بشر را باو میفهماند .

هنگل میگوید :

موسیقی هنر بیان احساسات است یعنی بوسیله ترکیب و هم آهنگ نمودن اصوات احساسات را آشکار مینماید، از اینرو قادر است موجب نجات و رستگاری روان به اعلا درجه گردد «

هربرت اسپنسر میگوید .

موسیقی در صدر هنرهای دیگر است ، زیرا آنست که از همه بیشتر سعادت انسانیت را فراهم میکند «

چند اصطلاح مربوط به موسیقی

ملودی Melodie - استماع متوالی نتهای مختلف که همان نوای

موسیقی است .

هارمونی Harmonie - اگرچند نت در آن واحد با هم بگوش

برسند گویند يك هارمونی تشکیل شده است .

ریتم Rythme - وزن و ضرب آهنگ .

Solo - هنگامیکه موسیقی تنها روی يك ساز نواخته شود .

Sonata - بنای ساختمان قطعات ارکستر کوچک موسیقی اطاقی

که از چهار قسمت تشکیل میشود (مانند دستگاه ایرانی که از چهار قسمت، پیش درآمد، آواز، تصنیف، رنک، تشکیل شده است) .

الگرو Allegro - قطعه نخست از سنات با حالت تند و سرور آمیز

آدژیو Adagio یا Andant - قطعه دوم از سنات با حالت آهسته

و جدی .

منوئه Menuet یا Scherzo - قطعه سوم از سنات که قطعه

رقصی است .

پرستو Presto یا Rondolo - قطعه آخر سنات که خیلی سریع و دارای

برگردانهای موزیکی است .

سمفونی Symphonie - سناتی که برای ارکستر بزرگ توسعه دهند.

کنسرتو Concerto - قطعه بیست که برای يك ساز بنویسند در

حالی که ارکستر پشتیبان آن باشد .

اوراتوریو Oratorio - ارکستر مذهبی که یک قسم برای مقدس

است .

اپرا Opera - ارکستر غیر مذهبی که متن اشعار یا کلام با آهنگ

بیان میشود .



ادبیات Literature .

ادبیات هنر خلق زیبایی بوسیله کلمات است

زبان بطور کلی دارای چهار نیرو میباشد که دو نیرو مخصوص معنی

کلمات و دو نیروی دیگر ویژه صدای آهنگ آنهاست .

در معنی کلمات نخست معنی لغوی جمله است که استخوان بندی زبان

بشمار میرود ، دوم معنی و مفهوم وسیعی است که غیر از معنی لغوی جمله در

ذهن ما بوجود میآید .

در صدای کلمات نخست هم آهنگی و مأنوس بودن اصوات مختلف در

یک کلمه است ، دوم آهنگ جمله است ، یعنی جنبش صدای خواننده که بی

اختیار آهنگی ایجاد میکند .

در ادبیات این چهار نیروی مختلف ، یکی بکار نمیرود و اگر هم با

هم بکار رود درجه اهمیت آنها را یکسان نمیگیرند .

گاهی نویسنده نیروی معنی را بر نیروی آهنگ برتری میدهد زمانی

نیروی آهنگ را بر نیروی معنی امتیاز میبخشد .

از این نظر ادبیات تقسیماتی حاصل مینماید .

اصولا ادبیات بدورشته شعر و نثر تقسیم میشود



Poetry

تفاوت مهم شعر با نثر عبارت از هم وزن بودن و هم آهنگی کلمات و

جمله هاست ، میتوان در تعریف شعر گفت :

شعر کلامی است مرتب که دارای وزن و هم آهنگی باشد

شعر بر سه نوع است .

شعر هجائی Syllabique - آن شعری است که در هر مصرع آن

شماره‌هاجاها بدون رعایت بلندی و کوتاهی مساوی باشند .

مانند : اشعار فرانسه ، اشعار کلاسیک ، اشعار اسپانیولی .

شعر آهنگی - شبیه نثر مسجع است و عبارت از جمله‌هائی است که

از نظر آهنگ با هم شبیه باشند ، معادل بودن هجاها در کلمات شرط نیست

مانند کتب آسمانی که عموماً بصورت شعر آهنگی هستند .

شعر عروضی - شعری است که علاوه بر تساوی هجاها دارای وزن

و قافیه و آهنگ است ، و از این نظر شعر عروضی نامیده میشود که باید قواعد

و قوانین علم عروض در آن رعایت شود .

مانند : اشعار عربی ، اشعار فارسی .

شعر نتیجه انفعالات و تأثرات شاعر و ترجمان احساسات و عواطف

اوست .

پس هر سخن ادبی که از احساسات و عواطف و هیجانهای درونی

گوینده آن سرچشمه گیرد ، در ردیف شعر محسوب میشود .

با اینکه هم آهنگی و وزن در شعر در درجه دوم اهمیت قرار دارد و هدف

اصلی آن بیان احساسات و عواطف و هیجانهای درونی است ، لیکن باید

دانست که شخصیت شعر همان جنبه‌ی موسیقی آنست .

یک شاعر هنرمند برای ایجاد یک شعر خوب ، احساسات ، تخیلات

هیجانهای درونی ، تأثرات و انفعالات خویش را با وزن و هم آهنگی

جوش میدهد .

انواع شعر عبارتند از :

شعر بزمی . شعر نمایشی . شعر رزمی

شعر بزمی Lyrique - شعر بزمی یا تغزلی ترجمان احساسات درونی

شاعر ، مانند شادیها و غمها و آرزوها و تمایلات و احساسات اجتماعی

اوست .

هجو و هزل که از نارضایتی و غضب شاعر سرچشمه میگردد مربوط باین نوع شعر است .

شعر بزمی نتیجه پرواز روح شاعر است و از این نظر روح ما را نیز بیرواز درمیآورد ربدین ترتیب به هدف خود میرسد .

احساسات شاعر غزلسرای بخوبی در روح ما مؤثر میافتد و ما را بعالمی که خود در آن گردش کرده است رهبری میکند ، زیرا شاعر جز این هدفی ندارد و برای رسیدن باین هدف کوشش بسیار میکند و اگر کلامش از دل برخاسته باشد بیشک بردل مینشیند .

غزلهای حافظ ما را سرخوش و مست میکند و روح ما را در آسمانها بیرواز درمیآورد و چون آواز فرشتگان آسمانی بما نوید رستگاری و خوشبختی میدهد و گاهی ما را از اندوههای حاصله از پیچ و خمهای زندگی رها میسازد و زمانی درد هجران و ناکامی را در ما تخفیف مبخشد ، زیرا غزلهای حافظ ترجمان احساسات پاک آن شاعر بزرگ است .

حافظ مانند بسیاری از شعرای دیگر برای زندگی مادی شعر نگفته است بلکه اشعار جاندار او آئینه روح اوست که احساسات و عواطف او را منعکس میسازد و چون از روح بلند او سرچشمه میگردد در هر زمان و مکان برای آدمی حقایق مسلم و زیبایی خاصی را آشکار میکند و آرام بخش دل تیره بختان و راهنمای نیکان و آزاد مردان است .

شاعر غزلسرای نقاشی چیره دست است ، او همانطور که احساسات عالی را جلوه گر میسازد ، همانطور نیز احساسات مبتذل را نقاشی میکند .
شعر نمایشی Loranatique - در شعر نمایشی اگر منظور برانگیختن ترحم یا ایجاد ترس و اندوه باشد **تراژدی Tragedie** یا غمناکه و اگر منظور ایجاد سرور و خوشحالی باشد **کمدی Comedie** یا شادی نامه است و اگر مخلوطی از این دو نوع باشد **درام Drame** نامیده میشود که از قرن ۱۸ بیعد پیدا شده است .

شعر نمایشی وقایع را آنطور که هست مقابل دیدگان خواننده و یا در صحنه مقابل چشم تماشاگر قرار میدهد .

تراژدی منظره‌های وحشت انگیز ، شکنجه‌های روحی بشرناکامیها و شکستها ، غلبه ناپاکی بر پاکی و نابودی مردم بیگناه در اثرستمگری ، را نمایش میدهد و همیشه منجر بیک خاتمه غم‌انگیز و تأثرآور میشود .

کمدی صحنه‌های مختلف زندگی بشر را نمایش میدهد و نیز رنجها و مناظر نفرت‌آور را جلوه‌گر میسازد و معایب اخلاقی و اجتماعی محیط را مورد انتقاد قرار میدهد و این انتقادات را بصورت مضحک و خنده آور ابراز میدارد و همیشه منجر بیک خاتمه‌ی خنده‌آور و شغف‌انگیز میشود .
درام معجونی از این دو نوع است و حوادث خارجی را بیان میکند و خاتمه‌ی آن گاهی مسرت‌بخش و زمانی غم‌انگیز است .

شعررزمی Epique - در شعررزمی حوادث و وقایع و امور توصیف و تشریح میشود .

شاهنامه فردوسی یک منظومه حماسی و رزمی بی نظیر است و هیچیک از منظورهائیکه بزبانها مختلف در این زمینه پیدا شده مقام و اهمیت شاهنامه را ندارد .

فن‌هامر V. Hammer دانشمند آلمانی میگوید :
هیچیک از شعرای رزمی اروپائی با فردوسی نمیتوانند برابری کنند»



Prose

نثر نوعی از سخن است که وزن و قافیه در آن رعایت نمیشود .
نثر نیز مانند شعر هنر خلق زیبایی بوسیله کلمات است و تفاوت مهم آن با شعر آنست که قوانین شعری مانند وزن و قافیه و مصرعهای متساوی و غیره عمداً در آن عمل نمیشود ، اما از نظر قدرت ایجاد تعبیرات و معانی ، قواعد و سبک انشاء ، موسیقی کلمات و جمله‌ها ، دوری از کثرت تکرار و اضافات ، بیان احساسات و هیجانهای درونی ، با شعر هم پایه است .

آلن Alain میگوید :

نثر سرآمد هنر است ، و هرچه از خصایص مربوط بشعر دور شود
شخصیت آن زیادتر میشود »

نثر مانند شعر بقواعد و قوانین محدود نیست و از آن منطقی
تر و عقلانی تر و کمتر احساساتی است .

چه بسیار نویسندگان که هیچگاه شعر نسروده اند لیکن با ایجاد
معانی و طرز بیان چنان ذوق و هنر بکار برده اند که از شاعران بزرگ بشمار
میروند ، مانند : شاتو بریان . آنا تول فرانس . دشتی . سعید
نفیسی و صادق هدایت که شعر نگفته اند .

انواع مهم نثر نویسی عبارتند از :

رمان Roman . عبارت از داستانهای بزرگ است که از عالم خیال
سرچشمه میگیرد .

نوول Novel . که عبارت از داستانهای کوتاه است .

تاریخ نویسی Historian . شرح مبارزات طبقاتی و زندگی
گذشته بشر .

حکایت Story . داستانهای بزرگ حقیقی یا خیالی .

افسانه Pabb . داستانهای کوچک خیالی حاوی نکات اخلاقی .

تئاتر Theatre . که به تراز دی و کمدی و درام تقسیم میشود .

سناریو Senario . داستان فیلم .

انتقاد Critique . که گاهی اجتماعی و زمانی هنری و غیره است ،

*

سخنوری Eloquence

سخنوری هنر ایجاد زیبایی بوسیله بیان است .
میگویند وجه تمایز انسان از حیوان همانا سخن گوئی است و از این
نظر میگویند انسان حیوان ناطق است .

باید دانست که منظور از نطق یکعده صوت نیست بلکه تعبیر است از روح و یا فکر و عقل انسان ، و باید بجای حیوان ناطق بگوئیم ، **حیوان عاقل و متفکر** .

حکمای اسکندریه تصور میکردند نطق واسطه میان انسان و خداست از این نظر میتوان سخنوری را که صورت خطابی ناطقه انسان است مظهر عقل و روح دانست .

سخنوری مخصوص ملت‌های بزرگ متمدن است و ملت یونان و روم از بزرگترین ملت‌های مغرب زمین بودند که در آیین سخنوری لیاقت نشان دادند و پیشی گرفتند و از سخنوران بزرگ این دو ملت میتوان **دموستنس** و **Demonsthenes** و **سیسرو** را نامبرد .

سخنوری هنری است که همگان بدان نیازمند هستند خصوصاً دانشمندان و بزرگان و کسانی که با مردم معاشرت میکنند و خواهان هستند افراد را بسوی خویش جلب نمایند .
بامقایسه زیر میتوان درجه شخصیت یک سخنران و یک بازیگر تأثیر را حدس زد .

شما فکر کنید که اگر در تأثیر ، هنرپیشه‌یی اندکی از اندازه معمول سخن گوید کسالت آور است و یک بازیگر نمیتواند بیش از چند دقیقه تماشاچیان را راضی نگاه دارد و لازم می‌آید پس از او دیگری سخن گوید ولی یک سخنران ساعتها بتنهائی سخن می‌گوید و مستمعین باعلاقه و اشتیاق گوش فرا میدهند و اظهار جزئی کسالتی نمینمایند ، ولی نکته مهم اینجاست که سخنور هنگامی به هدف خویش میرسد که آداب سخنوری را مراعات نماید و واجد شرایط آن باشد .

شرایط سخنوری و آداب آن

سخنور باید واجد شرایط **جسمانی** و **معنوی** برای سخنوری باشد شرایط جسمانی عبارت است از داشتن اندام و قیافه متناسب و چشمان گیرا ، زیر اندام و صورت ظاهر تأثیر بسیار در این امر دارد ، ولی گاهی اندامهای ناقص و قیافه‌های نامتناسب مانعی برای سخنور شدن نیست ،

چنانکه **دموستنیس** زشترو و **میرابوخطیب** بزرگ فرانسوی ناقص و شل بود. دیگر از شرایط جسمانی صدای سخنور است، زیرا صدای نافذ و گیرا و باصطلاح دهان گرم، مستمعین را تحت تأثیر قرار خواهد داد و این هدف اصلی سخنور است.

از شرایط معنوی یکی وسعت اطلاعات علمی و تنوع معلومات سخنور است، اگر سخنوری در بیان مطلب کوتاهی نشان دهد و مکث کند، بدین علت است که اطلاعات او محدود و ناقص است.

پس هر ناطق باید در موضوعیکه سخن میگوید اطلاع کافی داشته باشد و در اطراف آن مطالب قبل از شروع بسخنرانی غور و بررسی بنماید و از آن گذشته معلومات عمومی مانند: معلومات ادبی و تاریخ و امثال و قصه خصوصاً اشعار، بحد کافی دارا باشد، زیرا بتجربه رسیده است که بیان یک بیت شعر ضمن سخنرانی، چند برابر برونق و ملاحظت کلام سخنور افزوده است سخنور گذشته از وسعت معلومات و احاطه بر موضوع باید از روان شناسی اطلاع داشته باشد و بطور کلی مردم شناس باشد تا نیکوتر بتواند حق مطلب را ادا نماید، زیرا درک روحیات شنونده از وظایف مهم سخنور است.

گذشته از درک روحیات شنونده، سخنور باید میزان معلومات مستمع را نیز در نظر گیرد، زیرا بیان مطالبی که فوق معلومات شنونده است موجب ایجاد کسالت و گاهی نفرت او خواهد گردید.

سخن باید بلیغ و ادبی باشد و عبارت بردازی ساختگی و کلمات پیچیده در آن بکار نرود و هرگز نباید کتابی و خشک باشد.

در سخنوری باید مراعات وقت و مدت را نموده و بدون دراز نمودن سخن مطلب نیز با تمام رسد.

بقول مرحوم فروغی، زبان بازی و لفاظی کردن در سخنوری چنانست که طیب بر بالین بیمار بجای معالجه ادبیات بیافند و وکیل در محضر قاضی بجای دفاع از جان و مال موکل شاعری کند!

بطور کلی باید دانست که :

خیر الکلام ماقل و دل و لم یمل.

و همانطور که در کتاب آداب نوین معاشرت نوشته‌ام :

سخن باضافه نرمی و لطافت و همراه با کوتاهی و ایجاز و یاری برهان و نظام برابر است با موفقیت و کامیابی

✱

ترکیب هنرها

از اتحاد هنرهای زیبا ، هنرهای جدیدی بوجود آمده است که مهم‌ترین

آنها عبارتند از :

هنر تئاتر . هنر اپرا .

عده بی هنر سینما و سیرک را جزء هنرهای ترکیبی می‌شمارند .

هنر تئاتر

Theatre

هنر تئاتر که میتوان گفت سرآمد هنرهاست عبارت است از استفاده

متوافق از تمام هنرهای مختلف و ایجاد هنری جدید .

هنر تئاتر از چند هنر مختلف ترکیب شده است که عبارتند از :

ادبیات Literature که شامل پيس تئاتر است .

نقاشی Painture که شامل دکور و لباس و گریم است .

موسیقی Music

هنر پلاستیک Arts plastique مانند: رقص و نمایش حالات بدن

معماری Architecture مانند : دکورهای باحجم .

فن‌رشنائی .

فن ماشین سازی سن Machinerie مانند : ریزش باران ،

غرش رعد ، طوفان .

آکتور Actor یا بازیگر تئاتر سروکار اصلیش با ادبیات و هنر

پلاستیک است و کار او از سه عامل ترکیب میشود .

سخن ، حالت ، جنبش .

هرپیش تاتردارای سه قسمت است :

۱ - اکسپوزیسیون Exposition . اکسپوزیسیون بمعنی نمایش ، معرفی ، تفسیر است در تاتر منظور از اکسپوزیسیون قسمت اول نمایش است که در جریان آن پرسناژهای اصلی معرفی میشوند ، و خواننده یا تماشاگر پیس با روحیه و صفات هر یک و روابط آنها یا یکدیگر آشنا میشود .

۲ . گره . گره آنقسمت از پیس است که موضوع پیچ میخورد و خواننده و یا تماشاگر پیس قادر نیست نتیجه را درک کند و پیروزی و یا شکست قهرمان داستان را پیش بینی کند .

گره بین اکسپوزیسیون و نتیجه قرار دارد .

۳ - نتیجه Denouement . دنومان یا نتیجه قسمتی از پیس است که منظور داستان آشکار میشود و رفته رفته روشن میگردد تا پیس پایان پذیرد ، دنومان بعد از گره قرار دارد ،

آکسیون Action

آکسیون عبارت است از موضوع اصلی یا عصاره مطلب و یا تم Theme اصلی پیس که منظور نویسنده نمایشنامه پروراندن و نتیجه گیری از آن است .

آنتریک

آنتریک عبارت است از حوادث و پیشامدهائی که در جریان آنها موضوع اصلی یعنی آکسیون پرورش مییابد و گسترش داده میشود ، تا در پایان پیس به نتیجه برسد .

انواع پیس .

در درام نویسی یونان سه نوع پیس وجود داشت که عبارتند از :

تراژدی ، درام ، کمدی .

در قرون وسطی ابتدا تاتر توسط کلیسا ممنوع گردید و سپس بوسیله خود آن تاترهای مذهبی ایجاد گردید و درامهای مذهبی که موضوع آنها عبارت از زندگی عیسی مسیح و اصحاب او بوده بجای درامهای اساطیری

یونان نیایش داده میشد، این درامهای مذهبی همیستر *Misteres* نامیده میشود.

دردوره **رئسانسی** یا دوره تجدید حیات دانش و هنر، دوباره انواع سه گانه پیس یونان تجدید گردید و خصوصاً درام نویسی در انگلستان و اسپانیا بترقیات درخشانی نایل آمد، و نیز وحدت‌های سه گانه که عبارت از **وحدت موضوع وحدت زمان و وحدت مکان** بود و در درام نویسی یونان قدیم برقرار بود، از بین رفت و آزادی کامل در اینباره بوجود آمد. در قرن هفدهم گذشته از تجدید تراژدی و درام و کمدی، انواع دیگر از پیس بوجود آمد مانند:

تراژدی - کمدی و بعد از آن درام روستائی *Dramepastorial*

و سپس **کمدی بورژوا** *Comedie Bourgeois* که هر یک در کشوری تأثیر داشته است و پس از یک دوره تابناکی بخاموشی گرائیده. اینک ابتدا درباره تراژدی و درام و کمدی سخن میگوئیم و سپس قانون وحدتها را شرح میداریم.

تراژدی *Tragedie*

هر پیس که دارای موضوع و نتیجه‌ی غم انگیز باشد تراژدیست.

درام *Drame*

هر پیس که دارای موضوع تراژیک و کمیک یعنی دراماتیکی باشد، درام است، خواه نتیجه‌ی آن شادکننده باشد خواه غم انگیز.

کمدی *Comedie*

هر پیس که دارای موضوع و نتیجه‌ی شادکننده باشد کمدی است. **وحدتها.**

وحدتهای سه گانه که اولین بار توسط **ارسطو** در کتاب **فن شعر *Poetique*** از آنها یاد شده است، در درام نویسی یونان قدیم و بین کلاسیک های فرانسه مراعات میشد.

آنها عبارت بودند از:

وحدت موضوع - در یک درام نباید بیش از یک موضوع وجود داشته باشد و هیچگاه دویا چند موضوع نباید باهم مخلوط شوند.

وحدت زمان - درام باید در همان مقدار وقتی که واقعه‌یی در خارج صورت می‌گیرد در صحنه تاثر نمایش داده شود یعنی در پیمس وقت شود که موضوع آن مربوط بزمانهای مختلف نباشد و سراسر داستان در زمان واحد صورت گیرد .

وحدت مکان - درام باید دارای موضوعی باشد که سراسر آن در مکان واحد صورت گیرد .

بررسی ادبیات

- I . پیدایش خط و زبان و تکامل آنها .
- II . دستور زبان و معانی و بیان فارسی .
- III . دستور زبان عربی .
- IV . درباره‌ی انشاء .
- V . درباره‌ی شعر .
- VI . گزیده ادبیات فارسی .

I

پیدايش خط و زبان و تکامل آنها



وسيله‌ی آشنائی و پیوند با افراد اجتماع و محیطی که در آن زیست میکنیم زبان و خط است .

خط .

آغاز دوره‌ی زندگی تاریخی انسان یعنی تاریخ تمدن بشر زمانست که با اختراع خط نایل شده است .

بشر در دوره‌های پیش از تاریخ خط نداشته است و با زبان ناقص خویش مقاصد خود را بدیگران ابراز میداشته است .

اولین قدمی که بشر برای نوشتن برداشته همان نقشه‌ها و خط کشیها بوده است که غار نشینان آسیائی در غارهایی که مسکن داشته اند میکشیده‌اند ، از این نظر میتوان گفت که نخستین نوشته انسان خط تصویری بوده است .

بعقیده عده‌یی از دانشمندان مصریان اولین ملتی بودند که بفکر افتادند وقایع را روی سنگها حجاری کنند و آندسته وقایع را که صورت خارجی دارند بهمان صورت و آندسته از وقایع را که صورت خارجی ندارند با علائم مخصوصی نقش کنند .

مثلا کپوتر نشانه‌ی محبت و دوستی ، مار نشانه‌ی دشمنی و عداوت ، پیر و پلنگ نشانه‌ی جنگ و جدال ، آهو نشانه‌ی صلح و صفا بود .

چون خط تصویری اشکالات بی شمار داشت لذا مصریان از این خط تصویری خط دیگری استخراج نمودند که بجای تصاویر مختلف ، يك عده

علامات و نشانه ها قرار داشت و این علامات کم کم به هزار و هفتصد علامت رسید، این نوع خط را یونانیان **هیرو گلیف Hiero gliphe** نامیده اند .

این خط سه نوع بود :

کتابی ، انشائی ، تحریری عمومی .

کتیبه‌ها با خط کتابی نوشته میشد و تنها عده‌ی کمی از مصریان مانند کاهنان و دبیران قادر بخواندن و نوشتن آن بودند .

فنیقیها اولین ملتی بودند که الفبای صحیحی ایجاد کردند و الفبای مصری را تکمیل نمودند ، از این نظر سبب انتشار خط و ترقی علوم و ادبیات شدند .

الفباهای معروف جهان مانند، **یونانی و لاتینی** از الفبای فنیقی گرفته شده است ، و خود کلمه‌ی **الفباء** هم لغت فنیقی است .

باتوجه بمطالب فوق دانشمندان خط‌شناس و تاریخ تحول خطوط ، معتقدند که خط پس از گذشتن از نخستین مرحله که خط خیالی بوده ، چهار مرحله‌ی اساسی را پیموده است .

۱ - تصویر نگاری - خط تصویری یا نقشی اولین مرحله نویسنده‌ی بشر است که انسان افکار و اندیشه‌های خود را بصورت نقش و نگار مجسم نموده .

این خط چون اشکالات فراوان ایجاد مینمود ، مثلا بیان معنویات به آسانی میسر نبود ، جای خود را بخطوط کاملتری داد .

۲ - پندار نگاری Ideographie - چنانکه گفتیم خط تصویری نقص بزرگی دارا بود و از این نظر تغییراتی را تحمل نمود و تصویر اندک اندک ساده شد و بصورت علامت و نشانه درآمد و برای آسانی معنی نیز علامتی قایل شدند .

خط مصریان قدیم یعنی **هیرو گلیف** پندار نگارش بود ، آموزش این خط نیز دشوار مینمود .

خط چینی هنوز در این مرحله است و علامت ریاضی نیز نظیر علامت پندار نگاری است .

۳ - خط هجائی - خط هجائی خطی است که هر يك از هجاهای Syllables آن دارای علامتی است .

مانند : خط بابلی ، عیلامی ، سومری .

۴ - خط الفبائی - خط الفبائی خطی است که هر صدای آن دارای علامتی است .

مخترع الفباء فنیقیها هستند و میتوان گفت که اختراع الفباء یکی از موفقیت‌های بزرگ بشر است ، عده‌یی معتقدند که ایرانیها در ایجاد الفباء رول مهمی داشته و شریک بوده‌اند .

خط ایرانی ، عربی ، لاتینی ، هندی ، سامی الفبائیست .

خط در ایران .

I - خط میخی - اولین خطی که ایرانیان زبان خود را با آن مینوشتند خط میخی است زیرا الفبای آن شبیه بمیخ بوده است و بنا بقعیده بسیاری از دانشمندان؛ از قوم آشور و کلمده اقتباس کرده بودند .

در زمان هخامنشیان خط دیگری در ایران معمول بوده است که بتدریج محل خط میخی را اشغال نموده و از نظر سهولتی که در تحریر داشته است آنرا پذیرفته بودند ، این خط آرامی بود و از فنیقی ها اقتباس شده بود .

II - خط پهلوی - خط پهلوی نیز از الفبای آرامی گرفته شده بود و در دوره‌های اشکانیان و ساسانیان معمول بوده است و از این نظر بدو قسمت میشود :

۱ - پهلوی شمالی یا پهلوی اشکانی یا پارتی یا پهلوی کلدانی که در دوره‌ی اشکانیان معمول بوده است .

باید دانست که خط میخی در این دوره بکلی منسوخ نشده بود زیرا کتیبه‌هایی بخط مزبور از دوره اشکانیان بدست آورده‌اند .

خط پهلوی اشکانی در شمال ایران بین مردم خراسان و کردستان و اصفهان و آذربایجان و ارمنستان رایج بوده است .

۲ - پهلوی جنوبی یا پهلوی ساسانی که در دوره ساسانیان معمول بوده است .

امتیاز خط پهلوی ساسانی اینست که در آن نوعی رسم الخط وارد شد که لغات را بزبان آرامی و باخط پهلوی مینوشتند و بیارسی میخواندند و آن نقشها را هزوارش میگویند ، این لغات خواندن خط پهلوی را بسیار مشکل نمود چنانکه بعدها دانشمندان نیز در موقع مطالعه کتب و آثار باین خط ، دچار اشکالات بزرگی میشدند ، تا اینکه کتاب الفهرست ابن الندیم این مشکل را حل کرد و کلید این رمز را بدست دانشمندان داد .

III - خط اوستائی - خطی است که اوستای کهن را با آن نوشتند ،

این خط را دین دیوره هم میگویند که بمعنی خط دینی است .
الفبای اوستائی با احتمال قوی در زمان ساسانیان اختراع شده است .

چون الفبای پهلوی ساسانی دارای نقایص فراوان بود ، ممکن نمیشد که تمام لغات و اصوات و خواندن صحیح اوستا را با این خط بنویسند از این جهت در الفبای پهلوی تصرفاتی نمودند و خط اوستائی را اختراع کردند ، این عمل بوسیله یه عده یی از دانشمندان و مؤبدان در عهد ساسانیان انجام گرفت .

الفبای اوستائی از الفبای پهلوی گرفته شده است و میتوان گفت که یکی از کاملترین الفباهاست ، زیرا میتوان تمام زبانهای متداول جهان را با این خط نوشت ، کلماتیکه با این خط نوشته میشود بسا همان تلفظ اصلی خوانده میشود .

الفبای اوستائی دارای چهل و چهار حرف است و از راست بچپ نوشته میشود .

IV - خط عربی - پس از استیلای عرب ، خط پهلوی از نظر نقص و اشکالاتی که داشت رفته رفته رو بزوال گذاشت و خط عربی که نسخ نامیده میشود بین ایرانیان معمول گردید و آنان کتب و نوشته های خود را با آن خط نوشتند و تا کنون نیز استعمال میشود .



زبان .

پیدایش زبان مسئله بیست که هنوز اظهار نظر قطعی درباره‌ی آن نشده است، آنچه در این باره اظهار عقیده شده است حدسی بیش نیست و نمیتواند مدرک علمی باشد.

عده‌ی ازدانشمندان زبان‌شناس معتقدند که زبانهای مردم جهان از ابتدا با یکدیگر تفاوت کلی داشته است و هر دسته یا قومی بزبانی جداگانه سخن میگفته‌اند.

عده‌ی دیگر عقیده دارند که کلیه زبانهای مردم جهان اصل و ریشه واحد دارد و در اثر تغییر محیط و آداب و تأثیر آب و خاک و ایجاد اجتماعات مختلف و انشعاب مردم و تشکیل قبایل و دسته‌های جداگانه، لهجه‌ها بتدریج تغییر یافته و در اثر مرور زمان زبانهای آنان نیز تغییراتی حاصل نموده است. بنا بر این عقیده، تغییرات و تحولاتی که در يك لغت و یا يك سیلاب بوجود می‌آید، مربوط بیکدسته عوامل خارجی است و این عوامل تأثیر کلی در تغییر و تحول زبان و لغت دارند، زبان‌شناسان این تغییرات را **فونتیك** **Phonétique** یا تحولات صوتی مینامند.

گاهی همانطور که در اثر عواملی تحول صوتی ایجاد میشود، ممکن است بنابر عللی در معنی کلمه نیز تحول حاصل شود، تحول در معنی را **سمانتیک** **Sémantique** گویند.

وزمانی در يك کلمه همه تحول در صوت و هم در معنی پدید می‌آید، این تحول در صوت و معنی را **مرفولوژیک** **Morphologique** نامند.

مراحل ترقی زبان .

بنابر مقایسه‌ی زبانهای حاضر معلوم میگردد که زبان سه مرحله‌ی رشد و تکامل را گذرانیده است.

۱ - **مرحله‌ی يك صدائی** - در زبان يك صدائی تمام کلمات در حال ریشه است و از این نظر این زبانرا، زبان ریشگی نامند.

کلمات در این زبان کوتاه و ساده و گاهی مبهم است و بدون اینکه پیشاوند و یا پساوند بدان افزوده گردد بایکدیگر ترکیب میشوند .
بشر در ابتدا با این تسم زبان بسخنگوئی آغاز کرده است و هنوز زبانهای وجود دارد که در این مرحله توقف حاصل کرده است مانند :

زبانهای چینی و سیامی و آنامی و برمانی .
این نوع زبانها را **آنالیتیک Analytique** نامند .
۲ - **زبان پیوندی** - در زبان پیوندی که زبان **ملتصقه** نیز نامیده میشود ریشه هاتغیر نمیکند و با پیوند اجزائی بریسه ، واژه‌های جدیدی درست میشود .

در این مرحله زبان بسوی ترقی و کمال گام برمیدارد .
زبانهای کنونی که در این مرحله است عبارتند از :
زبان ترکی و **مجارستانی** و **ژاپنی** و **فنلاندی** و زبان بومیان آمریکا و سیاه پوستان آفریقا و **آهالی** نوبه و مردم استرالیا .
۳ - **زبان صرفی** - در زبان صرفی ریشه تغییر میکند و پیشاوند و پساوند بریسه اضافه میشود در نتیجه معانی مختلف پدید میآید .
زبانهای کامل و معروف دنیای متمدن امروزی در این مرحله است .
زبانهای صرفی بدو شعبه بزرگ تقسیم میشوند :

اول - زبانهای **هند و اروپائی** که از هند تا اروپا بدان زبان سخن میگفته‌اند و در اصل زبان مشترک قومی بوده است ، قوم اصلی **آریا** نام داشته و اقوام مزبور معروف به **آیربا** یعنی درستکار و با وفا هستند ، از این نظر این زبانها بنام **آریائی** هم مشهور است .
اقوام آریائی یا هند و اروپائی بعلمت مهاجرت و حرکت از سرزمین اصلی خویش بدسته‌های مختلف تقسیم شده‌اند که عبارتند از :

آریائیان ایران .

آریائیان هند .

یونانیان .

ایتالیائیها .

مردم سلت . که بومیان اروپای غربی از آنانند .

ژرمنیها . که شامل آلمانها ، انگلو ساکسونها و اسکاندیناویها میشود .

لت ولتوانی و اسلاو . که شامل روسها ، اسلاوهای شرقی اروپا بلغاریها ، صربیهها و سایر اسلاوهای بالکان میشود .

دوم - زبان سامی که مرکز آن در جنوب شبه جزیره عربستان بوده است و بامهاجرت اقوام مختلف بشمال رفته و در آسیای صغیر و سواحل مدیترانه گسترش یافته است .

شعبه‌های زبان سامی عبارتند از :

عبری ، عربی ، فنیقی ، حمیری ، حبشی ، بابلی ، آرامی که بعدها آنرا سریانی نامیدند .

اصول زبانهای مردم جهان .

بعقیده عده‌یی از دانشمندان زبانشناس ، اصول لغات تمام زبانهای جهان ده بخش بشمار می‌آید .

این ده بخش عبارتند از :

۱ - زبان هند و اروپائی - که شاخه‌های گوناگون آن از هند تا اروپا گسترش یافته است .

علمای زبانشناس زبان هندواروپائی را ابتدا بدو شاخه بزرگ و سپس بشاخه‌های فرعی دیگر تقسیم کرده‌اند .

این دو شاخه بزرگ یکی آریائی شرقی و دیگری آریائی غربی است .

I - زبانهای شاخه آریائی شرقی عبارتند از :

۱ - ایرانی که خود شامل زبانهای زیر است :

پارسی باستان ، پهلوی (پارسی میانه) ، اوستایی ، فارسی کنونی .

۲ - هندو - که خود شامل دولهجه زیر است :

سانسکریت ، پراکریت Prakrit .

۳ - آلبانی .

- ۴ - ارمنی .
- ۵ - لیتوانی و پروس قدیم .
- II - زبانهای شاخه‌ی آریایی غربی عبارتند از .
- ۱ - سلتی یا کلتی که زبانهای زیر را شامل است .
- ایرلندی . ولزی .
- ۲ - لاتین که خود از رومی مشتق است و شامل زبانهای زیر است :
- فرانسه ، ایتالیایی ، اسپانیولی ، پرتغالی .
- ۳ - یونانی .
- ۴ - اسلاوی که شامل زبانهای زیر است :
- روسی ، لهستانی .
- ۵ - توتنی که شامل زبانهای زیر است :
- انگلیسی ، آلمانی ، هلندی ، فریزی .
- ۶ - اسکاندیناوی که زبانهای زیر را شامل است :
- دانمارکی ، نروژی ، سوئدی ، ایسلندی .
- دوم - زبان سامی Samite که بعقیده عده‌یی مرکز آن در جنوب شبه جزیره عربستان و بعقیده عده‌یی دیگر حبشه بوده است .
- زبانهای عبرانی یا عبری ، کلدانی ، آرامی یا سریانی ، فینیقی ، حمیری ، حبشی و بابلی از زبان سامی مشتق است .
- سوم - زبان آفریقائی - که تمام آفریقائیه‌ها غیر از مردم مصر و حبشه بلهجه‌های گوناگون آن سخن میگویند .
- چهارم - زبان کامیتیک Chamitique - که زبان مردم آفریقای شمالی در مراکش و تونس و غیره است .
- پنجم - زبان اقروفین Ougr - ofin - این زبان از جبال اورال تا فنلاند و از طرف دیگر تا مرکز اروپا مورد استعمال است
- فروع این زبان عبارتند از :
- هونگری ، فنلاندی ، استونی و غیره .

ششم - زبان قفقازی - که شامل زبانهای زیر است :

گرجی ، ازگی ، لاز .

هفتم - زبان اورال و آلتائی - که زبان مللی است که شاخه‌یی از نژاد زرد پوست هستند ، رشته‌ی این زبان از جبال اورال تا اقیانوس کبیر و همچنین سبیری و مغولستان است .

زبان اورال و آلتائی شامل زبانهای زیر است .

ترکی ، مغولی و زبان سامویدها .

هشتم - زبان چینی - این زبان ابتدا ۴۴۴۴۹ علامت داشته است و پس از تغییرات بسیار که دانشمندان بدان داده اند به ۲۵ هزار علامت رسیده است .

زبان گوناگون ملت چین از این زبان گرفته شده است ،

نهم - زبان استرین Austrine یا زبان جزیره‌ئی که در جزایر جاوه و سوماترا و ماداگاسکار و سیلان و برنئو و فیلیپین بدان سخن میگویند .

دهم - زبان آمریکا که در آمریکای جنوبی و شمالی ، بومیان آمریکا و وحشیان آن قسمت بدان سخن میگویند .

زبانهای مردم آسیا .

اصول زبانهای مردم آسیا به ۹ قسمت میشود و آنها عبارتند از :

۱ - زبان سامی - عبری ، سریانی ، فنیقی ، عربی و غیره از این زبان گرفته شده است .

۲ - زبان هندی - زبان هندی از دولجه سانسکریت و پراکریت Prakrit گرفته شده است .

کتابهای مقدس برهمنیان که قدیمترین آنها ودا است بزبان سانسکریت نوشته شده است ، کتاب کلپله ودهنه نیز دراصل باین زبان نوشته شده و سپس در دوره‌ی ساسانینان بزبان پهلوی ترجمه گردیده و بعدها از پهلوی بعبری ترجمه شده است .

کتاب مقدس بودائیان بزبان پراکریت نوشته شده است .

۳ - زبان چینی - زبان تونکنی و هند و چینی از فروع این زبان است .

۴ - ایرانی - که شامل زبانهای زیر است :
مادی ، پارسی باستان ، اوستائی ، پهلوی ، دری ، کردی ، و غیره .

۵ - قفقازی - که شامل زبانهای زیر است .
ارمنی قدیم ، ارمنی جدید ، گرجی ، بلغاری و غیره .

۶ - ترانسگازی - که زبانهای زیر از فروع آنست :
سیامی ، روسی ، کامبودی ، بیرمانی که از سانسکریت گرفته شده .

۷ - تاتاری - که شامل زبانهای زیر است :
مغولی ، ترکی شرقی ، ترکی اروپائی ، طنفوری ، منچوری .

۸ - سیبری - که زبانهای زیر از آنست :
قزاقی و غیره .

۹ - زبانهای جزیره‌یی - که خود شامل زبانهای زیر است
ژاپونی ، کره‌یی و شاخه‌های آنها .

زبان در ایران .

زبان فارسی که امروز بدان تکلم میکنیم مرکب از چند زبان قدیمی است که اساس وریشه‌ی آنرا تشکیل میدهد . این زبانها عبارتند از :

فارسی باستان یا فرس قدیم - فارسی باستان زبانی است که در دوره‌ی هخامنشیان در کشور پارس بدان سخن میگفته‌اند .

از زبان دوره‌ی هخامنشیان اطلاع کامل و کافی و در دست نیست و تنها آثار مهمی که از این زبان باقی مانده همان کتیبه‌های بیستون و نقش رستم و تخت جمشید است .

فارسی میانه یا زبان پهلوی - که بدونوع تقسیم شده است :

۱ - **پهلوی اشکانی** یا پهلوی شمالی - که در دوره‌ی اشکانیان مردم شمال ایران بدان سخن میگفته‌اند .

۲ - پهلوی ساسانی یا پهلوی جنوبی - که در دوره ساسانیان مردم جنوب ایران بدان سخن میگفته اند .

۳ - فارسی دری - که در دوره ساسانیان ، در شمال و شرق و نیز پایتخت کشور یعنی همدان ، معمول بوده است .

شاعرانی بزرگ مانند : رودکی ، فردوسی و فرخی باین زبان شعر سروده اند . پس از حمله ی اعراب این زبان با زبانهای دیگری مانند : زبان عربی ، ترکی و غیره آمیخته و فارسی کنونی را پدید آورده است .

II

دستور زبان و معانی و بیان فارسی



هرزبانی دارای قواعد مخصوصی است که فن درست گفتن و درست نوشتن آن زبانرا میآموزد .

این قواعد را بفارسی دستور و عبری صرف و نحو و فرانسه و انگلیسی گرامر Grammar گویند .

باید دانست که این قواعد بوسیله‌ی عده‌ی دانشمند وضع و اختراع نشده است بلکه همانطور که قوانین طبیعی در نتیجه‌ی مشاهده و آزمایش معرفی شده است ، همانگونه نیز دستور زبان هر ملت از طرز سخن گفتن و تلفظ و اصطلاحات معمول بین آن ملت و مردمی که بآن زبان سخن میگویند استخراج شده است .

فایده دستور زبان در اینست که یاد گرفتن زبانرا آسان میسازد ، زیرا دستور زبان ، اصول سخن گفتن و نوشتنرا تحت قواعد معین و منظمی در میآورد و از این نظر در یادگیری زبان کمک بسزائی مینماید .
اصولا هر فرد برای اینکه بتواند بزبان مادری خود درست سخن گوید و چیزی بنویسد و بخواند ناگزیر است که دستور آن زبانرا بداند و گرنه دچار اشتباهات بسیار خواهد گردید .

در اینجا ابتدا درباره‌ی دستور زبان فارسی و سپس معانی و بیان فارسی گفتگو مینمائیم و در موقع لزوم از ذکر مثال دریغ نخواهیم کرد

دستور زبان فارسی

الفبای فارسی .

الفباء یا حروف هجای فارسی بیست و پنج حرف است :

۱ . ء . ب . پ . ت . ج . چ . خ . د . ذ . ر . ز .
 ژ . س . ش . غ . ف . ک . گ . ل . م . ن . و . ه . ی .
 هشت حرف است که مخصوص زبان عربی است و در زبان فارسی وارد
 شده است و آنها عبارتند از :

ث . ح . ص . ض . ط . ظ . ع . ق

حروف بالا اگر در کلمه‌یی یافت شود آن کلمه فارسی نیست و یا از
 عربی گرفته شده است .

چهار حرف زیر مخصوص زبان فارسی است :

پ . ژ . چ . گ .

چهار حرف فوق در کلمات عربی وجود ندارد .

حروف بردو قسمند :

حروف پیوسته ، حروف گسسته .

۱ - حروف پیوسته حروفی هستند که با ابتدای کلمات می‌پیوندند، مانند :

ا . د . ر . و .

اقسام کلمات .

کلمه تشکیل میشود از چند حرف و لفظی است که بر يك معنی
 دلالت کند .

کلمات فارسی نه قسم اند :

اسم . صفت . کنایات . عدد . فعل . قید . حرف اضافه . حرف

ربط . اصوات .

اسم

اسم کلمه‌ی بیست که برای نامیدن شخص یا حیوانی یا مکانی و یا چیزی
 بکار رود .

مانند :

دانش . بهرام . پرویز . گوسفند . شیراز .

اسم چند نوع است که عبارتند از :

اسم عام . اسم خاص

اسم عام شامل تمام افراد همجنس میشود و بهر يك از آن افراد نیز دلالت میکند .

مانند :

دختر . پسر . برادر . خواهر . مرد .

اسم خاص برای نامیدن يك شخص و یا يك چیز معین بکار میرود .

مانند :

شیراز . انگلستان . شکسپیر . بتهوون . فردوسی .

اسم جمع

اسم عام اگر در ظاهر مفرد و در معنی جمع باشد ، اسم جمع نامیده میشود .

مانند :

گله . لشکر . گروه .

مفرد . جمع

اسم مفرد اسمی است که بر یکفرد دلالت کند .

مانند :

مداد . کتاب . تصویر . کبوتر .

اسم اگر بردو و یا بیشتر دلالت کند جمع است .

مانند :

مدادها . کتابها . کبوتران . زنان . دانایان .

علامت جمع در فارسی ها و آن است .

جمادات و اسمهای معنی را با ها جمع میکنند ، مانند :

سنگها . چوبها . دانشها .

حیوانات را با آن جمع میکنند ، مانند :

مردان . زنان . دانشمندان . گوسفندان .

گیاهان را با ها و آن جمع میکنند ، مانند :

درختها . درختان .

از اعضای بدن آنها که دو تا است به ها و آن جمع بسته میشود ،
مانند :

چشمها . چشمان

دستها . دستان .

کلماتی که زمان را برساندو در آن تغییر باشد به ها و آن جمع
بسته میشود ، مانند :

روزها . روزان .

شبها . شبان .

کلماتیکه به الف و واو ختم شود هنگام جمع بستن به آن بعد از
آنها یاء اضافه میکنند ، مانند :

دانا . دانایان .

بینا . بینایان .

کلماتیکه به ها غیر ملفوظ ختم میشود هنگام جمع بستن به آن هاء
مبدل به گ میشود .

مانند :

بنده . بندگان .

زنده . زندگان .

اسم ذات . اسم معنی

اسم ذات اسمی است که بخودی خود وجود دارد و بعبارت دیگر وجود
خارجی دارد .

مانند :

کتاب . سنگ . قلم . اسب .

اسم معنی اسمی است که بخودی خود وجود ندارد یعنی وجود خارجی
ندارد ، بلکه آنرا از آثارش میشناسند .

مانند :

هوش . دانش . راستی . خوبی .

اسم معرفه . اسم نکره .

اسم معرفه اسمی است که نزد مخاطب شناخته باشد .
کسی بشما میگوید :

پرویز همکلاس سابق شما باروپارفت .
در اینجا پرویز معرفه است زیرا شما اورامی شناسید .
اسم نکره اسمی است که نزد مخاطب شناخته نباشد .
علائم اسم نکره **ی**، است که بآخر اسم می آید .

گلی خوشبوی در حمام روزی

رسید از دست محبوبی بدستم

اسم بسیط . اسم مرکب .

اسم بسیط اسمی است که يك کلمه و بی جزء باشد .
مانند :

رود . خانه . گل . آب . باغ .

اسم مرکب اسمی است که از دو کلمه یا بیشتر تشکیل یابد .
مانند :

رودخانه . گلاب . کشاکش .

اسم مرکب بیشتر از کلمات زیر تشکیل میشود :

۱ - ازدو مصدر : داد و ستد . گفت و شنید .

۲ - ازدو اسم : رودخانه . نیشکر

۳ - ازدو فعل : زدو خورد . هست و نیست .

۴ - از اسم و صفت : سیه روی . نوروز .

۵ - از اسم و پیشاوند : فراگوش .

۶ - از اسم و پساوند : هوشیار .

اسم مصغر .

اسم مصغر اسمی است که بر کوچکی و خردی دلالت کند .
مانند :

دریاچه . طفلك . باغچه .

علامت تصغیر سه است :

۱ . ك : مردك ، دخترك . پسرک

۲ . و : دختر و . پسر و

۳ . چ : دریاچه ، کتابچه ، دفترچه ، باغچه .

حالات اسم

اسم در جمله چهار حالت دارد :

فاعلیت ، مفعولیت ، اضافه ، ندا .

۱ - فاعلیت . آنست که اسم در جمله فاعل یا مسنده الیه واقع شود .

فاعل یا مسند الیه کسی یا چیزی است که صفت یا کاریرا با و نسبت دهند و در جواب که و چه گفته شود .

مانند :

بیژن رفت ، فریدون با کدل است .

۲ - مفعولیت . آنستکه اسم در جمله مفعول واقع شود .

مفعول اسمی است که کار بر آن واقع شود و آن بردو قسم است :

مفعول صریح ، مفعول بواسطه .

مفعول صریح یا بیواسطه در جواب ، که را و چه را ، گفته میشود و علامت آن ، را ، است که در آخر اسم میآید .

مانند :

شہلا بیژن را ملاقات کرد .

مفعول بواسطه آنست که معنی فعل را بواسطه‌ی حرفی از حروف

اضافه تمام کنند .

مفعول بواسطه در جواب از که ، از چه ، بکه ، بچه ، از کجا

و مانند اینها گفته میشود .

مانند :

پول را بشما پرداختم ، آموزگار از شما تعریف کرد .

۳ - **حالت اضافه** . اضافه آنستکه اسمی را با اسم دیگر بوسیله کسره یی ربط دهند .

اسم اولی را **مضاف** و اسم دومی را **مضاف الیه** و این رابطه را **رابطه‌ی اضافی** گویند :

اضافه بر پنج قسم است :

۱ - **اضافه ملکی** . آنست که ملکیت را برساند .
مانند :

خانه‌ی پرویز ، مداد پریچهر .

۲ - **اضافه تخصیصی** . آنست که اختصاص را بیان نماید
مانند :

درب‌خانه ، زنک مدرسه ، آب دریا .

۳ - **اضافه ییانی** . آنست که مضاف الیه نوع و جنس مضاف را بیان کند .

مانند :

پارچه‌ی ابریشمی ، روزشنبه، شهر تهران .

۴ - **اضافه تشبیهی** . آنستکه در اضافه معنی تشبیه باشد
آن بر دو قسم است :

اضافه مشبه ، بمشبه به ، مانند :

لب‌لعل ، قدسرو ، ابرو کمان

اضافه مشبه به ، بمشبه ، مانند :

لب‌لعل ، سروقد ، کمان ابرو .

۵ - **اضافه استعاری** ، آنست که مضاف در غیر معنی اصلی خود

بکار رود

مانند : تیر عشق، دریای جنون.

اگر مضاف و مضاف الیه در حکم يك کلمه شده باشند کسره اضافی را حذف نمایند و کلمه را پیوسته نویسند .

مانند : زن پدر ، مادرزن ، دلپاك ، دلسوخته .
 اگر مضاف **بالف** یا او ختم شود بعد از آن ، **ی** آورند .
 مانند : هوای زمستان ، موی سر .
 ۴ - **حالت ندا** . آنست که اسم منادی واقع شود .
 علامت نداسه است .

الف که بآخر اسم میآید : ملکا ، پادشاهها ، پروردگارا .
ای که قبل از اسم میآید : ای پروردگار ، ای پدر ، ای جوانمردان
ایا که قبل از اسم میآید : ایا شاه محمود کشورگشای .

صفت

صفت کلمه ییست که با اسم برای توصیف و یا تعیین عدهی آن متصل میشود .

مانند :

زن زیبا ، مادر مهربان ، مرد پیر .

اسمی که برای آن صفتی ذکر شده باشد **موصوف** خوانده میشود
 صفت با موصوف مطابقه نمیکند یعنی موصوف خواه مفرد باشد خواه
 جمع ، صفت آن همیشه مفرد است .

مانند :

مرد بزرگ ، مر-ان بزرگ .

هر گاه صفت بجای موصوف آید ، مانند اسم جمع بسته میشود .

مانند :

علاج **دردمندان** کن بهر درد

که هر کس کاو صراحت کرد بد کرد

صفت ظاهراً شبیه مضاف الیه است ولی در معنی با آن اختلاف بسیار
 دارد ، زیرا مقصود از صفت همان اسم است ، لیکن مقصود از مضاف الیه ،
 مضاف نیست .

مثلا در مورد **مرد خوب** مقصود از **خوب** همان مرد است .

ولی وقتی میگوئیم کتاب پرویز مقصود از پرویز ، کتاب نیست و پرویز غیر از کتاب است .

انقسام صفت

صفت بر سه قسم است :

۱ - **صفت فاعلی** - صفت فاعلی یا اسم فاعل برکننده کار دلالت می کند :

علامت اسم فاعل سه است :

۱ - **نده** ، که در آخر فعل امر میآید : رونده ، بیننده ، شنونده .

۲ - **ان** ، که در آخر فعل امر میآید : خندان ، گریان ، روان .

۳ - **الف** ، که در آخر فعل امر میآید : بینا ، گویا ، شنوا .

اسم فاعلی که به آن ختم شود حالت را میرساند .

اسم فاعلی که به **نده** ختم شود تغییر را میرساند و گذران است .

اسم فاعلی که به **الف** ختم شود برصفت همیشگی دلالت میکند و آنرا

صفت مشبیه گویند .

۲ - **صفت مفعولی** - صفت مفعولی یا اسم مفعول بر آنکه کار بر آن

واقع شود دلالت میکند .

مانند :

نوشته ، بریده ، شنیده .

علامت اسم مفعول (۵) است که با آخر فعل ماضی میآید .

برید ، بریده .

شنید ، شنیده .

گاهی بعد از اسم مفعول لفظ **شده** میآورند .

مانند :

نوشته شده ، بریده شده .

۳ - **صفت نسبی** - صفت نسبی آنست که کسی یا چیزی را بمکانی یا

چیزی نسبت دهند .

مانند :

- تهرانی ، شیرازی ، زرین ، پیشینه .
 علامت صفت نسبی سه است :
- ۱ - ی : تهران ، اصفهانی ، خانگی .
 - ۲ - ین : زرین ، دیرین ، پشمین .
 - ۳ - ینه : دیرینه ، پشمینه ، زرینه .

درجات صفت

صفت سه درجه دارد :

- ۱ - **صفت مطلق** - صفت مطلق یا صفت عادی چگونگی اسم را بدون برتری بغير بیان میکند .
مانند :
خوب ، بد ، زشت ، زیبا .
- ۲ - **صفت تفضیلی** - صفت تفضیلی آنست که برتری موصوفی را بر موصوف دیگر بیان کند، علامت آن لفظ ، قر است .
مانند :
بزرگتر ، زیباتر ، خوبتر ، بتر .
- ۳ - **صفت عالی** - صفت عالی آنست که برتری موصوفی را بر تمام موصوفهای دیگر برساند . و علامت آن لفظ ، قرین است .
مانند :
خوشروترین ، زیباترین ، دلرباترین .

کنایات

- کنایه کلمه بیست که معنی آن پوشیده و دانستن آن محتاج قرینه است .
 کنایه پنج نوع است :
- ضمیر ، اسم اشاره ، موصول ، مبهمات ، ادوات استفهام .
- ۱ - **ضمیر** .
ضمیر کلمه بیست که برای رفع تکرار اسم ، بجای آن استعمال میشود .
مانند :

پرویز در امتحانات مردود شد، او غمگین بود .
 در اینجا، اوضمیر است که برای رفع تکرار بجای پرویز آمده است.
 ضمیر بر سه قسم است :

ضمیر شخصی ، ضمیر اشاره ، ضمیر مشترك .

الف - ضمیر شخصی آنست که برگویند و شنونده و شخص غایب
 دلالت کند .

ضمیر شخصی اگر بکلمات دیگر متصل شود آنرا ضمیر متصل گویند،
 و اگر بتنهائی ذکر شود آنرا ضمیر منفصل نامند .

ضمایر متصل گاهی فاعلیت رامیرساند و عبارتند از :

م ، ی ، یم ، ید ، ند .

مفرد : جمع :

بودم بود

بودی بودید

بود بودند

و گاهی مفعولیت رامیرساند و عبارتند از :

م ، ت ، ش ، مان ، تان ، شان .

مفرد : جمع :

بردم بردمان

بردت بردتان

بردش بردشان

ضمایر منفصل عبارتند از :

مفرد : جمع :

اول شخص من

دوم شخص تو

سوم شخص او ، وی ایشان

این ضمایر در جمله ، فاعل یا مفعول و یا مضاف الیه واقع میشوند
 و کمتر منادی واقع میگردند .

ب - ضمیر اشاره آنست که کسی یا چیزی را با اشاره نشان دهد .

ضمیر اشاره دارای دو صیغه است :

این برای اشاره بنزدیک .

آن برای اشاره بدور .

این و آن اگر مرجعشان (اسمی که بجایش مینشینند) انسان باشد

با، ان و اگر مرجعشان غیرانسان باشد با، ها جمع بسته میشوند .

ضمیر اشاره در جمله ، فاعل یا مفعول یا مضاف الیه واقع میشود .

ج - ضمیر مشترك یا ضمیر نفس آنست که در سه شخص اشترك

داشته باشد .

لفظ خود را ضمیر مشترك گویند .

کلمات خویش و خویشان همه از کلمه‌ی خود مشتق است و ضمیر

مشترك خوانده میشود .

۲ - اسم اشاره .

این و آن ، اگر بجای اسم نشینند ضمیر اشاره نامیده میشوند ،

ولی اگر با اسم ذکر شوند اسم اشاره خوانده میشوند .

۳ - موصول .

موصول کلمه‌ی است که قسمتی از عبارت را بقسمت دیگر متصل میسازد .

موصول دارای دو صیغه است :

که ، برای عاقل و غیر عاقل .

چه ، برای غیر عاقل .

که و چه ، اگر در پرسش بکار رود موصول نیستند بلکه از ادوات

استفهام هستند ، و اگر دو جمله را بهم مربوط سازند حرف ربط

نامیده میشوند .

۴ - مبهمات .

مبهمات کلماتی را گویند که کسی یا چیزی را با مبهم نشان دهد .

مانند :

هر ، کس ، دیگری ، هیچ ، چند ، اند (عدد غیر معینی بین سه و نه) .

این و آن اگر مرجع معینی نداشته باشند از مبهمات بشمار میروند .
 ۵ - ادوات استفهام .

ادوات استفهام کلماتی را گویند که پرسش را برسانند .
 مانند :

که ، کو ، چه ، کجا ، کدام ، چون ، چند ، کی ، مگر ، هیچ .
 هر يك از کلمات فوق در موردی بکار میآید ، مثلا :

که در اشخاص ، چه در اشیاء ، کو و کجا در مکان ، کدام در تردید
 چون در چگونگی ، کی در زمان ، مگر و هیچ در انکار ، بکار میآید .

عدد

عدد کلمه بیست که برای شمارش بکار می رود .
 آنچه شمرده میشود معدود نامند .

عدد بر چهار قسم است :

اصلی ، ترتیبی ، کسری ، توزیعی .

اعداد اصلی عبارتند از :

یک • دو • سه • چهار • پنج • شش • هفت • هشت • نه • ده • بیست • سی •

چهل • پنجاه • صد • هزار • ده هزار و مانند اینها .

از یازده تا نوزده یکان را بر دهگان مقدم میآورند .

یازده • سیزده • شانزده • هفده • نوزده .

از بیست تا صد یکان را بوسیله و بعد از دهگان میآورند

بیست و سه • بیست و هفت • پنجاه و دو • هشتاد و نه • نود و نه

در شعر گاهی تغییراتی در اعداد میدهند .

مانند :

سه و بیست سال از دربار گاه

پراکنده گشتند یکسر سپاه

معدود عدد اصلی را همیشه بعد از عدد ذکر میکنند .

مانند :

دوروز . دو سال . ده شب .

معدود اعداد اصلی همیشه مفرد میآید ولی گاهی شعرا بسبب ضرورت معدود را جمع بسته اند .

اعداد ترتیبی یا وضعی آنستکه مرتبه معدود را بیان نماید .
اعداد ترتیبی عبارتند از :

یکم یا نخست یا نخستین . دوم . سوم . چهارم . دهم . صدم . هزارم
و مانند اینها .

عدد اول را نخست یا نخستین گویند و آخر را ، انجامین یا فرجامین
یا واپسین یا بازپسین گویند .

عدد ترتیبی گاهی برای ضرورت قبل از معدود میآید .
مانند :

چهارم روز . نخستین روز ، بجای ، روز چهارم ، روز نخست .
برای ساختن اعداد ترتیبی بآخر اعداد اصلی م یا می یا مین
می آورند .
مانند :

چهار ، چهارم ، چهارمی ، چهارمین .
اعداد کسری آنستکه پاره‌ی عدد صحیح را بیان نماید .
مانند :

چهاریک ، ششیک ، دهیک .
حالیه اعداد کسری را اینطور بیان مینمایند :

یک چهارم . یک ششم . یکدهم .
اعداد توزیعی آنستکه معدود را بمقدار معین تقسیم نماید .
مانند :

یکیک . چهارچهار . دهده . صدصد . هزارهزار .

فعل

فعل کلمه‌ی بیست که عمل یا حالتی را بیان نماید .
مانند :

پرویز میدود . «عمل»

هوشنك ايستاده است . «حالت»
 فعل از نظر شخص و زمان و وجه سه حالت دارد .
 شخص - هر فعلی بر سه شخص دلالت میکند .
 متکلم یا اول شخص . مخاطب یا دوم شخص . غایب یا سوم شخص .
 هر يك از آنان یا مفرد هستند یا جمع .
 زمان - زمان عبارت از مدتی است که فعل در آن صورت میگیرد
 زمان سه است :
 گذشته یا ماضی . اکنون یا حال . آینده یا استقبال .

فعل ماضی .

فعل ماضی آنستکه بر انجام کاری در گذشته دلالت کند .
 مانند :
 بودم . بوده ام . میبودم . بوده بودم .
 فعل ماضی پنج نوع است :
 ماضی مطلق . ماضی استمراری . ماضی نقلی . ماضی بعید .
 ماضی التزامی .

ماضی مطلق

ماضی مطلق آنستکه بزمان گذشته دلالت کند ، خواه از زمان حال
 دور باشد خواه بآن نزدیک .
 مانند :

زدم	زدیم
زدی	زدید
زد	زدند

برای ساختن ماضی مطلق از آخر مصدر، ن را می اندازند و بجای
 آن ضمایر :
 م . ی . یم . ید . ند ، را قرار میدهند .

ماضی استمراری .

ماضی استمراری عبارتست از واقع شدن کاری در گذشته بطور
استمرار .

مانند :

میزدم میزدیم

میزدی میزدید

میزد میزدند

برای ساختن ماضی استمراری لفظ **می** یا **همی** با اول ماضی مطلق
میآورند .

دی شیخ با چراغ **همیگشت** گردشهر
کز دیوو دد ملولم و انسانم آرزوست

*

آنکه دائم هوس سوختن ما میکرد
کاش **میآمد** و از دور تماشا **میکرد**

ماضی نقلی

ماضی نقلی فعلیست که انجامش از زمان گذشته شروع شده و تا
موقعیکه متکلم ادای سخن نماید فعل ادامه داشته باشد .

مانند :

زدهام زدهایم

زدهایی زدهاید

زده است زدهاند

برای ساختن ماضی نقلی کلمات : **ام . می . است . ایم . اید . اند**
را بعد از اسم مفعول فعل مورد نظر میآورند .

در گذر از جرم که **خواهنده** ایم

چارهی ما کن که **پناهنده** ایم

ماضی بعید

ماضی بعید فعلیست که انجامش در زمان بسیار گذشته میباشد.

مانند :

زده بودم زده بودیم

زده بودی زده بودید

زده بود زده بودند

برای ساختن ماضی بعید ماضی مطلق فعل بودن، را در آخر اسم مفعول فعل منظور میآورند .

ماضی التزامی

ماضی التزامی شك و تردید را بیان مینماید .

مانند :

زده باشم زده باشیم

زده باشی زده باشید

زده باشد زده باشند

برای ساختن ماضی التزامی ، مضارع التزامی فعل بودن ، را با آخر اسم مفعول فعل منظور میآورند .



اگنون یا حال .

در زبان فارسی صیغهی مخصوصی برای زمان حال نیست

اصولا باید دانست که زمان حال یا اکنون ، وجود ندارد زیرا ما در مسیر زمان سیر مینمائیم و هر لحظه از گذشته بآینده میرسیم و بین ایندو زمان نمیتوان فاصله‌یی در نظر گرفت .

در دستور زبان فارسی ، حال در حقیقت همان مضارع است و مضارع فعلی را گویند که میان حال و استقبال مشترک است .



مضارع .

مضارع فعلی است که میان حال و استقبال مشترك است .

مضارع بردو قسم است :

مضارع اخباری . مضارع التزامی .

۱ - مضارع اخباری از چیزی که اکنون واقع میشود خبر میدهد
مانند :

می گویم می گوئیم

می گوئید می گوئید

می گویند می گویند

۲ - مضارع التزامی در ظاهر شبیه فعل امر است و نباید با آن

اشتباه شود، زیرا مضارع التزامی معمولاً در مورد، شك و تردید، گمان و امید و نظیر آنها بکار می آید در صورتیکه فعل امر کار را بصورت حکم و دستور بیان مینماید.

مانند :

برو برویم

بروی بروید

برود بروند

گاهی لفظ می از اول مضارع اخباری و حرف ب از اول مضارع

التزامی حذف میشود .

مانند :

گویم «در مضارع اخباری»

روم «در مضارع التزامی»



استقبال .

مستقبل فعلی است که تنها بآینده دلالت کند .

برای ساختن مستقبل ، مضارع فعل «خواستن» را در اول مصدر تمام یا

مصدر مرخم میآورند .

مانند :

مستقبل با مصدر تمام .

خواهیم دیدن	خواهم دیدن
خواهید دیدن	خواهی دیدن
خواهند دیدن	خواهد دیدن

مستقبل با مصدر مرخم .

خواهیم دید	خواهم دید
خواهید دید	خواهی دید
خواهند دید	خواهد دید

گاهی بسبب ضرورت جزء دوم را بر اول مقدم میدارند .
مانند :

بود خواهم ، بجای خواهم بود ، در شعر زیر :
زهر جای کوتاه کنم دست دیو
که من بودخواهم جها نرا خدیو

*

وجه افعال : افعال بشش وجه یا صورت بکار میروند :

اخباری . شرطی . امری . التزامی . وصفی . مصدری .

۱ - وجه اخباری . آنستکه انجام کار را بطور قطع و یقین

بیان نماید .

مانند :

میزنم . زدی . خواهد بود .

۲ - وجه شرطی . آنستکه کار را بصورت شرط بیان نماید .

مانند :

اگر بودی . اگر رفتی . اگر بخوانی .

۳ - وجه امری . آنستکه کار را بطور حکم و دستور بیان نماید .

مانند :

بزن . بخوان . بیر .

در دوم شخص فعل امر، گاهی برای تأکید در ابتدا لفظ **می**، در آورند.

مانند :

میزن . میکوش .

خواهی شرف و بزرگواری

میکوش بهمتی که داری

امر منفی را **نهی** گویند ، برای منفی ساختن فعل امر در اول آن، **م**

اضافه میکنند .

مانند :

مزن . مخور . مخوان .

۴ - وجه التزامی یا احتمالی آنستکه کار را بطور شك و تردید و

آرزو بیان نماید .

مانند :

گمان دارم بیاید . ممکن است بیاید . یکاش دیده بودم .

۵ - وجه وصفی . آنستکه فعل بصورت صفت و در معنی فعل باشد.

فعل وصفی با فاعل مطابقه نمیکند بدین معنی که خواه فاعلش مفرد

باشد خواه جمع ، همیشه مفرد است و بعد از آن، **واو** ربط نباید آورد .

مانند

پرویز آمده پدر خود را ملاقات کرد .

هر گاه چند فعل که از نظر زمان یکی باشند پهلوی هم واقع شوند

میتوان فعل اول را بصورت وجه وصفی بکار برد .

مانند :

بیژن را دیدم و باو گفتم ، که میتوان گفت

بیژن را دیده باو گفتم .

۶ - وجه مصدری . آنستکه فعلی بصورت اسم در آمده باشد .

مانند :

باید دیدن . نشاید رفتن . میباید گفت

وجه مصدری غالباً بعد از افعال زیر میآید :

شایستن . بایستن . توانستن . خواستن .

بعد از افعال بالا غالباً مصدر مرخم میآورند .

مانند :

باید گفت . نتوان شنید . نشاید رفت .

مصدر مرخم . مصدری است که ن از آخرش حذف شده باشد .

مانند :

باید گفت، که لفظ **گفت** همان مصدر **گفتن** است که ن از آخر آن

حذف شده است .

مصدر مرخم را نباید با فعل ماضی مطلق که شبیه بآنست اشتباه کرد.

*

معلوم و مجهول .

۱ - فعل معلوم آنست که بفاعل نسبت داده شود یعنی فاعلش در

جمله معلوم باشد .

مانند :

پروین کتاب را برداشت .

در این جمله ، پروین **فاعل** یا **مسندالیه** است و فعل با و نسبت داده

شده است ، چون فاعل در جمله ذکر شده است **برداشت** را فعل معلوم گویند.

۲ - فعل مجهول آنست که فاعلش در جمله معلوم نباشد و بمفعول

نسبت داده شود .

مانند :

منوچهر زده شد .

در این جمله **منوچهر** در واقع همان **مفعول** است ولی چون **فاعل**

در جمله معلوم نیست فعل **زدن** به منوچهر نسبت داده شده ، منوچهر را

نایب فاعل یا **مسندالیه** میگویند .

برای ساختن فعل مجهول از فعل معلوم ، اسم مفعول آن فعل را گرفته

بعد از آن فعل شدن هر فعلی را که منظور است میآورند .
 مثلا اگر بخواهیم از دیدن مضارع مجهول بنا کنیم اسم مفعول آنرا
 که دیده باشد میگوییم و بعد از آن مضارع فعل شدن را میآوریم .

دیده میشود

دیده میشوید

دیده میشوند

فعل لازم مجهول ندارد زیرا آن فعل دارای مفعول صریح نیست

*

لازم و متعدی .

۱ - فعل لازم آنست که بفاعل تنها تمام شده و مفعول صریح نداشته
 باشد .

مانند :

بیژن رفت . منوچهر آمد . پرویز خندید .

۲ - فعل متعدی آنست که مفعول صریح داشته باشد .

مانند :

خسرو پروین را ملاقات کرد . حسن کتاب را آورد .

هر گاه بخواهند فعل لازم را متعدی سازند با آخر فعل امر آن لفظ: **اندن**
 یا **انیدن** میآورند .

دوانیدن . خوراندن . سوزانیدن

دواندن . خوراندن . سوزاندن

*

افعال معین .

فعل معین فعلی است که افعال دیگر بکمک آن صرف شود .
 افعال معین عبارتند از :

بودن . **شدن** . **خواستن** .



افعال تام و قیاسی و سماعی .

۱ - فعل تام فعلی است که بدون تغییر و تبدیل صرف شود .

مانند :

دیدن . خواندن . گفتن .

۲ - فعل قیاسی آنست که تغییر بنماید لیکن تغییر آن تحت قاعده

معین باشد .

مانند :

سوختن . اندوختن .

۳ - فعل سماعی آنست که تغییر آن تحت قاعده معین نباشد .



مثبت و منفی .

۱ - فعل یا کار چون واقع شود و واقعیت آن ثابت گردد آنرا مثبت گویند .

مانند :

پرویز کتاب را برد . حسن علی را زد .

۲ - فعل اگر واقع نشود یعنی واقعیت آن ثابت نگردد آنرا

منفی گویند .

مانند :

جمشید علی را ملاقات نکرد . هوشنگ درسش را نخواند .

علامت نفی در فارسی ن است که در اول افعال میآید . در دوم شخص

فعل امر نون بدل بمیم میشود .

مانند :

مرو . مریز . مبر .

در سوم شخص نیز هنگام دعا معمول است .

یارب هب! آنکه گدا معتبر شود

گر معتبر شود ز خدا بیخبر شود

ولی امروزه رعایت این قاعده نمیشود .

✱

مصدر .

مصدر کلمه بیست که بر شدن یا بودن یا انجام کاری دلالت کند .
 علامت آن تن یا دن است ، بشرط آنکه اگر نون آخر آنرا حذف
 کنند نتیجه ماضی یا گذشته باشد .
 مانند :
 زدن . خوردن . رفتن . جستن .

اقسام مصدر .

- مصدر چهار نوع است :
- ۱ - مصدر اصلی آنست که در اصل مصدر باشد .
 مانند :
 بردن . شنیدن .
 - ۲ - مصدر جعلی آنست که در اصل مصدر نباشد بلکه باخر اسم عربی
 یا فارسی لفظ، یدن آورند .
 مانند :
 هر اسیدن . فهمیدن . غارتیدن .
 - ۳ - مصدر بسیط آنست که از يك کلمه تشکیل شده باشد .
 مانند :
 خواندن . ماندن .
 - ۴ - مصدر مرکب آنست که از چند کلمه تشکیل یافته باشد .
 مانند :
 باز آمدن . سخن گفتن .

✱

اسم مصدر .

اسم مصدر کلمه بیست که حاصل معنی مصدر را بیان نماید

مانند :

کوشش . گردش . رفتار . کردار . گریه .

علامت اسم مصدر چهار است :

۱ - ش . در آخر فعل امر : کوشش . جوشش . گردش

۲ - ار . در آخر فعل ماضی : رفتار . کردار . گفتار .

۳ - ه . در آخر فعل امر : گریه . ناله . خنده .

۴ - ی . در آخر اسم یا صفت : خوبی . بدی . آسودگی . خستگی

*

اشتقاق

اشتقاق عبارتست از خارج شدن لفظی از لفظ دیگر بطوریکه در

لفظ ومعنی مناسبتی بین آنها وجود داشته باشد .

تمام مشتقات فارسی یا از مصدر گرفته شده‌اند یا از اسم مفعول یا

از فعل امر .

مشتقات بدینقرارند :

۱ - مصدر : رفتن . جستن . دانستن .

۲ - اسم مصدر : کوشش . پیشش . دانش .

۳ - فعل امر : بخوان . بخوانید .

۴ - نهی : مگو . مریز .

۵ - فعل ماضی : رفت . گفته است . رفته بود .

۶ - فعل مضارع : میخوانم . بروم .

۷ - استقبال : خواهم رفت . خواهم دانست .

۸ - اسم فاعل : راننده . بیننده . گوینده .

۹ - صفت مشبیه : بیبا . گویا . دانا .

۱۰ - صیغهی مبالغه : خریدار . پرستار . خواستار . پروردگار

علامت صیغه مبالغه چهار است :

الف - ار : پرستار . خریدار . خواستار

ب - گار : پروردگار . آموزگار .

ج - کار : جفاکار . ستمکار .

د - گر : بیدادگر . ستمگر .

- ۱۱ - صفت فاعلی: گریان . شادان . خندان .
 ۱۲ - صفت مفعولی : برده . رفته . خوانده .
 ۱۳ - اسم آلت که بر آلت و افزار کار دلالت میکند : آویزه . تابه . ناله .
 ۱۴ - دعا که طلب چیزی است بطریق خواهش : باد . کناد .

تعمیرچه

- افعال مشتق از مصدر :
 ماضی مطلق . ماضی استمراری . فعل مستقبل
 افعال مشتق از اسم مفعول :
 ماضی نقلی . ماضی بعید . ماضی التزامی .
 افعال مشتق از فعل امر :
 اسم فاعل . صفت فاعلی . صفت مشبیه . اسم مصدر . اسم آلت .
 صیغه‌ی مبالغه . مضارع اخباری . مضارع التزامی .
 افعال مشتق از فعل ماضی :
 صیغه‌ی مبالغه (۱) . صفت مفعولی .

✱

مطابقتی فعل با فاعل .

- اگر فاعل جاندار باشد فعل با آن در مفرد و جمع مطابقت مینماید .
 مانند :
 بیژن رفت . هوشنگ و پروین آمدند .
 اگر فاعل بیجان باشد مطابقت و عدم مطابقت هر دو صحیح است .
 مانند :
 سنگها روی زمین بود . سنگها روی زمین بودند .
 اگر فاعل اسم جمع باشد فعل را هم میتوان با فاعل مطابق آورد وهم
 میتوان رعایت نکرد .

(تصرف فعل رفتن)

مضارع التزامی		ماضی بعید		ماضی مطلق	
مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
بروم	برویم	رفته بودم	رفته بودید	رفته بودم	رفته بودید
بروی	بروید	رفته بودی	رفته بودید	رفته بودی	رفته بودید
برود	بروند	رفته بود	رفته بودند	رفته بود	رفته بودند
استقبال		ماضی التزامی		ماضی نقلی	
خواهم رفت	خواهیم رفت	رفته باشم	رفته باشید	رفته ایم	رفته باشید
خواهی رفت	خواهید رفت	رفته باشی	رفته باشید	رفته یید	رفته باشید
خواهد رفت	خواهند رفت	رفته باشد	رفته باشند	رفته اند	رفته اند
امر		مضارع اخباری		ماضی استمراری	
بروم	برویم	میروم	میروید	میرفته ام	میرفته اید
برو	بروید	میروی	میروید	میرفته ای	میرفته ایید
برود	بروند	میرود	میروند	میرفته اند	میرفته اند
اسم فاعل : رونده		اسم مفعول : رفته		وجه مصدری : رفتن	

قید

قید یا ظرف کلمه بیست که فعل یا صفت یا قید دیگری را توصیف

میکند.

مانند

- « توصیف فعل » پرویز آهسته راه میرود
- « توصیف صفت » او بسیار با هوش است
- « توصیف قید » او خیلی هوشیارانه کار میکند

قید مختصی .

بعضی از قیود همیشه در حالت قید بکار میروند .

مانند :

هرگز . تا گاه .

این قیود را قیود مختص نامند

قیود مشترک .

بعضی از قیود گاهی در حالت قید بکار میروند و گاهی در حالت دیگر.

مانند :

خوب . بد . این قیود را قیود مشترک نامند .

انواع قیود .

انواع مهم قید بقرار زیر است :

قید زمان . قید مکان . قید وصف . قید تصدیق و ایجاب . قید نفی

قید تأکید و ترتیب . قید مقدار و قیاس . قید شك و ظن . قید استثناء .

قیود زمان .

فارسی - آن . آنگاه . اکنون . امروز . دیروز . پریروز . امسال
پارسال . امشب . دیشب . آنوقت . هرگز . همیشه . شبانه . شبانگاه . ناگاه
ناگهان . بامداد . بامدادان . بگاه . پاسی . پس فردا . پسین . پیش
دوش . دوشنبه . نیمروز . نیمشب . ایدر . ایدون . برخوردار . پیرار
ایسا و مانند اینها .

عربی - عنقریب . اصلاً . بعضاً . الساعه . دائماً . غالباً . فوراً

سابقاً . الیوم . مع مافیه . من بعد . وقتی . احياناً و مانند اینها .

قیود مکان .

فارسی - آنجا . اندرون . اینجا . بالا . بچپ . براست . بجلو . بعقب .

پائین . پیرامون . پیش رو . پهنا . توی . زیدر . ازیدر . گرداگرد . واپس . هرجا
هرسو . در کران . در میان و مانند اینها .

عربی - اطراف . بعید . یمین . یسار . جوف . عقب . تحت . قدام

خلف . فوق . قریب . مقابل و مانند اینها .

قیود وصف و کیفیت .

فارسی - رایگان . بجا . برهنه . پا . دلیرانه . خردمندانه . مردوار

بنده وار. دانشمندانه. در هوا. دلیرانه. دوان دوان. اندک اندک. ایستاده خوب. بد. گریان. خندان. آشکارا. پنهان و مانند اینها.
عربی - قهراً. عموماً. عامداً. عنفاً. صراحةً. شفاهاً. خفياً. لا بداً و مانند اینها.

قید تصدیق و ایجاب.

فارسی - آری. آریا. همانا. هر آینه. بد رستی. بیگزارف. بی گمان. بی چون و چرا. بی گفتگو. بلی. بچشم و مانند اینها.
عربی - واقعاً. مسلماً. قطعاً. لاجرم. مطمئناً و مانند اینها.

قید نفی.

فارسی - هرگز. بهیچ سان. بهیچگونه. نمی شود. هرگز. هیچ. هیچگاه و مانند اینها.

عربی - مطلقاً. ابدأ. اصلاً. لا و مانند اینها.

قید تأکید و ترتیب.

فارسی - نخست. نخستین. انجام. انجامین. باز پسین. پس. آنگاه. پس آنگاه. بیایی. پی در پی. در آغاز. در انجام و مانند اینها.
عربی - اول. اولین. متعاقباً. غفلتاً. واحداً و مانند اینها.

قید مقدار و قیاس.

فارسی - بسیار. کم. زیاد. یکجا. بیش و کم. بیکم و کاست. اندک. افزون. چگونگی. چنان. چندان. خیلی فراوان. کمتر. کمترک. همان. همسنگ. همین. بسی و مانند اینها.

عربی - لا اقل. کلاً. قلیل. کثیر. قطعه قطعه. کما فی السابق. من حیث - المجموع و مانند اینها.

قید شک و ظن.

فارسی - بلکه. بود. پندارم. دور نیست. رواست. شاید. شاد نیست. شود. گمانم. گویا. مگر و مانند اینها.

عربی - یحتمل. بی شبهه. بی شک. بدیهی است و مانند اینها.

قید اشتقاقی .

فارسی-جز . جز که . مکررماننداینها
عربی-الا . غیراز . وماننداینها .

حرف اضافه

حرف اضافه کلمه بیست که نسبت بین دو کلمه در جمله را نشان دهد و کلمه دوم را برای کلمه اول متمم قرار دهد .
بعبارت دیگر حرف اضافه کلمه بیست که با اسم یا ضمیر بکاررفته نسبت آنرا با سایر قسمتهای جمله نشان دهد .

مهمترین حروف اضافه بقرار زیر است :

از . بر . نزد . میان . ب . اندر . پیش . نزدیک . تا . برای . جلو . با .
بهر . روی . زی ، در . زیر . سوی .

حرف اضافه اگر بیش از یک کلمه باشد هر کب نامیده میشود .

مانند :

از بهر . بجز . در نزد . در باره . در باب . از روی .

کلمات پیش . زیر . رو . جلو . نزدیک و مانند اینها اگر با متمم ذکر شوند از حرف اضافه میباشند و گرنه از قیود یا صفت هستند .

مانند :

خانه‌ی من نزدیک منزل شماست .

پرویز بمن نزدیک میشود .

در جمله اول کلمه نزدیک حرف اضافه است و در جمله دوم قید .

حرف ب گاهی برای تأکید و یا زینت در اول افعال میآید و یا باول اسم در میآید و صفت میسازد این سه قسم «ب» از حرف، اضافه نیستند بلکه پیشاوند هستند .

کلمه تا اگر بمعنی انتها باشد و با متمم بیآید از حروف اضافه است .

مانند :

از اینجا تا آنجا . از شیراز تا تهران . از امروز تا فردا

و گرنه حرف ربط است .

کلمات در بر اندر گاهی جزء کلمه مرکب هستند در اینصورت حروف اضافه بشمار نمیروند .

مانند :

برخاستن . برجستن . در آمدن . اندر شدن .

حرف ربط

حرف ربط کلمه بیست که کلمه یی را بکلمه ی دیگر و یا جمله یی را بجمله ی دیگر وصل مینماید .

حرف ربط دو قسم است :

مفرد . مرکب .

حرف ربط مفرد .

دو . یا . نه . شاید . باری . مگر . نه . پس . اگر . خواه . هم . تا .

چون . چه . نیز و مانند اینها .

حرف ربط مرکب .

هر چند . هر چند که . همینکه . همانکه . چونکه . زیرا که . چندانکه .

با اینکه . تا اینکه . شاید که . وقتیکه . اگر چه . بلکه و مانند اینها .

بعضی از حروف عطف را معانی مختلفی است .

چاه .

حرف چه اگر بمعنی چیزی باشد موصول است .

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد

آن چه خود داشت زیگانه تمنامیکرد

حرف چه اگر مقدار را برساند قید است .

چه خوش باشد که بعد از انتظار

بامیدی رسد امیدواری

حرف چه اگر پرسش را برساند ازادوات استفهام است

چه نیکوتر از نره شیرژیان

به پیش پدر بر کمر بر میان

حرف چه وقتی از حروف ربط باشد دومعنی دار .

۱ = زیرا که .

جوانمرد باش چه ناجوانمردی شیوه ی فرومایگان است .

۲- مساوات و برابری :

چو آهنگ رفتن کند جان پاك
چه بر تخت مردان چه بر روی خاك

تا .

حرف تا اگر بمعنی انتها باشد از حروف اضافه است در غیر این صورت از حرف ربط است .

حرف تا وقتی از حروف ربط باشد چند معنی دارد .

۱- همبستگی .

میروم ای بدین خود دودله
تا کنم از تو پیش شاه گله

۲- دوام :

تا جهان است در جهان باشی
وز بد دهر در امان باشی

۳- شرط .

تا بدکان و خانه در گروی
هرگز ای خام آدمی نشوی

۴- که :

عمر گرانمایه در این صرف شد
تا چه خورم صیف و چه پوشم شتا

۵- نتیجه و عاقبت .

در بسته بروی خود زمردم
تا عیب نگسترند میا را

۶- ابتدا .

پشت دوتای فلک راست شد از خر می
تا چو تو فرزند زاد مادر ایام را

۷ - مقدار .

تا توانی دلی بدست آور
دل شکستن هنر نمی باشد

۸ = ز نهار .

ز صاحب غرض تا سخن نشنوی
که گر کار بندی پشیمان شوی

که .

که ، حرف ربط دارای چند معنی است

۱ = تعلیل .

نکند جور پیشه سلطانی
که نیاید ز گرگ چوپانی

۲ - تفسیر و بیان .

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست
در باغ لاله روید و در شوره بوم خس

۳ = اگر .

بزرگی بایدت بخشندگی کن
که دانه تا نیفشانی نروید

۴ = بلکه .

نه بلبل بر گلش تسبیح خوانی است
که پرخاری بتسبیحش زبانی است

۵ = و .

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد
که رحمت بر آن تربت پاک باد

اصوات

اصوات کلماتی است که بیان‌کننده احساسات درونی گوینده است
بعبارت دیگر اصوات کلماتی است که برای ابراز احساسات ناگهانی

از قبیل :

ندا . تحسین . تعجب . افسوس . تشبیه . مخالفت . ترس . خوشحالی
بیکار می‌رود

افسوس که مردمان دانا رفتند
صاحب‌نظران مجلس آرا رفتند
آنها که در این زمانه آدم شده‌اند
از غصه‌ی اینهاست که آنها رفتند

اصوات مهم بقرار زیر است :

در ندا : ای . ایا ، در اول اسم و الف در آخر آن .

در تحسین : آفرین . زه . زهی . زهازه . خهی .

در تعجب : وه . وه . خوشا . خنک . به . شگفتا .

در افسوس : در یغ . افسوس . داد . دردا . وای . بیداد . حیف . آوخ .

در تشبیه : هان . هین . الا . هلا . خاموش . ها . نگر . باخبر .

در تحذیر : امان . دخیل . مبادا . زینهار .



جمله بندی

جمله - جمله مجموع چند کلمه است که بین آنها مناسبتی برقرار باشد .

جمله بر دو قسم است :

جمله تام . جمله ناقص .

۱ - جمله تام مجموع چند کلمه است که دارای معنی کامل باشد .

مانند :

پروین زیباست .

۲ - جمله ناقص مجموع چند کلمه است که دارای معنی کامل نباشد .

مانند :

یارمهر بان .

ارگان جمله .

هر جمله دارای سه رکن اصلی است :
 مسندالیه . مسند . رابطه .

۱ - مسندالیه یا فاعل کسی یا چیزی است که فعل یا صفت یا حالتی را بدان نسبت دهند ، خواه بایجاب یا بسلب .
 مانند :

فردوسی شاعر است . هوا سرد است .
 مسندالیه ممکن است اسم باشد .
 مانند :

خدا عادل است .
 و یا ممکن است مصدر یا اسم مصدر باشد .
 مانند :

دیدار تو حل مشکلاتست
 صبر از تو خلاف ممکناتست

و ممکن است ضمیر یا عدد یا از کنایات باشد .
 او گفت . ده دو برابر پنج است . آن دور است .

۲ - مسند فعل یا حالت یا صفتی است که بمسندالیه نسبت داده شود ،
 خواه بایجاب یا بسلب .
 مانند :

بیژن آمد . هوا گرم است .
 مسند ممکن است فعل باشد .
 مانند :

علی رفت . پرویز آمد .
 و گاهی مصدر یا اسم مصدر .
 مانند :

بزرگی سراسر بگفتار نیست

دو صد گفته چون نیم کردار نیست

و نیز ممکن است مسند ، صفت باشد .

مانند :

چراغ روشن است . هوا تیره است .

و گاهی اسم یا کلمه‌ی دیگر باشد .

۳ - رابطه کلمه بیست که مسندالیه و مسند را بهم میپیوندد .
مانند

هوا روشن است . دانش چراغ است .

هر گاه مسند فعل باشد بجای رابطه نیز مینشیند .

باید دانست که فعل هیچگاه مسندالیه واقع نمیگردد و حرف اضافه و حرف ربط و اصوات نیز هیچگاه مسند یا مسندالیه واقع نمیشوند .

مسند و مسندالیه یا یکی از آن دو ممکن است دارای متمم باشند ، متمم مسندالیه یا مسند ممکن است قید یا صفت یا مضاف الیه باشد .

مانند :

سقراط دانشمند بزرگی بود . لندن پایتخت انگلستان است .

جمله بندی کامل

در جمله فارسی معمولاً ابتدا مسندالیه پس از آن مسند و سپس رابطه میآید .

در صورتیکه جمله دارای اجزاء دیگری باشد بدین ترتیب میآید:
قید مکان و زمان . مسندالیه (و متمم آن) . مفعول صریح (و متمم آن) .
مفعول بواسطه . قید وصفی . مسند و رابطه .

✱

معانی و بیان فارسی

فصاحت

فصاحت در لغت بمعنی ظهور در بیان است و در فارسی گشاده‌زبانی و چرب زبانی گویند .

کلام فصیح کلامی است که موجب انبساط حال و یا انقباض آن گردد و خواننده و شنونده را بدرك منظور گوییده تحریص نماید .

فصاحت بر سه قسم است :

فصاحت کلمه . فصاحت کلام . فصاحت متکلم .

۱ - فصاحت کلمه بری بودن کلمه از چهار عیب زیرا است

تنافر حروف - آن اجتماع چند حرف است در کلمه بطوریکه تلفظ آنرا دشوار نماید .
مانند :

دو دهان داریم گویا همچونی
يك دهان پنهانست در لبهای وی
مخالفت قیاس - آن آوردن کلمه بیست مخالف دستور زبان .
مانند :

غنچه می چه چه چهد چو بلبل مست
گر به بیند رخ تو در گلشن
کراهت در سماع - آن آوردن کلمه بیست که در گوش خوش آیند نباشد
مانند :

خیزو تو بیرون کن ز سر این کبرو هنی را
دیدى که هنی کرد عقابى چه براو خاست
غرابت استعمال - آن آوردن کلمه بیست در سخن که فهم آن برای خواننده و شنونده دشوار باشد .
مانند :

غرابا مزین بیشتر زین نعيقا
که مهجور کردى مرا از عشيقا
۲ - فصاحت کلام گذشته از خالی بودن مفردات از عیوب مذکور، بری بودن کلام از شش عیب زیر است :

تنافر - که بر دو قسم است : تنافر در کلمات . تنافر در معنی .
تنافر در کلمات گریزان بودن کلمات از یکدیگر است .
تنافر در معنی سازگار نبودن اجزاء کلام از نظر معنی است .
مانند :

خانه زرین پادشاه جهانست
در سخن يك خدا چه جای گمانت
قارون گویند گنج داشت نهانی
شاه بلند اختر است و سخت کمانست
تعطید لفظی - آن گره انداختن لفظ است بطوریکه فهم معنی آنرا

دشوار نماید .

مانند :

بسنده است بازهد و عمارو بوذر

کند مدح محمود مر عنصری را

تعقید معنوی - آن گره انداختن معنی است بطوریکه برای درک آن محتاج بتفکر بسیار باشیم .

مانند :

وجود جود تور ایچ فتادا گره وجود

به نیمه باز قضا می فروخت اجری را

ضعف تالیف - آن آوردن کلامی است که بخلاف قواعد نحوی ترکیب شده باشد .

تابع اضافات - آن آوردن چند مضاف الیه بدون جدائی از یکدیگر است .

مانند :

خواب نوشین بامداد رحیل

باز دارد پیاده را ز سیل

کثرت تکرار - آن آوردن یک کلمه در یک عبارت و یا عبارات نزدیک بهم بطور مکرر میباشد .

مانند :

نام نکو گزار که بعد از تو هر دمی

تاروز محشر از تو همی گفتگو کنند

کس را ز خود تو مر نجان که بعد تو

شعی بدست در پی تو جستجو کنند

۳- فصاحت متکلم ، همان عادت و ملکه نفسانی متکلم است . قدرت بیان و آوردن کلام فصیح گذشته از استعداد و ذوق فطری محتاج مطالعه و مهارت بسیار است .

بلاغت .

فصاحت در الفاظ و چگونگی ترکیب آنهاست ، لیکن بلاغت در معنی

کلام است ، زیرا منظور از بلاغت رسانیدن مقصود و منظور است .
 بلاغت یعنی رسائی کلام و آنرا برای کلمه نمیتوان آورد چون کلمه
 قادر بر رسانیدن مقصود نخواهد بود .
 متکلم بلیغ کسی است که آوردن کلام بلیغ عادت و ملکه نفسانی او شده
 و قادر باشد هنگام ایران سخن بدون ناراحتی ورنج آنرا متناسب با
 حال و مقام ادا نماید .

علم معانی .

علم معانی علم باصول و قواعدیست که بکمک آنها چگونگی مطابقه
 کلام بامقتضای حال و مقام شناخته میشود .
 موضوع این علم الفاظی است که مقصود متکلم را برسانند .
 فایده این علم دانستن اسرار بلاغت است در نظم و نثر .
 مباحث زیر در این علم مورد گفتگو قرار میگیرد :

- ۱ - اسناد خبری .
- ۲ - حصر یا قصر .
- ۳ - انشاء .
- ۴ - وصل و فصل .
- ۵ - ایجاز و اطناب و مساوات .



خبر .

خبر کلامی است که محتمل صدق و کذب باشد .
 مقصود از خبر آگاهی دادن واقعه‌یی بشنونده یا اظهار فرح و انبساط
 یا برانگیختن ترحم و شفقت یا اظهار تأثر و اندوه یا توبیخ و ملامت و
 یا مقاصد دیگر است .

جمله خبری از دو جزء اصلی تشکیل میشود :

مسند الیه . مسند .

۱ - مسند الیه کسی یا چیزیست که صفت یا حالت و یا فعلی را

بدان نسبت دهند . و آن ممکن است در کلام ذکر و یا حذف گردد ، یا مقدم یا مؤخر و معرفه یا نکره باشد .

۲ - مسند حالت یا فعل و یا صفتی است که بمسند الیه نسبت داده شود خواه بایجاب یا سلب .

مسند باید همیشه در کلام ذکر شود زیرا پایه خبر و حکم است و بدون آن معنی کلام تمام نمیشود .

در صورت ضرورت باید حذف مسند با قرینه صورت گیرد ، خواه قرینه لفظی باشد خواه معنوی .



حصر یا اقتصار .

حصر یا قصر اثبات حکم است برای کسی یا چیزی بطور انحصار و نفی حکم از دیگران .

قصر بوسیله الفاظ زیر صورت میگیرد :

غیر از . الا . جز . تنها . فقط .

مانند :

صاحب دلی نماند در این فصل نو بهار

الا که عاشق گل و مجروح خار اوست



انشاء .

انشاء در لغت ایجاد کردن است و در اصطلاح امری است که محتمل صدق و کذب نباشد .

انشاء بر دو قسم است :

۱ - انشاء طلبی و آن خواستن چیزیست بطریق ایجاب یا سلب .

۲ - انشاء غیر طلبی و آن خواستن چیزیست بطریق مدح و ذم

و عقود .

انشاء طلبی در علم معانی مورد گفتگو و تحقیق قرار میگیرد و انواع

آن بقرار زیر است :

امر . نهی . تمنی . استفهام . ندا . دعا .
 امر فرمان دادن را گویند .

بیاموز آنچه نشناسی توزنهار

که بر کس نیست از آموختن عار

نهی بازداشتن را گویند .

زمام عقل بدست هوای نفس مده

که گرد عشق نگردند مردم هشیار

تمنی خواستن امری مورد علاقه و میل گوینده است .

الفاظ مخصوص آن در فارسی عبارتند از :

کاشکی . کاش . بود آیا . چه بودی . آیا بود و نظایر اینها

آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند

آیا بود که گوشه چشمی بما کنند

استفهام پرسش را گویند .

الفاظ مخصوص آن در فارسی عبارتند از :

کجا . چون . چگونه . چند . کی . چرا . چه . که . مگر . آیا و

نظایر اینها .

که گفتت برو دست رستم ببند

نبندد مرا دست چرخ بلند

ندا طلب متکلم است توجه مخاطب را .

الفاظ مخصوص آن در فارسی عبارتند از :

ای . ایا . یا ، در اول اسم و الف در آخر آن

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان

ایوان مدائن را آئینه ی عبرت دان

دعا طلب چیز است بطور خواهش .

همیشه مجلس او بانشاط و شادی باد

سرای دشمن او باخروش و ناله ی زار



وصل و فصل .

۱ - وصل عبارت از اتصال دو جمله است بوسیله حرف عطف در فارسی برای عطف غالباً **و او** بکار میآید .
منظور و مقصد از عطف شرکت دادن دو یا چند چیز است در یک حکم مانند :

مگوی و منه تا توانی قدم

ز اندازه بیرون ز اندازه کم



نکو روی و دانا و شیرین زبان

برخویش برد آن شبش میهمان

۲ - فصل ، هر گاه برای اتصال دو جمله ، عواملی وجود نداشته باشد

آنها را فصل مینمایند ، یعنی **و او** عطف نمیآورند .

مانند :

بخت جوان دارد آنکه با تو قرین است

پیر نگرده که در بهشت برین است



ایجاز و اطناب و مساوات .

۱ - ایجاز عبارتست از بیان مقصود و معنی در کوتاهترین لفظ و کمترین عبارت ، در صورتیکه رساننده مقصود و معنی باشد .

۲ - اطناب عبارتست از بیان مقصود و معنی بتفصیل با آوردن الفاظ زائد بر معنی .

۳ - مساوات عبارتست از بیان مقصود و معنی با آوردن لفظ باندازه معنی .



بیان .

بیان یعنی آشکار ساختن و در اصطلاح ادب اقواعد و قوانینی است که

بوسیله آن يك معنی برای آنهاى مختلف آورده میشود .

موضوع له و هو موضوع .

هر لفظ دارای معنائى است که برای بیان آن قرار داد شده است ، معنی لفظ را موضوع له و خود لفظ را موضوع گویند .

اگر لفظ در معنی موضوع له بکار رود و در آن تصرفى نشود آنرا حقیقت گویند .

اگر لفظ در غیر معنی موضوع له بکار رود و در موقع استعمال در آن تصرف شود ، آنرا تشبیه و مجاز یا استعاره و کنایه گویند .

تشبیه .

تشبیه مانند کردن چیزی است بچیز دیگر در وصفی از اوصاف . با الفاظ مخصوص .

مانند :

چهره ی پروین در زیبایی چون ماه است .
آنچه را که مانند برایش می آورند مشبه و آنچه یکه موجودی را بدان مانند میکنند مشبه به و آن وصفی که بین آن دو چیز مشترك است وجه شبه و الفاظی را که بوسیله آنها چیزی را بچیز دیگر مانند میکنند اادات تشبیه گویند .

در مثال فوق ، چهره ی پروین مشبه و ماه مشبه به و زیبایی که امری مشترك بین آن دو است وجه شبه و (چون) را اادات تشبیه گویند .
ادات تشبیه عبارتند از :

چون . مانند . بسان . همانند . همچون . همچو . مثل . بصورت .
بکر دار . پنداری . گوئی . مانا . چنان و نظایر اینها .

خرد همچو جانست زی هوشیار
خرد را چنین خوار مایه مدار



سرخ و سیه شقایق ، هم ضد وهم موافق
چون مؤمن و منافق پنهان و آشکارا

مجاز.

مجاز استعمال لفظ است در غیر معنی موضوع له با وجود قرینه‌یی که مانع از اراده‌ی معنی اصلی باشد .

مانند استعمال لفظ **جهان** و اراده **جهانیان** در شعر زیر :
جهان انجمن شد بر تخت اوی
فروماند از فره بخت اوی

استعاره .

استعاره یعنی عاریه خواستن و در اصطلاح آنست که الفاظ در غیر معنی موضوع له استعمال شود با علقه مشابهت .

مانند بصنو بر قد آن سرو سمنبر

گرسوسن آزاد بود بار صنوبر

که در این شعر منظور از سرو اراده از قد موزون است

در استعاره سه رکن وجود دارد .

مستعار منه مانند مشبه به ، **مستعار له** مانند مشبه ، **مستعار** لفظ

نقل شده .

III

دستور زبان عربی



ادبیات ایران و عرب بواسطه‌ی علل بسیاری مانند حمله اعراب و نفوذ دین اسلام و توجه دانشمندان و محققین ایرانی باین زبان و نگارش کتب علمی بزبان عربی و علل دیگر، پیوستگیهایی دارند. قرن‌هاست که فارسی زبانان با بسیاری از کلمات عربی بیان عواطف و احساسات نموده و با تلفظ آن خو گرفته‌اند.

اصولاً کلمات عربی چنان در زبان فارسی رسوخ کرده که جدا نمودن آن غیر ممکن بنظر می‌رسد و عده‌ی از بین بردن پیوستگی ادبیات فارسی و عربی را سیرقه‌قرائی میدانند.

گذشته از اینها چون زبان مذهب اسلام عربی است و کتاب مقدس پیامبر اسلام یعنی قرآن بزبان عربی است و فارسی زبانان عموماً مسلمان هستند لذا آشنائی با ادبیات عرب لازم بنظر می‌رسد، از این نظر لازم بود در این کتاب فصلی بدستور زبان عربی اختصاص یابد.



مقدمات .

الفبای عربی بیست و هشت حرف است که بیست و پنج حرف آن را حروف صححه و سه حرف دیگر را حروف عله نامند .

الف . واو . یاء حروف عله و بقیه صححه هستند .

حركات .

برای حروف مبنی سه حرکت مقرر است .

فتحه . ضمه . كسره

« زبر » « پیش » « زیر »

برای حروف معرب سه حرکت مقرر است .

نصب . رفع . جر

« زبر » « پیش » « زیر »

عکس حرکت سکون است ، درحروف مبنی بعامل ساکن کننده

سکون و درحروف معرب بعامل ساکن کننده جزم گویند .

ضوابط .

ضوابط علاماتی است که برای تلفظ صحیح حروف و کلمه بر روی آنها

گذاشته میشود .

آنها عبارتند از :

شد . مد . وصل . قطع

۱ - شد - چون دو حروف همجنس در يك کلمه پهلوئی یکدیگر واقع

شوند یکی از آنها حروف را نوشته روی آن شد میگذارند، حرفی که دارای

شد است همداد و این عمل را تشدید گویند .

۲ - مد - اگر در کلمه بی همزه و الف پشت سرهم قرار گیرد بصورت

الف مینویسند و بالای آن مد میگذارند و همزه را با صدای الفی میخوانند

۳ - وصل - بر روی همزه اول کلمات گذاشته میشود و همزه بیکه

وصل دارد خوانده نمیشود .

مانند :

انجحنی السعی . کوشش مرا کامیاب نمود .

۴ - قطع - علامت خوانده شدن همزه است و آنرا اگر همزه

مضموم یا مفتوح بود در بالا و اگر مکسور بود زیر آن میگذارند .

مانند :

اكر منا الاستاد . استاد را گرامی داشتیم .



کلمات عربی .

اگر در جملات عربی کلمات را مورد توجه قرار دهیم آنها را سه قسم خواهیم یافت .

۱ - یا بطنهائی معنائی را می‌رساند خواه محسوس خواه غیر محسوس که آنرا اسم گویند .
مانند :

حجر (سنگ) . رجل (مرد) . كاتب (نویسنده) . فرس (اسب) .
ابيض (سفید) . شديد (سخت) . علم (دانش) . نافع (سودمند) . ذلك (آن) . کم (چند) . عشرة (ده) .
۲ - یا برانجام کاری یا حالتی در یک زمان (گذشته یا حال یا آینده) دلالت میکند ، که آنرا فعل نامند .

مانند :

ذهب (رفت) . جاء (آمد) . جلس (نشست) . فسد (تباہ شد) .
۳ - یا معنی آن آشکار نمیشود مگر اینکه بکلمات دیگر متصل شود که آنرا حرف گویند .
مانند :

فی (در) . من (از) . حتی (تا) . لا (نه) علی (بر) .



درمبحث اسم

درمبحث اسم در باره‌ی، اسم مذکر . اسم مؤنث . اسم منصرف . اسم غیر منصرف . اسم متصرف . اسم غیر متصرف . اسم مصغر . اسم منسوب : اسم مشتق اسم جامد . مصدر . غیر مصدر . معرفه . نکره گفتگو میشود .

اسم مذکر .

اسم مذکر اسمی است که بر جنس مرد دلالت کند
مانند :

رجل (مرد) . عالم (مرددانا) . جمل (شترنر) .

اسم مؤنث

اسم مؤنث اسمی است که برجنس ماده دلالت کند .
مانند :

عالمة (زن دانا) . ناقة (شتر ماده) . امرأة (زن) .
علامت تأنیث سه است :

اول - تاء که در آخر اسم میآید .
مانند :

فاطمة (نام زنی) . جادیة (دختر) .

دوم - الف مقصوره یا کوتاه که در آخر اسم میآید .
مانند :

کبری (بزرگتر) . لیلی (نام زنی) .

سوم - الف ممدوده یا کشیده که در آخر اسم میآید .
مانند :

حمراء (سرخ) . خنساء (نام زنی) .

اسم منصرف

اسم منصرف اسمی است که تنوین قبول میکند .
مانند :

علی . محمد . فاطمه .

توضیح - تنوین نون ساکنی است که در آخر کلمات عربی تلفظ
میشود ولی نوشته نمیشود برسه قسم است :

تنوین نصب ، که عبارت از دوزبر است . (-)

تنوین رفع ، که عبارت از دوپیش است . (+)

تنوین جر ، که عبارت از دوزیر است . (=)

اسم غیر منصرف

اسم غیر منصرف اسمی است که تنوین قبول نمیکند .

مانند :

عثمان . احمر . مریم .

انواع غیر منصرف پنج است :

۱ - آنهائیکه نون و الف زائد در آخرشان وجود دارد .
مانند :

عثمان . زیدان .

۲ - آنهائیکه مؤنث لفظی یا معنوی هستند .
مانند :

مریم . معاویه .

۳ - آنهائیکه اسم غیر عربی هستند .
مانند .

بهمن . پرویز . هوشنگ .

۴ - آنهائیکه از صفات بروزن **افعل** هستند .
مانند :

احمر . اخضر .

۵ - جمعهای مکسر بروزن مفاعل و مفاعیل .
مانند :

مساجد . مقادیر .

اسم متصرف

اسم متصرف اسمی است که بصورت مفرد ، مشی ، جمع ، مضر ،
منسوب در آید .

اسم فیه متصرف

اسم غیر متصرف اسمی است که بصورتهای مختلف یا برخی از آنها
در نیاید .

اسم مضر

اسم مضر اسمی است که برخوردی و حقارت مسمای خود دلالت کند .

مانند :

عبید . رجیل .

اسم مصغر را از اسم مفرد میسازند بدین طریق که حرف اول را مضموم و حرف دوم را مفتوح و بعد يك ياء اضافه کرده و بقیه حروف را مینویسند .

مانند :

حسن که میشود حسین .

عبید که میشود عبید .

اسم منسوب

اسم منسوب اسمی است که بچیزی نسبت داده شود .
مانند :

شرقی . احمدی .

اسم منسوب را از اسم مفرد میسازند باین طریق که بآخر اسم مفرد يك ياء مشدد اضافه میکنند .

مانند :

رجل که میشود رجلی .

در فارسی برای منسوب نمودن اسم يك باء غیر مشدد و بآخر اسم مفرد اضافه میکنند و بعضی اوقات بجای یاء ، گگی بکار میبرند .

مانند :

تهرانی . مرغ خانگی .

اسم مشتق

اسم مشتق از اقسام اسم متصرف است و اسمی است که از اسم دیگری گرفته شده باشد .

مانند :

عالم . جاهل .

اسم جامد

اسم جامد از اقسام اسم متصرف است و اسمی است که از اسم دیگری

گرفته نشده باشد .

مانند :

علم . جهل . کفر .

مصدر .

مصدر یکی از اقسام اسم جامد است و بمعنی واقع شدن کاری یا صفتی است بدون دخالت زمان .

مانند :

احسان . تفریح .

اقسام مصدر .

مصادر یا ثلاثی مجردند یا ثلاثی مزید و یا رباعی مجردند یا رباعی مزید .

۱ = مصادر ثلاثی مجرد .

این مصادر قاعده مخصوصی ندارد و معروفترین اوزان آنها بقرار زیر است :

فَعِلٌ . فَعِلٍ . فَعَلٌ . فَعَلٌ . فَعُولٌ . فِعَالٌ . فِعَالَةٌ .

مانند :

سَخَطٌ . عِلْمٌ . شَرَبٌ ، اَكَلَ . جَلَسَ . قِيَامٌ . كِتَابَةٌ .

۲ = مصادر ثلاثی مزید .

اوزان مصادر ثلاثی مزید بسیار و دارای قواعد مخصوصی است بدین قرار :

افعل	مانند : اكرم	اكرام
فعل	مانند : فرح	تفریح
فاعل	مانند : قاتل	مقاتله
افتعل	مانند : اكتسب	اكتساب
انفعل	مانند : انكسر	انكسار
افعلال	مانند : احمر	احمرار

استخراج	مانند: استخراج	استفعال	استفعل
اعشیشاب	مانند: اعشوشب	افعیعال	افوععل
تقرب	مانند: تقرب	تفعّل	تفعّل
تخاصم	مانند: تخاصم	تفأعل	تفاعّل

۳ = مصدر رباعی مجرد .

مصدر رباعی مجرد تنها يك باب دارد بدین قرار :

فعلال مانند : ززال

۴ = مصدر رباعی مزید .

مصدر رباعی مزید دارای دو باب مشهور است بدین قرار :

تفعلّل	مانند: تفهقر	تفعّل	تفعلّل
افعلّل	مانند: اطمان	افعلّل	افعلّل

غیر مصدر .

غیر مصدر یکی از اقسام اسم جامداست و آنست که فعلی یا اسمی از آن مشتق نشود .

مانند :

جعفر . مرتضی .

فکره .

نکره اسمی است که بر شخص یا چیزی نامعین دلالت کند .
مانند :

علم . (دانشی) . رجل (مردی) .

معرفة .

معرفة اسمی است که بر شخص یا چیزی معین دلالت کند .
مانند :

تهران . بغداد .

معارف شش نوع است:

اسم علم . اسم اشاره . موصول . معرف بال . معرف باضافه

ضمیر .

معارف شش بود ، مضر ، اضافه

علم . ذواللام ، موصول و اشاره

۱ - اسم علم اسمی است که بر شخصی یا چیزی معروف دلالت کند.
مانند :

یحیوم . بصره .

۲ - اسم اشاره اسمی است که برای اشاره بدور یا نزدیک بکار می‌رود.
اسم اشاره همیشه مبنیء معرفه ، غیر متصرف است .
اسمهای اشاره بدین قرار است :

مذکور :

مفرد .

مثنی

هذا ذاك ذلك كذاك

هذان ذینك

این آن آن آن آن

این دونفر آن دونفر

جمع

اولئك هؤلاء

آنان اینان

هؤنث .

مفرد

مثنی

هذه تلك

هاتان تینك

این آن

این دونفر آن دونفر

جمع

اولئك هؤلاء

آنان اینان

۳ - موصول اسمی است که معنی آن بجمله‌یی که آنرا صله گویند

تمام میشود

اگر بعد از معرف بال درآید صفت است .
جمله‌یی که بعد از موصول واقع است صله گویند .
موصولات همیشه در اول کلمات مبتدا هستند .
موصولات بدین قرار اند :

مذکر :

مفرد : الذی . کسیکه .
مثنی : الذان . اللذین . دونفریکه .
جمع : الذین . کسانیکه .
مونث :

مفرد : التی . کسیکه .
مثنی : اللتان . دونفریکه .
جمع : اللاتی . اللواتی . کسانیکه .

۴- معرف بال اسم نکره بیست که حرف تعریف ال بر سرش بیاورند
و بدین وسیله معرفه اش نمایند .
مانند :

الرجل . العلم

۵- معرف باضافه اسم نکره بیست که یکی از معارف اضافه و بدین
وسیله معرفه شود .
مانند :

کتابی . کتاب هذا الرجل .

۶- ضمیر برای رفع تکرار اسم در جمله درمیآید ، و بر دو
قسم است :

متصل . منفصل .

الف . ضمائر متصل بر دو قسم اند :

متصل بفعل . متصل بسه قسم کلمه .

۱- ضمائر متصل بفعل (ضمائر فاعلی) یازده قسم است :

ا . و . ن . ت (مفتوح) . تما . تم . ت (مکسور) . تن . ت (مضوم) . نای .

۲ - ضمائر متصل به قسم کلمه چهارده قسم است :

• هما . هم . ها . هما . هن . ک . کما . کم . ک . کما . کن . ی . نا

ضمایر فوق اگر بحرف متصل شوند مجرور میشوند

و اگر بفعل متصل شوند مفعول به میشوند

و اگر با اسم متصل شوند مضاف الیه میشوند

ب . ضمائر منفصل بر دو قسم اند :

فاعلی . مفعولی .

۱ - ضمائر فاعلی چهارده قسم اند :

هو . هما . هم . هی . هما . هن . انت . انتما . انتم . انت . انتما

انتن . انا . نحن .

۲ - ضمائر مفعولی چهارده قسم اند :

ایاه . ایاهما . ایاهم . ایها . ایاهما . ایاهن . ایاک . ایاکما

ایاکم . ایاک . ایاکما . ایاکن . ایای . ایانا .

*

مبحث افعال

فعل بر سه قسم است :

ماضی . مستقبل . امر .

۱ - ماضی گذشته را گویند و چهارده صیغه دارد .

۲ - مستقبل آینده را گویند و چهارده صیغه دارد و بآن مضارع هم

میگویند .

۳ - امر فرمان دادن را گویند و شش صیغه دارد .

طرز ساختن مضارع یا مستقبل

فعل مستقبل از ماضی گرفته میشود بدین طریق که با اضافه ساختن

حروف اتین مستقبل میسازیم .

مانند :

ضرب باضافه یاء میشود یضرب .

طرز ساختن فعل امر .

فعل امر از مضارع مخاطب گرفته میشود بدین طریق که حرف مضارعت را حذف مینمائیم و بجای آن همزه قرار میدهیم و عین الفعل آنرا در نظر میگیریم اگر مکسور یا مفتوح بود بهمزه کسره میدهیم و اگر مضموم بود همان ضمه را میگذاریم

مانند :

تضرب که میشود اضرب (بکسر الف) .

فعل لازم .

فعل لازم فعلی است که بفاعل تنها تمام شود و بمفعول محتاج نباشد .

مانند :

جلس المعلم . آموزگار نشست .

فعل متعدی .

فعل متعدی فعلی است که بفاعل تنها تمام نشود و مفعولی هم بخواهد .

مانند .

كسر الخادم قدحاً . نوکر قدحی را شکست

فعل معلوم .

فعل معلوم فعلی است که فاعلش ذکر شده باشد

مانند :

ضرب علیّ حسنّ

فعل مجهول .

فعل مجهول فعلی است که فاعلش ذکر نشده باشد

مانند :

ضرب حسنّ

برای ساختن فعل مجهول اگر فعل ماضی باشد فاعل فعل یعنی حرف اول را مضموم و ماقبل آخر را مکسور میسازیم

اگر فعل مضارع بود فاعل را مضموم و ماقبل آخر را مفتوح میسازیم .

هر گاه فعل معلوم باشد اسم بعد از آنرا فاعل گویند .

هر گاه فعل مجهول باشد اسم بعد از آنرا نایب فاعل گویند .

نکته - هر گاه اسم فاعل یا نایب فاعل و یا مبتدا یا خبر واقع شود

مرفوع میشود .

تقسیم فعل نظر بحروف اصلی .

فعل نظر بحروف اصلی چهار قسم است :

مضاعف . مهموز . معتل . سالم .

۱ - مضاعف فعلی است که دارای شد باشد یعنی دو حرف از يك جنس

داشته باشد .

مانند :

فرح (شاد ساخت) . تحفظ (خودداری کرد) .

۲ - مهموز فعلی است که در اول یا وسط یا آخر آن همزه

واقع شود .

مانند :

اقترب (نزدیک شد) . اطمان (آرام شد) .

۳ - معتل فعلی است که در اول یا وسط یا آخر آن حرف عله

واقع شود .

اگر حرف عله در اول فعل قرار گیرد آنرا معتل الفاء و اگر وسط

قرار گیرد آنرا معتل العین و اگر در آخر آید آنرا معتل اللام گویند .

یکی از اقسام معتل لفیف است و آن بردو قسم است :

لفیف مقرون . لفیف مفروق .

الف - اگر در يك کلمه دو حروف عله پهلوی هم قرار داشته باشد

آنرا لفیف مقرون گویند .

ب - اگر در يك کلمه دو حرف عله موجود باشد لیکن از یکدیگر

جدا باشند آنرا لفیف مفروق گویند

مانند :

شوی (لفیف مقرون) . وقی (لفیف مفروق) . وعد (معتل الفاء)
 قال (مقعل العین یا اجوف) . دهی (معتل اللام) .

۴ - سالم فعلی است که بدون حرف عله و همزه و شد باشد

مانند :

کتب . ذهب . هلك .

اقسام ماضی .

ماضی در زبان عربی سه قسم است :

ماضی مطلق . ماضی مستمر . ماضی سابق .

۱ - ماضی مطلق عبارتست از واقع شدن کاری در گذشته بدون

قید و شرط .

مانند :

قال (گفت)

۱ - ماضی مستمر عبارت است از واقع شدن کاری در گذشته بطور

استمرار .

مانند :

كان يقول (میگفت) .

۳ - ماضی سابق عبارتست از واقع شدن کاری در گذشته قبل از

گذشتهی دیگر .

مانند :

كان قال (گفته بود) .

طرز ساختن اقسام ماضی .

۱ - ماضی مطلق ساختنش معلوم است یعنی الف و لام مصدری را از

ابتدای مصدر میاندازیم و فاء الفعل را مفتوح میسازیم و بقیه نیز مفتوح

خواهد بود .

۲ - برای ساختن ماضی مستمر ، ماضی مصدر کَوْن را گرفته و با مضارع فعل دلخواه صرف میکنیم .

۳ - برای ساختن ماضی سابق ، ماضی مصدر کَوْن را گرفته و با ماضی فعل دلخواه صرف میکنیم

اقسام مستقبل یا مضارع :

مضارع در عربی چهار قسم است :

مطلق . قریب . بعید . سابق .

۱ - مضارع مطلق واقع شدن کاری است در آینده بدون قید و شرط .
مانند :

یضرب (میزند) .

۲ - مضارع قریب عبارتست از واقع شدن کاری در آینده نزدیک
مانند :

سیهلم (بزودی خواهد دانست) .

۳ - مضارع بعید عبارتست از واقع شدن کاری در آینده دوری
مانند :

سوف علم (خواهد دانست) .

۴ - مضارع سابق عبارتست از واقع شدن کاری در آینده بی پیش از
آیندهی دیگر .

مانند :

یکون قد علم (دانسته خواهد بود) .

طرز ساختن اقسام مضارع :

۱ - مضارع مطلق بطوریکه گفته شد از ماضی مطلق گرفته میشود

۲ - مضارع قریب از مضارع مطلق مشتق شده و با اول آن س اضافه میکنیم .

۳ - مضارع بعید از اضافه نمودن کلمه سوف به ماضی فعل منظور بدست میآید .

۴ - مضارع سابق چنین بدست میآید که اول مضارع مصدر کون را

گرفته و سپس يك كلمه قد جلوی آن می‌آوریم و بعد ماضی فعل منظورا در جلوی آنها قرار می‌دهیم .

افعال ناقصه .

افعال ناقص عبارت از افعالی است که برسر متبدا و خبر درمی‌آیند و مبتدا را مرفوع و خبر را منصوب می‌کنند .

در اینصورت متبدا را اسم فعل ناقص و خبر را خبر فعل ناقص گویند .

افعال ناقص عبارتند از :

صار (گردید) . كان (بود) . لیس (نیست) . ظل (روز بشب آورد)
 بات (شب بروز آورد) . امسی (شام کرد) . اضحی (ظهر کرد) .
 اصبح (صبح کرد) . زال (زایل شد) . برح (زایل شد) . فتی (زایل شد)
 انفك (زایل شد) .

شرط ذال ، برح ، انفك ، فتی اینست که بعد از حروف نفی یا شبه نفی واقع شوند .

افعال مقاربه .

افعال مقاربه عبارت از افعالی است که برسر متبدا و خبر درمی‌آیند و متبدا را مرفوع و خبر را منصوب می‌کنند .

در اینصورت متبدا را اسم فعل مقاربه و خبر را خبر فعل مقاربه گویند .

افعال مقاربه عبارتند از :

عصا (شاید) . كرب (نزدیک است) . كاد (نزدیک است) . اوشك (نزدیک است) .



اعراب .

اعراب اقسام مختلفی دارد که عبارتند از :

اعراب بحر کت . اعراب بحروف . اعراب ظاهری . اعراب تقدیری .

اعراب محلی .

۱ - اعراب بحر کت .

اعراب بحر کت یعنی حرف آخر کلمه حرکتش تغییر میکند و حرکات آن عبارتند از :

نصب . رفع . جر .

۲ - اعراب بحروف .

اعراب بحروف آنست که در اثر ضرورت حرف آخر کلمه تغییر میکند نه حرکت آخر کلمه .

مانند :

اسماء سته که عبارتند از :

فاعل	مفعول	مضاف الیه یا مجرور
هر گاه مرفوع باشد	هر گاه منصوب باشد	هر گاه مجرور باشد
دهان فا	دهان فای	دهان فوی
برادر اخا	برادر اخی	برادر اخی
صاحب ذا	صاحب ذی	صاحب ذی
پدر ابا	پدر ابی	پدر ابی
خویش حا	خویش حی	خویش حی

حم (فامیل زن از طرف شوهر) یکی از اسماء ششگانه است .

۳ - اعراب ظاهری .

اعراب ظاهری آنست که حرکت بتلفظ در آید .

مانند :

قال علی .

۴ - اعراب تقدیری .

اعراب تقدیری آنست که در کلمه ظاهر نباشد و در دو مورد میباشد :

الف : هر اسمی که آخر آن الف مقصوره باشد .

مانند :

جاء موسی .

ب : هر اسی که اضافه شده باشد بیاء متکلم وحده .
مانند :

جاء صدیقی .

ه = اعراب محلی .

اعراب محلی آنست که اسم مبنی باشد و قبول حرکت نکند .
مانند :

جاء هذا . علی الذین .

*

اعراب فعل مضارع .

فعل ماضی و امر مبنی است ولی فعل مضارع معرب است .
در صورتیکه قبل از فعل مضارع عوامل جزم یا نصب نباشد
مرفوع است .

در یکتبان . تکتبان . یکتبون . تکتبون . تکتبین که آنها را مثال
های پنجگانه نامند رفشان بشوت نون آنهاست اگر عوامل نصبی یا جزمی
بر سرشان آید نون آنها حذف میشود .

حروف ناصبه قبل از فعل مضارع میآید و آنرا منصوب میکند و
در مثالهای پنجگانه نون را بعنوان نصبی حذف میکنند و آن چهار است :
۱ - ان (اینکه) که آنرا (ان) مصدریه نیز مینامند .

مانند :

ان یکتب .

۲ - لن (هرگز نه) برای نفی ابد بکار میرود .

مانند :

لن یکتبا . هرگز نمی نویسد .

۳ - کی (برای اینکه) برای تشریح علت میآید .

مانند :

ضربتہ کی یتعلم . - زدم برای اینکه یاد بگیرد .

۴ - اذن (بنا بر این) و آن در جواب میآید .
مانند :

تعلمت المسئلة . مسئله را یاد گرفتم .
اذن تفلح . بنا بر این رستگار میشوی .

در چهار مورد فعل مضارع منصوب میشود و در آن صورت گفته میشود که ان ناصبه مقدر است .

۱ - بعد از لام تعلیل (بمعنی برای اینکه) .
مانند :

ضربنه لیتعلم . زدم برای اینکه یاد بگیرد .
۲ - بعد از حتی (بمعنی تا) .

مانند :

اخر جته حتی يتوب . او را بیرون کردم تا توبه کند .
۳ - بعد از فاء سببیه (بمعنی بسبب اینکه) . مانند :

جودوا فتسودوا . بخشش کنید بسبب اینکه آقا شوید .
۴ - بعد از واو معیه (بمعنی با) . مانند :

لا تاكل السمك و تشرب اللبن شیر را با ماهی نخورید .



مشتقات .

مشتقات هشت قسم است .

۱ - اسم فاعل : آنست که برکننده‌ی کاری دلالت کند .
برای بنای اسم فاعل در ثلاثی مجرد بر وزن فاعل میآید . مانند :

قاتل .

در صورتیکه حرف عله در وسط آن باشد حرف عله بدل به همزه میشود

مانند : قال . قائل . در غیر ثلاثی مجرد از فعل مضارع مشتق میشود بدین ترتیب که حرف مضارعت را حذف کرده و بجای آن م مضموم میگذاریم و ماقبل آخر را مکسور مینمائیم .

مانند :

مستخرج . مستخدم .

۲ - اسم مفعول : آنست که بر کسی یا چیزی که فعل بر او وارد شده دلالت کند .

اسم مفعول در ثلاثی مجرد بر وزن مفعول میآید . مانند : مقتول
در غیر ثلاثی مجرد از فعل مضارع گرفته شده بدین طریق که حرف
مضارعت را میاندازیم و بجای آن م مضموم میگذاریم و ماقبل آخر را
مفتوح میسازیم .

مانند :

مستخرج .

۳ - صفت مشبیهه : آنست که توصیف کننده چیزی باشد بطور
ثبوت ودوام .

در ثلاثی مجرد قاعده ای ندارد و سماعی است و اوزان مشهور آن
بدین قرار است :

صعب (دشوار) : خشن (سخت) . صفر (تهی) . ظاهر (پاك) . غیور
(غیر تمند) . جبان (ترسو) . شجاع (دلیر) . رحیم (مهربان) . در غیر ثلاثی
مجرد بر وزن اسم فاعل از صیغه غیر ثلاثی مجرد میآید .

مانند :

هبین (آشکار) .

هر اسم مفعولیکه دلالت بر ثبوت ودوام کند صفت مشبیهه است .
مانند .

محمود (ستوده) .

۴ - صیغه ی مبالغه : آنستکه بر فزونی صفتی دلالت کند .

در ثلاثی مجرد و غیر ثلاثی مجرد قاعده کلی ندارد و سماعی است و
هر چیزی که دلالت بر فزونی کند صیغه مبالغه است ، اوزان مشهور آن بدین
قرار است .

ضراب (بسیار زنده) . علامه (بسیار داننده) . ثوامه (بسیار
ندامت کننده) .

۵ - اسم تفضیل : آنستکه بر فزونی صفتی بر صفت دیگر دلالت کند .

اسم تفضیل در مذکر بروزن **افعل** و در مؤنث بروزن **فعلی** میآید .
مانند :

اصغر . صغری .

اعظم . عظمی .

۷ و ۶ - اسم زمان . اسم مکان : اسم زمان آنست که بر هنگام وقوع فعل دلالت کند .

اسم مکان آنست که بر محل وقوع فعل دلالت کند .
اسم زمان و مکان در ثلاثی مجرد هر دو بربیک وزن میآیند و عبارتست از :

مفعَل . مفعُل .

مانند :

مسجد . مغرب .

در غیر ثلاثی مجرد بروزن اسم مفعول غیر ثلاثی مجرد میآید .
مانند :

مجتمع (محل اجتماع) .

۸ - اسم آلت : آنست که برابر کار دلالت کند .

دارای سه وزن است :

مفعَل . مفعال . مفعلة .

*

جواز م .

حروف جازم قبل از فعل مضارع میآیند و آنرا مجزوم میکنند .
در حالتیکه دارای **نون** باشد یعنی در مثالهای پنجگانه **نون** را
بعنوان جزمی حذف میکنیم .

در صورتیکه فعل مضارع در آخرش حرف **عله** باشد آن حرف
را بعنوان جزمی حذف میکنیم و حرکت ماقبل را بحال خود میگذاریم .

مانند :

یدعو . لم یدع .

یرمی . لم یرم .

حروف جاذمه چهار است :

۱- لم . برای نفی زمان گذشته میآید یعنی مضارع را ماضی میکند

مانند :

لم یکتب . ننوشت .

۲- لَمَّا . برای نفی فعلی میآید که امید وقوع در آن باشد ، یعنی ماضی نقلی درست میکند .

مانند :

لَمَّا یکتب . هنوز ننوشته است .

۳- ل . برسر مضارع آمده و امر درست میکند .

مانند :

لیضرب . باید بزند .

۴- لا . برای نفی از انجام فعل است یعنی امر منفی درست میکند .

مانند :

لا تضرب . نزن .

*

مرفوعات .

مرفوعات هشت است است که عبارتند از :

۱- فاعل : آن اسمی است که بعد از فعل معلوم درآید و فعل از او

سر بزند .

مانند :

قال علی .

اگر فاعلی مونث بود فعل هم مونث خواهد بود .

اگر فاعل مونث مجازی یا جمع مکسر بود میتوانیم فعل را مونث یا

مذکر بیاوریم .

در صورتیکه فاعل مثنی یا جمع باشد فعل مطابقه نمی کند .
مانند :

قال رجالان . قال رجال .

۲ - نایب فاعل : آن اسمی است که بعد از فعل مجهول در آید و در حقیقت فعل بر آن واقع شده باشد .
مانند :

قتل الخصم .

۳ و ۴ - مبتدا و خبر : مبتدا آن اسمی است که در باره‌ی آن خبر داده شود .

خبر آن کلمه بیست که در باره‌ی مبتدا گفته شده و سخن با آن تمام گردد .

خبر یا مفرد یا جمله یا شبه جمله است .

خبر مفرد یا مشتق است یا جامد :

مشتق مانند : زید عادل .

جامد مانند : زید اسد .

خبر جمله ، یا اسمیه است یا فعلیه :

اسمیه مانند : الظلم مرتعوه و خیم . چراگاه ظلم ناگوار است .

فعلیه مانند : زید ذهب الی البیت . زید بسوی خانه رفت .

خبر در صورتی شبه جمله است که در آن موقع جار و مجرور یا

ظرف باشد .

مانند :

علی فی الدار .

زید عندک .

۵ - خبر حروف مشبیه بالفعل : حروف مشبیه بالفعل قبل از مبتدا

و خبر در می آید و مبتدا را منصوب و خبر را مرفوع می کنند .

مانند :

ان زید عالم .

بعد از حروف مشبیه بالفعل ما افزوده شده در اینصورت آنرا های کافه نامند و عمل نخواهد کرد یعنی هم معنی ندارد و هم عامل نیست .
مانند :

انما زید عالم .

۶ - اسم افعال ناقصه : افعال ناقصه قبل از مبتدا و خبر در میآیند و مبتدا را مرفوع و خبر را منصوب میکنند .

مبتدا را اسم فعل ناقص و خبر را خبر فعل ناقص گویند .

۷ - اسم افعال مقاربه : افعال مقاربه قبل از مبتدا و خبر در آمده مبتدا را مرفوع و خبر را منصوب میکنند .

مبتدا را اسم فعل مقاربه و خبر را خبر فعل مقاربه نامند .

مانند :

عصا زید^۱ یذهب^۲ .

۸ - خبر لای نفی جنس : لای نفی جنس بر سر مبتدا و خبر میآید و مبتدا را منصوب و خبر را مرفوع میکنند ولی شرطی دارد که باید مبتدا نکره باشد .

مانند :

لارجل افضل^۱ منک^۲ .

*

منصوبات .

منصوبات هشت است که عبارتند از :

۱ - مفعول به : اسمی است که فعل بر آن واقع شود .

مانند :

ضربت زیدا .

۲ - مفعول مطلق : آن مصدری است که از نوع عامل خود بوده

و برای سه منظور آورده میشود .

الف - برای تاکید . مانند : ضربت ضربت^۱ .

ب - برای بیان نوع . مانند : جلست جلوس الامیر .

- ج- برای بیان عدد. مانند: رأیته اربع مرآت.
- ۳- مفعول له: آن مصدری است که فعل بر آن واقع شود.
مانند:
مت اکراماً.
- ۴- مفعول فیه: مفعول فیه آن ظرف ایزمان یا مکانی است که فعل در آن واقع شود.
مانند:
ذهبت یوم الجمعة.
جلست امام المعلم.
- ۵- مفعول منه: آن اسمی است که بعد از، و او معیه در آید و نشان دهد که فعل بهمراهی آن انجام شده است.
مانند:
سرت وزیداً. با زید گردش کردم.
۶- حال: آنست که بیان چگونگی فاعل یا مفعول را بکنند.
مانند:
جاء زیداً راكباً.
رأیت علی باکیاً.
- ۷- مستثنی: آن اسمی است که بعد از، الا یا کلماتیکه شبیه بآن است در آید.
مانند:
جاء القوم الا محمد.
۸- تمیز: آنست که برای روشن کردن اسم مبهمی در آید.
مانند:
اشتریت مثقالاً زهبا.

*

حالات اسم.

اسم پنج حالت دارد که عبارتند از:

۱ - مضاف ومضاف الیه : اضافه یعنی نسبت دادن اسمی با اسم دیگر .
مانند :

کتاب خلیل .

۲ - تمیز : اسمی است که بعد از اسم یا جمله‌ی مبهمی واقع میشود تا مقصود از آن مبهم را تعیین نماید .
مانند :

اشتریت زراعاً حریراً .

گاهی جمله خود مبهم است و احتیاج بتمیز دارد .
مانند :

انت اقوی منی جسماً .

۳ - منادی : اسمی است که بعد از یکی از حروف ندا واقع شود .
معروفترین حرف ندا، یا است ، اگر در اول منادی حرف ال باشد بر حرف ندا یعنی بعد از آن، ایها اضافه میشود .
مانند :

یا ایها الناس .

حروف ندا شش است :

۱ . ای (ندا به نزدیک) . ای . هیا (ندا به دور) . یا . وای (یا ، برای دور و نزدیک . وای ، برای درینج) .

۴ - حال : اسمی است که دلالت کند بر حالت فاعل یا مفعول هنگام وقوع فعل .
مانند :

تکلمت واقفاً .

۵ - مستثنی : اسمی است که بعد از یکی از حروف استثناء واقع شود و از حکمی استثناء شود .
مانند :

خرج الطلاب الا فوداً .

حروف استثناء عبارتند از :

۱۰ لا . حاشا . عدا . خلا . سوی . غیر .

*

توابع .

توابع آن کلماتیست که با متبوع خود از لحاظ اعراب مطابقت میکنند .

توابع پنج نوع است :

۱ - **صفت** : آنست که برای بیان و روشن کردن موصوف میآید .
مانند :

جاء الرجل العالم .

۲ - **عطف** . آنست که به وسیله حروف عاطفه مابعد را بماقبل ارتباط دهد .
مانند :

جاء علی و خالد .

حروف چنین است :

و . ثمّ (سپس) . ف (پس) . اوّ (یا) . بل (بلکه) .

۳ - **تاکید** : آنست که برای رفع اشتباه درآید .
مانند :

جاء السلطان نفسه .

تاکید بر دو قسم است : **لفظی** . **معنوی** .

اول - تاکید لفظی آنست که لفظ تکرار شود .
مانند :

انت صادق صادق .

دوم - تاکید معنوی آنست که یکی از اسماء زیر را دارا باشد .
آن کلمات عبارتند از :

نفس (خود شخص) . تین (خود) . کل (همه) . جمیع (همه) .

عامه (همه) . کلا (هر دو - مذکر) . کلتا (هر دو - مؤنث) .

۴ - بدل : تابعی است که یا عین متبوع خود باشد یا جزئی از آن و
و یا از چیزهایی مربوط بآن .

در اینصورت سه نوع است .

اول - بدل مطابق . بدل اگر عین متبوع خود باشد بدل مطابق است .
مانند :

واضع النحو الامام علی .

دوم - بدل جزء از کل . بدل اگر جزئی از متبوع خود باشد بدل
جزء از کل نامیده میشود .

مانند :

قراءت الكتاب نصفه .

سوم - بدل اشتمال . بدل اگر از چیزهایی مربوط بمتبوع خود
باشد بدل اشتمال است .

مانند :

اعجبني يوسف ثوبه .

۵ - عطف بیان : تابعی است که مقصود متبوع خود را بیان نماید .
از قبیل اسمائیکه بعد از اسم اشاره واقع میشوند .

مانند :

اعرف هذه المعلم .



بحث حروف

حروف را از نظر معنی و تأثیر در کلمات بچندین نوع تقسیم کرده اند .
انواع مهم حروف عبارتند از :

۱ - حروف نافیة

بودن چیزی را مثبت و نبودن چیزی را منفی گویند .

حروف نافیة شش است :

لا . ان (هر سه بمعنی نه) که تنها بر سر ماضی و مضارع میآید .

لَن (هرگز نه) . لَمَّا (نه) . لَمْ (هنوز نه) که تنها بر سر فعل مضارع درمیآید .

۲ - حروف مشبیه بالفعل .

متبدا را منصوب و خبر را مرفوع میسازند .

عبارتند از :

انَّ (همانا) . انَّ (اینکه) . كَانَّ (مانند) . لَمَّ (ای کاش) . لَكِن (ولی) .

لعل (شاید) .

۳ - حروف جر یا جارّ .

بر سر اسم میآیند و آنرا مجرور میکنند .

عبارتند از :

باء و تاء و واو و کاف و لام و منذ (از)، مُذ و خَلا .

رُب (ای بسا) حاشا (جز) . مِنْ (از) الی (بسوی) فی (در) ان

علی (بر) حتی (تا) عدا (جز) .

۴ - حروف عله .

عبارتند از :

حرف عله سه بودای طلبه و او و یاء و الف منقلبه .

۵ - حروف جازم .

بر سر مضارع میآیند و آنرا مجزوم میسازند .

عبارتند از :

لا (نه) . لَمْ (نه) . ل (باید) . لَمَّا (هنوز نه) .

۶ - حروف ناصبه .

بر سر مضارع میآیند و آنرا منصوب میسازند .

عبارتند از :

انَّ (که) . لَن (هرگز نه) . اِذِن (در این صورت) . كَمِي (تا اینکه) .

۷ - حروف شرط .

شرط را میرساند .

عبارتند از :

ان (اگر) . اذما (اگر) . لو (اگر) . اما (اما) .

۸ - حروف عطف .

کلمه‌ی را بکلمه‌ی دیگر یا جمله‌ی را بجمله‌ی دیگر ربط میدهند .

عبارتند از :

و . ثم (سپس) . ف (پس) . او (یا) . بل (بلکه) . ام (یا) . اما

(یا) . لکن (ولی) .

جدول حروف

حروف عطف	حروف ندا	حروف استفهام
و = و	ای = ای	أ = آیا
ثم = سپس	ای = ای	هل = آیا
ف = پس	ایا = ای	حروف تنبیه
او° = یا	هیا = ای	آلا = مان
بل = بلکه	یا = ای	آما = مان
ام = یا	حروف جواب	حروف استثناء
اما = یا	ای = بلی = آری	آلا = مگر
لکن = ولی	بلی' = بلی = آری	حاشا = جز
حروف تحقیق	نعم = بلی = آری	حروف قسم
قد = بتحقیق . گاهی	حروف تحضیض	و = سوگند به
حروف ابتدا و تاکید	لولا = چرانه . اگر نه	
ل = هر آینه	لوما = چرانه . اگر نه	

☆

جملات .

جمله بردو قسم است :

انشائیة . خبریة .

۱- جمله‌ی انشائیة جمله بیست که کسی از دیگری چیزی طلب کند.
مانند :

آن کتاب را بمن بده .

۲- جمله‌ی خبریه جمله بیست که کسی از چیزی خبر دهد .
مانند :

علی آمد .

جمله‌ی خبریه بر دو قسم است : فعلیه . اسمیه .

اول - جمله فعلیه جمله بیست که با فعل شروع شود .
مانند :

جاء علی .

دوم- جمله اسمیه جمله بیست که با اسم شروع شود .
مانند :

الله اکبر .

IV

درباره‌ی انشاء

*

در این بخش درباره‌ی مطالب اساسی زیر گفتگو میشود .

- ۱ - فن انشاء .
- ۲ - صفات طبیعی نویسنده .
- ۳ - کار نویسنده .
- ۴ - سبکهای ادبی .

*

فن انشاء

قبل از فراگرفتن هر علم باید سه موضوع اصلی مربوط بآن علم را در نظر گرفت .

- ۱ - تعریف آن علم برای تمیز آن از سایر علوم .
- ۲ - موضوع آن علم برای دریافتن پایه‌ها و بنیان آن .
- ۳ - فایده آن علم برای درک میزان تأثیر آن در زندگی خود و دانستن اینکه آن علم بچه کار میآید .

تعریف انشاء .

انشاء در لغت دارای معانی بسیاری است که چند نمونه از آن ذیلا میآید .

- ۱ - وضع کردن .
- ۲ - قرار دادن .

۳ - بارور شدن .

۴ - برافراشتن .

۵ - آغاز و ایجاد کردن .

و معنی اصلی و متداول و مورد نظر همان پنجمی است .

پس در تعریف انشاء میتوانیم بگوئیم که :

انشاء عبارتست از آغاز کردن و ایجاد معانی، بوسیله‌ی کلمات و عبارات متناسب .

معادل اروپائی لفظ انشاء، کلمه‌ی Composition است .

بدین ترتیب به نویسنده یا مؤلف یا مصنف کتاب لفظ Composer اطلاق

میشود .

معادل فارسی انشاء لفظ دبیری است .

دبیری است از پیشه‌ها ارجمند

وزاو مرد افکنده گردد بلند



دبیری بیاموز فرزندی را

که هستی بود خویش و پیوند را

عده‌ی کلمه‌ی دبیر را بکسی اطلاق میکنند که منظور دیگران را

بنویسد و عقاید و احساسات و عواطف خود را در آن دخالت ندهد، مانند منشیان

در بارهای سلاطین گذشته و نامه‌نویسان فعلی .

با توجه بمعنای اصلی انشاء، تفاوت آن با نامه‌نویسی و نوشتن منظور

دیگران آشکار میشود .

آنچه مسلم است اینست که نوشتن منظور و گفتار دیگران انشاء نام

ندارد بلکه کتابت است و تفاوت بین این دو امر در تمام زبانهای زنده دنیا

مشهود است .

چنانکه در زبان انگلیسی واژه Write را بمعنی مطلق نوشتن و

Composition را بمعنی انشاء بکار میبرند و بکسی که منظور دیگران را

مینویسد و یا گفتار اشخاص را ثبت میکند و بطور کلی از خودش چیزی نمینویسد

Writer میگویند

در زبان فرانسه بجای واژه Write واژه Ecrire را بکار میبرند و معادل کلمه‌ی انشاء در زبان فرانسه همان واژه Composition است .

در زبان عربی واژه کتابت را بمعنی نوشتن مطلق و واژه انشاء را بمعنی ایجاد و شروع معانی و کلمات بکار میبرند .

عده‌ی بغلط نگارش را معادل انشاء گرفته‌اند ، در صورتیکه این اشتباه بزرگی است زیرا نگارش بمعنی نقش کردن است و در نقاشی بیشتر بکار میآید تا در ایجاد معانی و عبارات .

در زبان فارسی بجای کلمه‌ی انشاء و معادل آن دبیری ، میتوانیم کلمه نویسنده‌گی را بکار ببریم زیرا معنی عام و متداولی را داراست .

با توجه بنکات بالا میتوانیم تعریف بهتر و جامعتری برای انشاء بیاوریم و در اینصورت در تعریف انشاء لازم است چند نکته زیر رعایت شود .

۱ - ترکیب و تنظیم کلمات .

۲ - بیان احساس و عواطف شخصی .

۳ - ایجاد معانی .

بنابراین تعریفی را که من برای انشاء وضع میکنم چنین است .

انشاء عبارتست از بیان احساسات و عواطف شخصی و ایجاد

معانی بوسیله‌ی کلمات متناسب .

موضوع انشاء .

موضوع هر علمی عبارتست از آن رشته‌ی مطابقی که آن علم درباره‌ی صفات ذاتی و مشخصات آنها بحث میکند .

چنانکه موضوع منطق ، معلومات تصویری (معرف) و معلومات تصدیقه (حجت) است .

و موضوع حساب عدد است .

و نیز موضوع انشاء کلمات و عبارات متناسب و یا بطور کلی سخن است ، بدین معنی که انشاء از صفات ذاتی و مشخصات سخن و چگونگی خاصیت آن در تجسم معانی بحث میکند .

بمقیده‌ی بسیاری از دانشمندان ، اختلاف علوم مربوط بموضوعهای

آنها است .

فایده‌ی انشاء .

فایده‌ی هر علم بستگی بمیزان تأثیر آن علم در پیشرفت و تکامل زندگی بشری و هدایت بسوی خوبیه‌ها و برتری‌ها دارد .

چنانکه فایده‌ی روانشناسی خوشستن شناسی و زدودن زشتی‌ها و ناراحتی‌ها از روان است و فایده‌ی منطق جداساختن اندیشه‌ی درست از نادرست است و فایده‌ی حساب نظم امور زندگی و محاسباتی است .

و نیز فایده انشاء در تفهیم و تفهم و انتشار افکار و عقاید و احساسات و عواطف است ، زیرا چنانکه میدانیم زندگی تاریخی بشر از آن زمانی آغاز میگردد که خط اختراع گردید و بدانوسیله بشر توانست آنچه را که بر او گذشته بود بر سنگها و سپس بر پوستها و بعد بر کاغذ بنویسد و یا نقش کند . دانشهای گذشته پایه و بنیان دانشهای امروزی را تشکیل میدهند و این نوشتن افکار و احساسات و عقاید بود که کلید دانش گذشته بشری را بدست ما داد و ما نیز بهمین وسیله بدست آیندگان میدهیم .



صفات طبیعی نویسنده

يك نویسنده علاوه بر مطالعات فراوان در علوم مختلف و دارا بودن ذوق و استعداد کافی و حساسیت بسیار ، لازم است از چند صفت طبیعی دیگر نیز بهره‌مند باشد .

این صفات لازمی وجود يك نویسنده است ، زیرا بدون دارا بودن آنها آثار زیننده و باارزشی ایجاد نخواهد نمود ، یعنی قادر نخواهد بود که مخترع و ابداع کننده باشد و در شمار هنرمندان قرار گیرد
این صفات عبارتند از :

حافظه . تخیل . دقت . استدلال



حافظه

حافظه یکی از مبانی شخصیت هر فرد است و نیروی نگاهداری تأثرات گذشته و یادآورنده‌ی آن تأثرات است .

انسان اگر دارای حافظه نباشد خود را نخواهد شناخت و تا زمانیکه بشر خویشتن را نشناسد فاقد شخصیت خواهد بود .

چون حیوانات دارای این نیرو نیستند ، یعنی قدرت یادآوری تأثرات گذشته را ندارند بی شخصیت هستند .

حافظه در اشخاص دارای درجات متفاوت است ، بدین معنی که حافظه چشم يك نقاش بیش از حافظه چشم يك موسیقیدان است و بعکس حافظه گوش يك موسیقیدان بمراتب بیش از حافظه گوش يك نقاش است .
حافظه چهارمرحله اساسی دارد :

حفظ . تذکر . بازشناسی . جایگزینی .

۱ - حفظ عملی است ذهنی که در نتیجه آن خاطرات گذشته باز میگرددند .

باید بدانیم که حافظه بدون ادراك حسی ممکن نیست ، در اینصورت ابتدا مطلبی را بكمك یکی از حواس درك میکنیم ، این مرحله **فراگیری** است ، سپس آن مطلب را بخاطر میسپارم که مرحله **حفظ** یا **بیاد سپردن** است و نتیجه آن بازگشت خاطرات گذشته است .

۲- تذکر عبارت از بیاد آوردن خاطرات گذشته است

گاهی اتفاق میافتد که بنا برعللی از مطلبی که فرا گرفته ایم غفلت مینمائیم ولی زمانی یکباره بسبب ضرورت آن مطلب را بیاد میآوریم ، این مرحله **تذکر** یا **یادآوری** است .

۳ - بازشناسی دریافتن این مطلب است که موضوع بیاد آمده جدید نیست بلکه مربوط بادراك گذشته است .
بازشناسی سه قسم است :

حسی و عملی .

الف . بازشناسی حسی مانند :

دریافتن اینکه آن آهنگ را شنیده ایم یا آن منظره را دیده ایم .

ب : بازشناسی عملی مانند :

دانایی براستعمال انواع وسایل زندگی .

۴ - جایگزینی دانستن خاطره گذشته و موقعیت زمانی و مکانی آن خاطره است . مثلا دانستن اینکه فلان شخص را چه زمانی و کجا ملاقات

کرده‌ایم ، و یا اینکه بدانیم در فلان زمان به بیماری آبله مبتلا شده‌ایم ، جایگزینی است .

حافظه کسی نیرومند است که این مرحله را بیاد آورد
قوانین حافظه .

قوانین نیرومندی حافظه عبارتند از :

تکرار . دقت . شدت تأثیر .

۱ - منظور از تکرار بررسی يك مطلب است بدفعات ، با مراعات فاصله‌ی زمانی .

مانند اینکه يك کتاب را چندبار مطالعه نمائیم .

۲ - دقت عبارتست از توجه ذهن بچیزی وغفلت موقتی از چیزهای دیگر .

موضوعاتی که دقت مارا جلب کند از یاد ما نخواهد رفت .

۳ - شدت تأثیر عبارت از اثر شدید يك موضوع است در ذهن .

مانند : شکستی که در زندگی نصیبمان می‌کردد و یا پیروزی بزرگی که بدان نایل میشویم .

خواص حافظه .

حافظه دارای خواص زیر است .

سهولت . استحکام . چابکی . دقت .

۱ - منظور از سهولت ، نیروی حافظه است برای پذیرش موضوعها .

۲ - استحکام عبارت از قدرت حافظه است در نگاهداری قضایای پذیرفته شده .

۳ - چابکی عبارتست از آمادگی حافظه در باز نمودن یادگارها و قضایای بررسی شده .

۴ - دقت عبارت از نیروی حافظه است در ایجاد یادگارها در روح بطور دقیق و صحیح .

بیماری حافظه .

فراموشی بیماری حافظه است .

در اینکه فراموشی بیماری حافظه است یا از خواص آن، اختلافی بین روانشناسان موجود است .

عده‌ی فراموشی را از خواص حافظه میدانند و اینطور بیان مینمایند که حافظه برای اینکه یکدسته از قضایای یادگاری گذشته را روشنتر ایجاد نماید یکدسته دیگر را فراموش میکند و اگر دسته اول را فراموش ننماید ایجاد دسته دوم مشکل خواهد گردید .

فراموشی گاهی ارادی و زمانی غیر ارادی است .

در فراموشی ارادی شخص از روی اراده میخواهد قضیه‌ی بی‌را فراموش کند ، این میل بیشتر در موضوعهای نامطبوع و ناگوار زیاد است .
فریود عقیده دارد که شخص قضایای نامطبوع را زودتر فراموش میکند .

فراموشی غیر ارادی بر سه قسم است .

موقتی . تدریجی . کلی .

۱ - فراموشی موقتی دارای مدت کوتاهی است .

گاهی اتفاق میافتد که شخصی مطلب یا نامی را فراموش میکند ولی پس از مدت کمی دوباره بیاد میآورد ، این فراموشی موقتی است
۲ - بطور کلی استحکام ارتباط میان دو قضیه که همان حفظ باشد ،
بمورزمان کمتر میشود و مطلبی اندک اندک فراموش میشود این فراموشی
تدریجی است .

۳ - فراموشی ممکن است اندکی عمیقتر باشد، یعنی يك قضیه بهیچوجه در ذهن ظاهر نگردد ، این فراموشی کلی است .

فیزیولوژی حافظه .

هنگام یادگیری و یادآوری قضایا، جریان خون در مغز بیشتر میشود یعنی انرژی بیشتری بمصرف میرسد ، ترمیم این انرژی از دست رفته با مواد غذایی میسر است

عواملی مانند خستگی و کرسنگی که مانع ترمیم این انرژی از دست رفته میشود موجب ضعف حافظه میگردد

حافظه‌ی نویسنده .

حافظه‌ی نویسنده اولاً باید دارای خاصیت **سهولت** باشد، یعنی موضوعها و قضایا را با آسانی پذیرد .

ثانیاً حافظه‌ی نویسنده باید دارای خاصیت **استحکام** باشد، یعنی قضایای پذیرفته شده را با آسانی از کف ندهد بلکه بخوبی نگاهداری نماید.

ثالثاً حافظه‌ی نویسنده باید دارای **چابکی** باشد، یعنی برای باز نمودن قضایای بررسی شده آمادگی داشته باشد .

رابعاً حافظه‌ی نویسنده باید دقیق باشد، یعنی یادگاریها و قضایا را بطور دقیق و صحیح در روح ایجاد نماید .

نویسنده برای تقویت حافظه‌ی خویش باید قوانین حافظه را کاملاً مراعات نماید و قوانین مزبور را برای حصول نتیجه منظور بکار بندد .



تخیل

تخیل نیز از مبانی شخصیت هر فرد است و عبارت از نیروییست که در بر تو آن ذهن خاطرات گذشته را زنده مینماید .

تخیل ماهیه‌ی زندگی است، هر کس درون مغز خویش آرزوها و خواسته‌های بیشماری دارد که شاید اگر عمر نوح پیامبر بدو ارزانی شود باز برای رسیدن بآن خواسته‌ها کافی نباشد و از طرف دیگر بشر بامیدزنده است، این کوششها، این فداکاریها، این خدمات ذیقیمت بمالم بشریت، همگی سرچشمه‌ی اصلیش حس برتری جوئی اخلاقی بشر است. ولی اینها بشر را قانع نمیسازد و چون خود را در مقابل جهان خارج ناتوانتر از آن می بیند که سراسر جهان را عرصه‌ی تاخت و تاز قرار دهد، بدنیای درونی خود پناه میبرد و در آن جهان میتازد و پیش میرود، چون فرمانروای مطلق آن

جهان کسی جز او نیست خود را آزادمی بیند و این آزادی بدو نیرو میبخشد و دنیائی میسازد که بهشت موعود خواهد بود ، رنجها را فراموش میکند ، خوشیها را بیاد میآورد ، جز لذت و موفقیت و خوشی هیچ چیز دیگری را بآن جهان راه نمیدهد ، در نتیجه مست باده‌ی عشق میگردد ، عشق بزنگی ، امید بآینده ، کوشش در راه رسیدن به هدف ، بدینترتیب از جهان درونی بدنای خارج روی میآورد و با ایمان محکم و روح قوی برای نیل بآرمان و آرزوی خود که طرح آنرا در جهان درونی خود ریخته است کوشش میکند و این تلاش ثمربخش ، هم برای خود او و هم برای اجتماع او پرفایده است زیرا او چشم بنقطه‌ی بی دارد که نیروی درونی او بنام **تخیل** او را متوجه ساخته و آن نقطه آمال و آرزوهای اوست .

نویسنده باید دارای نیروی تخیل غنی باشد و با شناوری در جهان درونی ، دنیای هستی را غرق در زیبایی و صفا کند .

همچنانکه این قطعه شاعرانه لامارتین تجربیات ما را نسبت بعالم هستی دگرگون میسازد و با نیروی تخیل خویش حتی سنگهای بیجان را روح میبخشد و ما را بدنای میبرد که همه چیز آن زیباست .

» از اینقرار ، ما که در میان این ظلمت جاودانی بی آنکه قدمی باز پس گذاریم پیوسته بسوی سواحل تازه‌ی درحرکتیم آیا هرگز نخواهیم توانست در روی این اقیانوس بیکران زمان حتی یکروز لنگر اندازیم و توقف کنیم ؟

ای دریاچه ؟ هنوز سال گردش خود را پایان نرسانیده‌است و اکنون مرا بنگر که آمده‌ام تا بتنهائی در نزدیکی امواج عزیزی که او آرزوی بازدید آنها را بدنای دیگر برد ، بروی تخته‌سنگی که بارها بر روی آن نشسته‌اش دیده‌ی جای گیرم .

آرروز نیز توهمینگونه در زیر تخته سنگهای عظیم میخروشیدی ، آزمان نیز بهمینسان امواج خود را بر سینه‌ی آنان میسائیدی ، آنوقت نیز چون امروز موجهای کف آلوده‌ی خویش را بر پاهای نازنین او نثار می‌کردی !

بیاد داری ، يك شب من واو بآرامی در روی آبهای تو پارومیزدیم

در زیر آسمان و در روی آب هیچ صدائی بجز زمزمه‌ی باروی قایق رانان که امواج دلپذیرت را برهم میزد شنیده نمیشد .
 ناگهان انعکاس آهنگی که از نزدیک ساحل برمیخاست امواج ترا بسوی خویش متوجه ساخت و آوائی که نزد من بسی عزیز است چنین گفت:
 ای زمان ! از گردش بایست ، وای ساعات وصال از گذشت بمانید ،
 بگذارید لختی چند با سودگی لذات شیرین ترین روزهای عمر خویش
 را بچشم !

بیچارگانی که پیوسته آرزوی مرگ میبرند فراوانند ، بروید و بر
 آنان بگذرید و ایام محنتشانرا زودتر بیابان رسانید ، بروید و دمی نیک-
 بختانرا فراموش کنید .

ولی افسوس که بیهوده از عمر فرصت میطلبیم ، زیرا دورزمان از
 دست من فرار میکنند و میگریزد . به شب میگویم : اندکی آهسته تر بگذر
 و سپیده‌ی بامدادی برای محو آن سر از پشت افق بدر میکند .
 پس بیایید یکدیگر را دوست بداریم و شادمان باشیم ، زیرا نه برای
 دریای زمان کناره‌یست و نه برای انسان مغروق پناهگاهی ؛ همه چیز
 میگذرد و ما را با سرعت بسمت وادی عدم میکشاند . ای روزگار حسود ؛
 آیا ممکن است که دقایق مستی و خرمی که در آنها فرشته عشق بکام ما
 باده‌ی سعادت فرو میریزد ، با همان آرامش روزهای تیره بختی از چنگ
 ما بگریزند ؟

آیا هرگز نخواهیم توانست از این ایام پر سعادت لافل اثری در
 نزد خود نگاهداریم ؟

آیا این روزگار خوشی برای همیشه ناپدید میگردد و این دوران
 شادمانی برای ابد نابود میشود ؟

آیا این زمانه‌ی بی‌که روزی اینهمه را بامداد و روزی نیز با ز پس
 گرفت دیگر باره آنها را بما اعطا نخواهد کرد .

ای ابدیت ! ای نیستی ! ای گذشته ! ای گردابهای بی‌پایان !

با این روزهای پایبی که در کام خود فرو میرید چه میکنید ؟

آخر سخن بگوئید ! آیا این لذات بیمانند را که بدین بیرحمی از بر ما

میربائید روزی بما پس خواهید داد ؟

ای دریاچه ! ای صخره‌های خاموش ! ای غارها ! ای جنگلهای تاریک که روزگار باشما سرمهر دارد و پس از گذشتن ایام پیری دیگر بساره شمارا جوانی میبخشد ! ای طبیعت زیبا ! از این شب لااقل یادگاری دردل نگاهدارید .

ای دریاچه ! بگذار که در آرامش و درخشم تو ، درتپه‌های خندان سواحل تو و در میان شاخ و برگ کاجهای سیاه تو ، و دردل تخته سنگهای دره‌می که بر روی امواج خروشان ت سایه افکنده‌اند این خاطره‌ی محبوب باقی ماند .

بگذار که دردل نسیم فرح بخشی که می‌لرزد و می‌گذرد ، در میان زمزمه‌ی امواج لاجوردین تو که بساحل برمیخورد و باز می‌گردد ، در نور سیمین ماه که سطح ترا نقره‌گون میکند ، این یادگار زیبا جای داشته باشد .

بگذار تاناله‌ی باد ، زمزمه‌ی نی ، عطر دلایز هوای تو ، و هر آنچه که میتوان شنید و دید و بوئید ، بگویند : **آن دو همدیگر را دوست داشتند !**

این نغمه‌ی روح پرور لامارتین که در پناه نیروی تخیل ، طبیعت بیجان را جان بخشیده و دنیائی از زیبایی بوجد آورده است ، میتواند نمونه‌ی خوبی باشد .

تخیل بردو قسم است :

حضورى . اختراعى

۱- تخیل حضورى با حافظه چندان تفاوتی ندارد ، اگر تخیل مربوط به خاطرات گذشته باشد حافظه نام دارد .

بیاد می‌آوریم بهار گذشته را که هم گام با محبوب خویش بکوه و صحرا پناه بردیم و دور از نظر دیگران و همهمه‌ی مردمان ، در کنار هم خوش بودیم .

اگر زمان را از یاد بریم و بنده‌ایم که هم اکنون در کنار او هستیم و در کنار خود جایش داده‌ایم ، چنین تخیلی را **حضورى** نامند .

۲- تخیل اختراعی پایه و بنای افکار و شاهکارهای بزرگ هنری و علمی است ، منشاء اختراعات و آثار گرانبھائی چون شاهنامه ، بینوایان ، رومئو ژولیت و غیره همان تخیل اختراعی نیرومند ایجادکنندگان آنهاست
تخیل اختراعی دوکار انجام میدهند :

تفصیل . ترکیب .

هنگام تفصیل اجزاء را انتخاب میکند و سپس این اجزاء را ترکیب میکند و شکل نوظهوری میسازد .

تخیل اختراعی دارای شرایطی است که بدون در نظر داشتن آن شرایط امکان پذیر نیست .

شرایط تخیل اختراعی عبارتند از :

۱- عناصر اولیه .

۲- قدرت تخیل و ترکیب عناصر

۳- قصد و غرض از تخیل .

از این نظر است که تخیل دوفرد همانند هم نیست زیرا شرایط تخیل در هر یک از افراد متفاوتی دارد .

*

دقت

دقت توجه ذهن است بچیزی و غفلت موقتی از چیزهای دیگر
دقت اگر ادامه یابد مراقبت است و اگر بیشتر ادامه پیدا کند تعمق
نامیده میشود .

دکتر ارانی میگوید :

«حالت مخصوص روح با احساسات مخصوص برای درک واضح و آشکار تأثیرات خارجی را توجه روح نامند .
یعنی روح از تمام دنیای وسیع خارج ، فقط يك قسمت محدود و معین كوچك را میتواند با کمال وضوح و روشنی درك کند

برای وضوح مطلب میتوانیم توجه روح را بامیدان هرئی بوسیله چشم مقایسه نماییم ، در اینجا نیز مانند چشم ، يك میدان و سیع برای روح موجود است ، ولی روح فقط يك نقطه را آشکار میبیند و بقیه که نیز قابل رویت دقیق است ، بحال غیر واضح در اطراف آن باقی میماند .
میدان و نقطه معین توجه را میدان و نقطه رویت باطنی نیز مینامند»
گاهی منشأ دقت جلب نفع و دفع ضرر است ، در اینصورت آن را **دقت ارادی** گویند، و زمانی منشأ آن عوامل خارجی است که آنرا **دقت غیر-ارادی** نامند .

هر گاه بوقایع خارجی توجه نمائیم دقت ما **دقت حسی** است، و اگر در پیرامون اندیشه و عقیده خویش درباره‌ی موضوع علمی دقت نمائیم دقت ما **دقت فکری** است .

دقت دارای دو حد **عالی و پست** است .

در حد **عالی** ذهن متوجه يك امر است، لیکن در حد **پست** ذهن پریشان و در يك لحظه بموضوعهای گوناگونی متوجه است .

خواص دقت

دقت دارای چهار خاصیت مهم است که عبارتند از:

- ۱- **تازگی** و بعبارت دیگر **ککش تجدد**، یعنی هر چیز تازه دقت را بیشتر بخود جلب مینماید و قضایای کهنه را بکنار میزند .
 - ۲- **جستجو** و آن اینست که دقت در اطراف هر قضیه آنقدر جستجو مینماید تا رابطه‌ی آنرا با روح درک کند، پس از درک این رابطه تا اندازه‌یی از جالب بودن آن قضیه کاسته میشود .
 - ۳- **تغییر و تحرك** و آن اینست که دقت نسبت به يك قضیه همواره ثابت نیست ، بلکه از يك نقطه به نقطه‌ی دیگر جلب میگردد .
 - ۴- **پایداری هنگام هشیاری**، یعنی تا زمانی که روح هشیار است مرتباً متوجه يك نقطه است .
- مثلاً هنگامیکه در مجلس انسی بخواننده آواز توجه نداریم ، باز در فکر خود آن قضیه را مورد توجه قرار میدهیم .
هنگامیکه بچیزی دقیق مشویم نکاتی در آن مشاهده مینمائیم که

با دیدن سطحی آن چیز درک نمی نمودیم .

دقت نویسنده

نویسنده باید دقیق و هشیار باشد ، با توجه بموضوعهای مختلف نقاط تاریک و روشن آنها را درک نماید .

پدیده های طبیعی و اجتماعی را همگان می بینند ، لیکن نویسنده با دقت و توجه کافی خویش نکاتی در آنها مشاهده میکند که دیگران قادر بدرک آنها نیستند و آن نکات راه را برای بازیابی و اندیشه های انتقادی خویش در میان مردم گسترش میدهد و با اجتماع خویش سود میرساند .

بقول حجازی :

یکی دنیا را میگردد و توشه بی نمیگیرد ، دیگری از گردش کوی و برزن یکدنیا گفتنی میآورد ، چه آن یکی ندیده و نفهمیده گذشته ، و این برای دیدن و فهمیدن نگاه کرده و شنیده است .



استدلال

استدلال عبارت است از کوشش برای رسیدن بحکم مجهول بوسیله ترکیب چند حکم معلوم از روی اسلوب معین .

بعبارت دیگر استدلال عبارتست از پی بردن بآنچه که نمیدانیم بوسیله آنچه که میدانیم .

استدلال آخرین و مهمترین عمل ذکاء است .

زیرا انسان بوسیله چند حکم معلوم يك حکم مجهول را کشف مینماید و یا اینکه صحت مجهول کشف شده را ثابت مینماید و بدینوسیله انسان قضایا را پیش بینی مینماید و پیش بینی درست ، آخرین نیروی روح است .

دکتر ارنی میگوید :

«استدلال آخرین حد عمل ذکاء است ، بدین معنی که روح عوامل خارجی را بشکل تأثرات دریافت میکند ، عوامل داخلی درونی تجسمات تولید مینماید ، حالات شعور ، توجه ، حافظه ، تکرار بتأثیر عوامل خارجی و داخلی مزبور وضع و ترتیب مخصوصی میدهد ، یعنی روح بجهت دریافت عوامل ، حالت خاصی اختیار میکند ، پس از تأثیر عوامل مزبور ، روح

تصرفاتی میکنند صور مشكله محیط‌رادرک میکند .

مابین فکر و صور مزبور ارتباط بوجود می‌آورد ، صور را از هم تشخیص و مفهوم آنها را تعمیم میدهد ، از مفهومات برای وی سلسله افکار تشکیل میشود .

از تعیین رابطه مابین اجزاء سلسله افکار حکم و قضاوت میکنند و بدین ترتیب جمله درست میشود ، حال اگر چند جمله و حکم را با اسلوب منظم با هم ترکیب نموده و از آنها نتیجه بگیریم و یا اینکه نتیجه را که قبلاً بدست آورده‌ایم نشان دهیم و ثابت کنیم ، این امر را استدلال مینامند .

استدلال بر سه گونه است :

تمثیل - استقراء - قیاس .

۱- تمثیل یا مثال عبارتست از پی بردن از حال يك جزئی بحال جزئی دیگر بنا بر معنی مشترکی که میان آنها است .

تمثیل بردو گونه است .

الف - تمثیل قطعی آنستکه دوجزئی کاملاً باهم شبیه باشند .

ب - تمثیل غیر قطعی آنستکه وجه تشابه دوجزئی کاملاً شناخته نشده باشد .

۲- استقراء یا تتبع و کنجکاوی ، عبارتست از پی بردن بر حال کلی بسبب مطالعه در جزئیات .

استقراء بردو گونه است :

الف - استقراء تام یا کنجکاوی کامل آنستکه پس از بررسی در اطراف یکایک جزئیات بقانون کلی برسیم .

مانند :

آهن و من و آب و اکسیژن در اثر حرارت منبسط میشوند پس حرارت ماده را منبسط میکند . که در اینجا به نتیجه کلی که قانون انبساط ماده است رسیده‌ایم .

ب - استقراء ناقص آنستکه پس از چند بررسی حکمی پیدا نمائیم .

بعبارت دیگر تمام افراد يك کلمی مورد بررسی واقع نشده باشند ولی حکم کلی داده شود .

۴- قیاس بر تمثیل واستقراء برتری دارد زیرا بیشتر مورد اعتماد واستفاده میباشد.

قیاس عبارتست از فراهم کردن چند قضیه مقبول برای استنتاج قضیه دیگر .

قضایائی که قبول شده مقدمه و قضیه استنتاج شده را نتیجه گویند. قیاس بر دو قسم است .

الف - قیاس استثنائی آنست که نتیجهی آن در متن یا مقدمه قیاس ذکر شده باشد .

مانند :

مرد اگر دانشمند باشد بزرگ و گرامی خواهد بود .

این مرد دانشمند است پس بزرگ و گرامی خواهد بود .

ب - قیاس اقترانی آنست که نتیجه یا نقیض آن در متن قیاس نیست بلکه اجزاء نتیجه آن در قیاس موجود است .

مانند :

هر مخلوقی فنا پذیر است	}	انسان فنا پذیر است .
انسان مخلوق است		

*

کار نویسنده

گفتیم نویسنده با ایجاد معانی بوسیلهی کلمات بیان احساسات میکند. محیط اجتماعی ، افکار و احساسات ، کار نویسنده را معین میکند ، خارج از محیط و اجتماع نیروی ایجاد کننده نویسنده از بین میرود و او را بیروح میسازد .

همیشه واقعیت بر هنر حکمرانی میکند و خارج از واقعیت هیچ هنری

نمی‌تواند وجود داشته باشد، اثری با ارزش و سودمند است که بیشتر از این واقعیت الهام گرفته باشد و بیشتر با اجتماع و افراد آن پیوند داشته باشد.

نویسنده نیز بنام يك هنرمند بایستی از این واقعیتها الهام گیرد و بوسیله‌ی پیوند با اجتماع و افراد آن، حقایق را درك کند و سپس به آن واقعیتها نیرو بخشد و منتشر کند.

هدف هنرمند نباید کسب قدرت و افتخار باشد بلکه هدف او بایستی ارتقاء زندگی بشری و کاملتر کردن انسان‌ها باشد و کتاب در این نبرد چون سلاحی است اخلاقی که بکار او می‌آید.

اثر نویسنده باید ترجمان احساسات و عواطف درونی او باشد؛ زیرا سخنی بر دل مینشیند که از درون سینه برخاسته باشد.

گاهی پیش می‌آید که پس از خواندن يك کتاب یا ضمن مطالعه‌ی آن، متوجه میشوید که در قلب و روح شما اثری بجای نمی‌گذارد، ولی در مقابل مطالعه‌ی کتاب دیگر با روح و قلب شما بازی میکند، احساسات درونی شما را متصرف میگردد و چنان شما را تحت تأثیر قرار میدهد که خود را فراموش میکند و بدنیائی قدم میگذارید که نویسنده آن کتاب ایجاد کرده است.

يك نویسنده ممکن است صنایع لفظی را خوب بداند و نوشته‌ی خویش را با کلمات و عبارات زیبا بیاراید؛ ولی اینها کافی نیست زیرا گذشته از این نویسنده باید نیروی تخیل یا روح خلاق داشته باشد.

اینها مربوط بسبک نویسنده است، عبارت دیگر مربوط است بطرز بیان اندیشه و صورت سازیهای نویسنده و نیروی تخیل او.

اصولاً هر نویسنده از نظر اندیشه و دانش از مردم عادی برتر است، از این نظر است که میتواند برای دیگران راهنمای خوبی باشد، ولی نکته مهم اینجاست که برتری او وسیله‌ی تکبر او نباید باشد بلکه باید وسیله‌ی پیشرفت و تکامل فکری آن افراد گردد، در اینجاست که نویسنده بین دوراه گیر میکند، راهی خود خواهی، راه دیگر مردم خواهی است، در صورت اول بخود ستائی میپردازد و سیر تاریخ را درك نمیکند، در صورت دوم بکمکم مردم میشتابد و اجتماع را با خود به پیش میبرد.

نویسنده حقیقی کیست که راه دوم را انتخاب نماید و پیش رود. نویسنده باید خود رنج کشد تا قادر باشد رنجورانرا شفا بخشد، خود ناکام شود تا پی بدرد ناکامی و ناکامان برد، خود بزنجیر کشیده شود تا زنجیر شدگانرا در نظر آورد و ناله های مردانه ی آنانرا باز گوید. خلاصه خود لمس کند آنچه چیزها را که میخواهد بیان کند.

از این نظر مبتدل ترین نوشته ها آنهاست که سفارشی باشد، زیرا سفارش برای کار نویسنده خیلی بی معنی و نامناسب است.

مدیران روزنامه ها و کتابخانه ها صدها کتاب متعلق به نویسندگان را که ما امروز آنانرا راهنمایان حقیقی زندگی بشریت میدانیم نیدیرفتند زیرا آنها سفارشی نبود و در آنروز بنظر آن مدیران خواننده نداشت ولی نویسندگان مردم کوشش کردند و تحمل نمودند و آثار خود را با عنوان سفارشی ملوث نمودند و در مقابل امروز زندگی جاوید یافته اند و نام نیک آنان قلوب بشر را می لرزاند، و در مقابل سفارش گیرانی که بخود نام نویسنده نهاده بودند در آنروز گاران کتابهایشان مرتباً بچاپ رسید و به خیال خود شهرت یافتند لیکن امروز نام آنها در هیچ کجا جز بر روی جلد های مندرس همان کتابها ثبت نیست.

ارتباط نویسنده هیچگاه نباید با مردم قطع گردد و مهم اینست که این ارتباط باید از روی آگاهی و شعور انجام گیرد.

این ارتباط با مردم است که موجب ایجاد آثار بزرگ و پر ارزش می گردد و دنیائی را با خود به پیش میبرد.

نویسنده برای تأمین زندگی نباید چیز بنویسد، زیرا هنر شغل نیست.

نویسنده برای این کتاب مینویسد که درون خود چیزی دارد و بناچار باید با مردم در میان گذارد، از این نظر است که آثار پر شور و گیرنده بوجود میآید.

بقول تولستوی.

نویسنده هرگز نباید در باره ی چیزی که خودش را جلب نمیکند بنویسد

اگر نویسنده در فکر طرح کتابی را ریخته‌ولی نمیتواند در نوشتن آن توفیق یابد بهتر است که دست از نقشه‌اش بردارد «

شارل نودیه میگوید :

کلام اگر از قلب نیاید هر قدر ارتعاش داشته باشد بی‌ثمر است .
 محبوب زیبای من سادگی است که بدون زر و زیور درخشان در هر فصل و در هر مکان دیده را جلب میکند و هوشرا میر باید .
 من برای هر بانگی که از قلب برخیزد يك منظومه بزرگ اهداء می‌کنم .

عروس طبع ما هر قدر آرایش کرده و حریر زربفت بخود بپیچد از قدر و قیمت خود میکاهد و طبیعت باو رجحان دارد .

کلام باید بر شاخه فکر در باغچه‌ی طبیعت رسیده و مانند میوه‌ی خوش طعم بموقع خود بیفتد «

شاپل شاعر فرانسوی میگوید :

شاعر خوب کسی است که طبع روان داشته باشد و بی‌زحمت و مرارت شعر بگوید ، من هر وقت سعی میکنم که بهتر بسازم بر خلاف شعرم بدتر میشود . «

در پایان گفتاری از **ایلیا ارنبورگ** می‌آوریم و باین بخش خاتمه میدهیم .
 نقشی را که آمار در تولید بازی میکند ، در هنر ندارد .

این حرف کاملاً درست است که يك رمان خوب بهتر از صدرمان بد است ، رمان مثل ذغال بکار سوختن نمی‌خورد ، مثل کفش برای پوشیدن مصرف نمیشود .

شاید در مغز يك نویسنده در جزیره‌ی غیر مسکونی هم تصاویر مبهم زاده شود ، ولی هیچ‌چیزی او را بنوشتن يك کتاب و انمیدارد ، نویسنده در باره‌ی مردم و برای مردم مینویسد .

ادبیات واقعی همیشه بازندگی اجتماعی پیوند داشته‌است «



سبک‌های ادبی

در اینجا ابتدا در باره‌ی سبک و تغییرات آن گفتگو مینمائیم و سپس سبک‌های ادبی اروپائی را شرح میدهیم .

تعریف سبک :

معادل اروپائی کلمه‌ی سبک، لغت Style است و آن از ریشه Stylus لاتین بمعنی قلم یا میله است .

استاد بهار معتقد است که Style از ریشه Styler یونانی بمعنی ستون است ، ولی عده‌یی با این نظر مخالفت دارند .

سبک‌شناسی Stylistique علمی است که در باره‌ی سبک‌های گوناگون مطالعه و بحث مینماید .

سبک در لغت بمعنی گذاختن طلا و نقره است و در اصطلاح ادب عبارتست از طرز بیان افکار بوسیله الفاظ و کلمات .

شکل خارجی هرائر ادبی را نوع گویند .

تفاوت بین سبک و نوع اینست که سبک مربوط بطرز بیان و اندیشه هنرمند است ، ولی نوع بمنزله‌ی صورتیست که هنرمند برای بیان اندیشه خود اختیار میکند و بعبارت دیگر قابهای کلی است که در جریان زمان هر یک از هنرها دارا میشوند .

. هنرنری دارای دوچیز است .

. تکنیک . ماده .

۱- تکنیک technique هنر عبارت از کلیه وسایل و فنونی است

که در ایجاد آن هنر بکار میرود .

۲- ماده Matter هنر عبارت از اجزاء و عناصری حسی است که

بوجود آورنده آن هنر هستند .

هنرمند مواد هنری را موافق با مفاهیم ذهنی خویش باهم میآیزد

و پس از انتخاب موضوع Subject با توجه بیکمی از انواع هنری صورت

یا شکلی Form از آنها میسازد .

بدیهی است که این صورتها احساسی در هنرشناس بوجود می‌آورد و معنایی در ذهن او ایجاد میکند .

با توجه بنکات فوق در تعریف سبک میتوانیم بگوئیم :

سبک عبارتست از طرز بیان اندیشه هنرمند که با چگونگی تفکر و صورت‌سازیهایی او نسبت مستقیم دارد .

هر هنرمندی بطرز خاص بیان اندیشه میکند و نیز چون اندیشه‌ی دو هنرمند مانند یکدیگر نیست پس هر هنرمندی دارای اندیشه و صورت‌سازیهایی متمایزی است ، بعبارت دیگر سبک هر هنرمند مخصوص بخود اوست .

و نیز بدیهی است که اندیشه‌های هنرمند با تغییرات زمان وابسته است از این نظر میتوان گفت که هر هنرمند آفریدگار سبک‌های بیشمار است .

و این مسلم است که افکار و آزمایشهای زندگی هر فرد تناسب مستقیم با اوضاع اجتماعی او دارد و میتوان گفت با وجود اختلافاتی که بین سبکهای گوناگون هنرمندان يك اجتماع وجود دارد ، همه آن سبکها انعکاسی از يك اجتماع است و در نتیجه میتوان مجموع آنها را بيك سبک عمومی تحویل نمود .

بدین ترتیب آشکار گردید که در هر جامعه سبکی عمومی حکمرانی میکند و باید دانست که این سبک بستگی تام با اوضاع اجتماعی دارد و با تغییر آن دگرگون میشود .

چون شکل زندگی بشر و نیز اوضاع اجتماعی دائماً در تغییر است در نتیجه مفاهیم نوی در ذهن مردم خصوصاً هنرمندان تشکیل میشود و بیان مفاهیم و معانی جدید با صورت‌سازیهایی نوی امکان پذیر است و در نتیجه عدم تعادل صورت و معنی ، سبک گذشته از میان میرود و سبک جدیدی بوجود می‌آید .

پس سبک هر هنرمند امری خصوصی و انفرادی نیست بلکه موضوعی کلی و اجتماعی است و سبک‌شناسی بدون توجه با اوضاع و تحولات اجتماعی شایسته‌ی مطالعه نیست .



کلاسیسیسم

Classicisme

بطور کلی **کلاسیک‌های** ادبیات هر کشور عبارتند از آثاری که نمونه‌ی ادبیات آن کشور بشمار می‌روند.

کلاسیسیسم سبکی است که پیش از پیدایش سایر سبک‌های ادبی در اروپا بوجود آمده و از ادبیات یونان و روم تقلید می‌کرده است.

گویندگان قرن هفدهم فرانسه این سبک را سرمشق خود قرار داده و آثار خود را با پیروی از قواعد آن بوجود می‌آوردند.

اساس این سبک عبارتست از تقلید منطقی از طبیعت بطوریکه موافق با عقل و ادراک باشد و این بدیهی است که آنچه با عقل مطابق آید همیشه برقرار خواهد بود.

یکی از اصول بسیار مهم این مکتب **قانون سه وحدت** است. نویسندگان کلاسیک معتقد بودند که در هر اثر ادبی باید **وحدت زمان**، **وحدت مکان**، **وحدت موضوع** رعایت شود.

اثری که این سه وحدت در آن رعایت نشود مورد قبول نویسندگان کلاسیک نیست.

در باره‌ی وحدتها قبلاً گفتگو کرده‌ایم.

از نویسندگان کلاسیک میتوان **Racine** **لا فونتن**، **La Fontaine** **بوسوئه**، **Bossuet** **لابرویر**، **La Bruyere** **مادام**، **Madame de Lafayette** را نام برد.



رمانتیسم

Romantisme

رمانتیسم سبکی است که در آغاز قرن نوزدهم در ادبیات نفوذ کرده و در نثک آخر همان قرن از بین رفته است.

رومانتیسیم اولین بار در انگلستان بوجود آمد و سپس با آلمان و فرانسه وارد شد.

این مکتب یکنوع عصیان‌بی بود که در اثر محدودیت‌هاییکه کلاسیسیسم برای هنرمندان قابل شده بود، بوجود آمد.

اعلامیه مکتب رمانتیسیم همان مقدمه‌ی مشهوری بود که **ویکتور هوگو** در آغاز درام مشهور خود **گرومول** نوشته است.

رمانتیسیم با کمی جدائی بر اساس ایده **آلیسم** قرار گرفته است. باید دانست که تا کنون تعریف صحیح و دقیقی از این سبک بعمل نیامده است و بخلاف کلاسیسیسم که دارای اصول و قواعد معین بوده و نویسندگان بزرگ کلاسیک در پیروی از آن اصول با یکدیگر توافق داشتند، رمانتیکها در باره‌ی اصول و قواعد این سبک آراء گوناگون و متغیری داشته اند.

اصولا رمانتیکها پابند احساس و موضوعات خیالی و تاریخی هستند و نیز با ادبیات مسیحی قرون وسطی اهمیت میدهند و نیز خواسته‌های روح را مهم می‌شمارند و معتقدند که این خواهشها به‌نرمند الهام میبخشند.

بطور کلی رمانتیکها از اصول اندیشه راجع بجهان‌مانند ایده آلیست‌ها بچستجوی مطلوب خویش می‌پرداخته سپس آنرا بمنطقه‌ی زندگی اجتماعی میکشانیده‌اند.

و چنانکه میدانیم ایده آلیستها در عالم خیال و وهم سیر میکنند و در اینصورت عالم رمانتیکها دنیای خیال و آرزو و امید و وهم است.

از نویسندگان رمانتیک میتوان **ویکتور هوگو** Victor Hugue
لامارتین Lamartine شاتوبریان Chateaubriand مادام اشتال
Mne. Staël را نام برد.

✱

رئالیسم

Realisme

رئالیسم سبکی است که در قرن نوزدهم برای اولین بار در نقاشی نفوذ

کرد و پیشوای آن **گوستاو کوربه** Gustave Courbet بود و پس از پیروزی کوربه، در ادبیات نیز مؤثر واقع گردید.

پایه گزاران رئالیسم در ادبیات نویسندگان کوچکی بودند که حالیه چندان شهرتی ندارند مانند:

مورژ Murger دورانتي Duranty.

آثار **استاندال Stendhal** و **بالزاک Balzac** باین سبک رونقی بخشید و اندک اندک تأثیر آن در ادبیات آشکار گردید.

رئالیسم نیز یکنوع عکس‌العملی بود که برضد مکتب **هنر برای هنر** بوجود آمد.

در رئالیسم تمایل بامورعادی و معمولی و متعارفی وحسی وجود داشته و برخلاف رمانتیسیم که گرد مبالغه و دروغ بردازی و استعارت بی‌شمار گردش میکند، دارای زبانی سخت و خشونت‌آمیز و خالی از تجمل و ترفن است. رئالیسم پایه‌هایش بر روی **ماتریالیسم** قرار دارد.

مادام بواری Madame Bovary شاه‌کار **گوستاو فلوبر** Gustave Flaubert کتاب مقدس رئالیسم است و بهترین نمونه‌ی این سبک است.

داستان این کتاب حقیقت دارد و در آن هیچ چیز غیرعادی بچشم نمی‌خورد. پر است از حقایق و آزمایش‌های زندگی، در ایجاد آن تخیل و اوهاام دخالت ننموده است.

فلو بر طی نامه‌یی به ژورژساند این‌طور مینویسد:

من میخواهم حوادث زندگی را آن‌طور که می‌بینم ثبت نمایم و از میان آنها آنچه را در نظرم درست می‌آید تشریح کنم، آیا دیگر وقت آن نرسیده است که واقعیت وارد هنر شود؟

بطور کلی رئالیسم سبکی است که هدفش شناسانیدن واقعیتها و مظاهر طبیعت با هرزشتی و زیباییاتی که دارد، میباشد.

از نویسندگان رئالیست میتوان **استاندال Stendhal** **بالزاک Balzac** **گوستاو فلوبر** Gustave Flaubert را نام برد.



ناتورالیسم

Naturalisme

در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم عده‌یی از نویسندگان رئالیست بمنظور خورد نمودن رومان‌تیسیم مدعی شدند که میخواهند رئالیسم را کاملتر سازند و جنبه‌های رومان‌تیک را از آن خارج نمایند .

آنان معتقد بودند که طبیعت با تمام جزئیاتش بایستی مراعات گردد و از این نظر هنر و ادبیات باید دارای جنبه علمی باشد .

بدین ترتیب اصول تجربی و علمی را در ادبیات رواج دادند و پایه مکتبی را نهادند که **ناتورالیسم** نام گرفت .

پیشوای ناتورالیست‌ها **امیل زولا Emilezola** نویسنده

فرانسوی است .

ناتورالیسم به **جبر علمی و فلسفه تحقیقی** متکی است .

جبر علمی Determinisme کلیه حوادث جهان را دارای علل جبری

میداند، و در مورد تاریخ میگوید **عوامل مشابه موجب پیدایش حوادث مشابه میگردد**، و در علم محلی برای **تصادف و امکان** وجود ندارد .

ناتورالیست‌ها اوضاع روحی افراد را نیز مشمول همین قانون میدانستند

و معتقد بودند که شرایط جسمی افراد موجب کیفیات روانی آنان در اجتماع است و این شرایط جسمی از طریق **وراثت** از اجداد بفرزندان آنان رسیده است .

مسئله دیگر **فلسفه تحقیقی** یا **Positivisme** است، بانی این روش

فلسفی **اگوست کنت Auguste comte** و تعمیم‌دهنده آن در هنر و ادبیات **هیپولیت تن^{۱۱} Hippolytetaine** بود .

مبدأ این فلسفه امتیاز بین امر مطلق و امر نسبی است .

پیروان این روش میگویند فقط آنچه را که قابل مشاهده و آزمایش است باید پذیرفت .

امور نسبی در دسترس ما است ولی امور مطلق در دسترس ما نیست و از اینرو ما نمیتوانیم با آنها علم حاصل نمائیم و بدین ترتیب بحث در مسائل *Metaphisique* شرط عقل نیست .

تن *Taime* معتقد بود که هنر و ادبیات بایستی با قوانین علمی تطبیق کند و انتقاد باید علمی *پوزیتیو* *Posifive* باشد ، یعنی بهمانگونه که از نیروی شیرو یا چستی گوزن گفتگو میکنیم و درباره آنها قضاوت مینمائیم ، همانطور هم باید درباره *یک* اثر ادبی داوری نمائیم . اثری را که نویسنده بوجود میآورد انعکاس مستقیم عوامل محیط خارجی اوست و فکر او با جبار از این قوانین پیروی میکند .

بنابر گفتار *امیل زولا* پیشوای *ناتورالیست* ها ، باید دانست که تجربه اساس کار نویسنده *ناتورالیست* بوده است .

آثار کلود برنارد *Claud Bernard* فیزیولوژیست فرانسوی ، در *امیل زولا* تأثیر فراوان داشته است ، بطوری که او از کتاب *مقدمه‌یی بر طب تجربی* اثر کلود برنارد ، الهام گرفت و در سال ۱۸۸۰ کتابی بنام *رومان تجربی* نوشت و در همان کتاب مینویسد :

رومان گزارشنامه‌ی تجارب و آزمایشهاست «

بطور کلی همانطور که *یک* دانشمند شیمی در لابراتوار خویش به بررسیهای علمی میپردازد و مواد در دست او بدون اراده تسلیم هستند و سر نوشت آنها جبری است ، همانطور هم *یک* نویسنده *ناتورالیست* مانند متخصص و دانشمندی شروع بکار میکند و قهرمانان آثار او موجوداتی ماشینی هستند و از خود قدرت ندارند و کلیه‌ی کیفیات روحی آنان مولود وضع مزاجی و عوامل ارثی و جبری است

آراء *ناتورالیست* ها در باره‌ی اجتماع یاس آوراست ، در آثار آنان همه‌جا ، نادرستی ، خیانت ، بدی ، رذالت و نظایر آن بچشم میخورد ، آثار آنان سرگذشت انسانهاییست که اراده‌ی ندارند و در زندان جبر و عوامل ارثی و شرایط جسمانی محبوس هستند .

ناتورالیستها در آثار خود بجزئیات بسیار اهمیت میدهند و کوچکترین رفتار قهرمانان خود را نادیده نمیانگارند و نیز سعی دارند هر چه بیشتر به طبیعت و واقعیتها نزدیک شوند و بدین منظور برای نوشتن آثار خود از زبان عامیانه استفاده میکنند .

بدین ترتیب میتوان گفت که ناتورالیستها بودند که زبان عامیانه را در آثار ادبی رواج دادند و دیگران از آنان پیروی نمودند .

خلاصه آثار ناتورالیستها عبارت از **مشاهده‌های Observation** از طبیعت است .

از نویسندگان ناتورالیست میتوان **امیل زولا Emile Zola** .

گی دو موباسان Guy de Maupasant را نام برد .

*

سمبولیسم

Symbolisme

شارل بودلر Ch . Baudelaire که از طرفداران مکتب هنر

برای هنر بود در حدود سال ۱۸۸۰ راه نوی پیش گرفت و با انتشار اشعار خویش بنای مکتب جدیدی را نهاد که بعدها **سمبولیسم** نامیده شد .

بودلر میگفت ، دنیا مملو از اشارات و سمبلها است ، حقیقت خود را از چشم مردم عادی پنهان میکند و شاعر است که با نیروی دراکه خویش بوسیله‌ی تفسیر این سمبلها قادر است آنرا درک کند .

هر چند که خود بودلر زبان سمبولیک را پایه‌ی کار خود قرار نداد، لیکن با آثار برجسته خود راه را بدیگران نشان داد .

از پیشوایان سمبولیسم که در کار خود از بودلر الهام گرفتند میتوان **پل ورن P . verlaine** و **آرتور رمبو A . Rimbaud** را نام برد .

بطور کلی نویسندگان سمبولیست تا میتوانند از واقعیتهای عینی دوری کرده؛ به واقعیتهای ذهنی توجه میکنند ، از موجودات بالصراحه نام نمیبرند بلکه چیزهایی که سمبل آن موجودات است بیان مینمایند و بآن اشکال و سمبلها توجه دارند که موافق احساسات خودشان باشد نه موافق با عقل و منطق .

آثار آنان حالات فرح بخش و شغف انگیز طبیعت را نمایش نمیدهد بلکه بیان کننده حالات دردناک و ملال انگیز طبیعت و مناظر رنج آور و محنت بار است .

در ابتدای قرن بیستم مکتب سمبولیسم ظاهراً از بین رفت و دوره آن پایان رسید ، لیکن این شعله خاموش نشده بود .

در آغاز نویسندگانی مانند آندره ژید و پل والری و سپس در سال ۱۹۰۶ نویسندگان مجله فالانژ phalangr و بعد در سال ۱۹۰۹ نویسندگان مجله جدید فرانسوی در احیاء این سبک کوشیدند . در سال ۱۹۱۰ این مکتب نوسمبولیسم نامیده شد و با تحمل تغییرات بسیار صورت درهم تری را بخود گرفت .

از نویسندگان سمبولیست میتوان شارل بودلر Ch . Baudelaire آرتور رمبو A . Rimbeaud پل ورلن P . Verlaine موریس مترلینگ M . Maeterlinck لافورگ Laforgue رنه گیل René Ghil را نام برد .



سبکهای بعد از جنگ

دادائیسم Dadaisme .

علت اصلی پیدایش این مکتب شکست های روحی ، بدبینی ، ناراحتی تشتت افکار و بی بند باری جوانان در اثر مصیبت های وارده زمان جنگ بود ، که نوعی عصیان در برابر کلیه ی سنن ادبی گذشته بشمار میرفت . طرح اولیه این مکتب بوسیله جوانی بنام تریستان تزارا TrisTan Tzara در یک مغازه آبخو فروشی ریخته شد .

هدف این مکتب مخالفت با کلیه ی اصول ادبی موجود بود . دادائیسم در ظاهر ادامه ی مکتب منحط کوبیسم در ادبیات بود ولی بعدها نه تنها برضد کوبیسم بلکه بر علیه تمام مکتبهای ادبی دیگر برخاست . ادامه ی این مکتب موجب پیدایش مکتب افراطی دیگری به نام

سوررالیسم گردید و تزارا و دیگر نویسندگان دادائیسیت در شمار نویسندگان سوررالیست درآمدند .

جمال زاده دستوری را که تزارا برای نویسندگی داده است در کتاب **هزار پیشه** خود اینطور بیان میکند .
روزنامه‌یی را بردارید و مقاله‌یی را در آن اختیار نمائید و آن مقاله را با قیچی از هم سوا جدا سازید و آن قطعات چیده شده را باز از نو از هم سوا سازید تا از هر قطعه‌یی یک کلمه بیشتر نماند ، آنگاه آن قطعات و تکه‌ها را در کیسه‌یی نهاده بچینانید و از کیسه درآورده پهلوی هم بچینید «
بدینترتیب شاهکار زیر بوجود می‌آید که **جمال زاده** از تزارا نقل میکند .

بلوری از فریاده ضطرب می‌اندازد . روی صفحه‌یی که خزان ، خواهشمندم گردی نیم بیان مرا بهم نزنید ، غیر ذی ققار ، شامگاهان آرامی حسن و جمال دوشیزه‌یی که آبپاشی راه پوشیده از مرداب را تغییر شکل میدهد «
این **مکتب ضد ادبیات** پس از چندسال تاخت و تاز و وحشی‌گری در سال ۱۹۲۲ بسوی مرگ رهسپار گردید .

سوررالیسم Surrealisme .

این مکتب با اینکه در اصل از **کوبیسم** الهام میگرفت ولی درحقیقت ادامه مکتب دادائیسیم بود که صورت بهتری بخود گرفته بود .

کلمه سوررالیسم اولین بار توسط **گیوم آپولینر G. Apollinaire** بکار برده شد .

بایه این مکتب بر روی نظریات **فروید** روانشناس و پزشک بزرگ اطریشی قرار دارد ، نظریات این دانشمند مانند : **شعور باطن** ، **رویا** ، **واپس زدگی** و غیره در آثار نویسندگان سوررالیست تأثیر فراوان داشته است .

چنانکه آثار **آندره برتون** و **لوئی آراگون** که خود پزشک امراض روحی بوده و از پایه گزاران این مکتب بشمارند مبنی بر فعالیت **شعور باطن** **In Conscience** است .

سید حسینی در مجله فرهنگ نو دستوری را که آندره برتون در بیانیه خود برای نوشتن آثار سوررئالیستی میدهد اینطور ترجمه نموده است .

در نقطه‌یی بنشینید که کاملاً برای تمرکز افکارتان مساعد باشد، آنگاه کاغذ و قلم بدست بگیرید، خود را بحالت تأثیر پذیری در بیاورید .
به هنرهای خودتان و هنرهائی که دیگران دارند فکر نکنید و آن را فراموش کنید، پیش خود تکرار کنید که ادبیات یکی از راههای خطرناکی است که انسانرا به همه جا میکشاند بی آنکه پیشاپیش موضوعی را در نظر داشته باشید، بسرعت شروع بنویشتن کنید، بدون توقف و با چنان سرعتی بنویسید که فرصت دوباره خواندن آنچه را که نوشته‌اید نداشته باشید جمله اول خود بخود خواهد آمد و بدنبال آن جملات دیگری که باعالم شعور رابطه‌یی ندارند بلکه در اعماق لاشعور درهم فشرده شده‌اند و فقط منتظر لحظه‌یی هستند که تظاهر کنند، پشت سرهم بطور خود کار روی کاغذ می آیند .»



تطبیق سبکهای ادبی اروپائی با سبکهای ادبی فارسی

سبکهای کلاسیسیسم و رومانتیسم مخصوص اروپائیان است ولی سبکهای دیگر قابل تطبیق با سبکهای ادبی فارسی است .

- ۱- سبک رئالیسم همانند سبک خراسانی یا ترکستانی است .
در این سبک چهاررکن تشبیه وجود دارد که عبارتند از :
مشبه . مشبه به . ادات تشبیه . وجه شبه .
- ۲- سبک ناتورالیسم همانند سبک عراقی است .
در این سبک نیز چهاررکن تشبیه وجود دارد که عبارتند از :
مشبه . مشبه به . ادات تشبیه . وجه شبه .
- ۳- سبک سمبولیسم همانند طرز اشعار شعرای متصوف است
که در فارسی سبکی جداگانه ندارد .

در سبک سمبولیسم دور کن تشبیه وجود دارد که عبارتند از :
مشبه به . وجه شبهه .

۴- سبک امپرسیونیسم Impressionisme که در آن نه تنها موجودات بالصراحه نام برده نمیشوند بلکه سمبل و نشانه‌ی آنها را هم ذکر نمیکنند فقط نتیجه‌ی آن مظاهر و سمبلها را که قابل فهم برای اهل فن است ذکر مینمایند ، این سبک همانند سبک هندی است .
در این سبک تنها یک رکن تشبیه وجود دارد و آن وجه شبهه است .

V

درباره‌ی شعر

*

- در این بخش درباره‌ی مطالب اساسی زیر گفتگو میشود .
- ۱- شعر در ایران قبل از اسلام .
 - ۲- شعر در ایران بعد از اسلام .
 - ۳- محسنات شعری .
 - ۴- سخن سرایان ایران بعد از اسلام .
 - ۵- کار شاعر .

*

شعر در ایران قبل از اسلام

در ایران قبل از اسلام شعر وجود داشته است و قدیمی ترین نمونه‌ی آن **گاتاهای زرتشت** است که قسمتی از کتاب بزرگ و گرامی **اوستا** است **گاتا** یا **گانه** در زبان پهلوی **گاس** و در فارسی بعد از اسلام **گام** شد و امروز **گام** بمعنی سرود و نظم است .
در دستگامهای موسیقی ایرانی باین کلمه برمیخوریم مانند: **سه گام** و **چهار گام** و غیره .

زرتشت پیامبر بزرگ ایرانی در **گاتاها** درودها و نیایشهای خود را بدرگام پرورگار **یکانه** یعنی **اهورا** - **مزدا** عرضه داشته است .
استادملك الشعرای بهار درباره چگونگی این سرودها میگوید:

این سرودها یقطعه‌های سه‌لختی (سه‌شعری یا باصطلاح امروز سه مصراع‌ی) تفسیر شده‌است و هر لخت یا شعر از ۱۶ هجاء تشکیل و در هجاء نهم توقف (سکوت) دارد .

بعضی دیگر دارای قطعه‌های پنج‌لختی است که دارای یازده هجاء (سیلاب) و بعد از هجاء چهارم سکوت دارد و بعضی دارای قطعه‌های چهارلختی است که یازده سیلاب دارد و سکوت بعد از سیلاب چهارمی است .

به‌مین تقدیر بعضی چهارده‌هجائی و بعضی دوازده‌هجائی و برخی از شعرهای بلند نوزده‌هجائی است .

این اشعار بلند دارای دو سکوت است یکی بعد از سیلاب هفتم و یکی هم بعد از سیلاب چهاردهم .

خلاصه در **گائه** قصیده یا غزل طولانی بطرز اشعار عروسی دیده نمیشود بلکه نوعی از ترکیب‌بندهای بدون بند است و از ۱۹ حداعلی و ۱۱ حد اقل سیلاب زیادتر و کمتر ندارد .

از زمان ساسانیان اطلاع بیشتری در دست است و مهمترین آن، اشعار **مانی** است و آن شعرها از او را قیسه در شهر تورفان کشف شده بدست آمده است و بزبان پهلوی شرقی میباشد .

این اشعار بروش گاتها گفته شده و دارای قطعه‌های دوازده هجائی و نه‌هجائی است ، قطعه‌های دوازده‌هجائی آن در هجاء پنجم سکوت دارد .
ذیلا چند شعر دوازده‌هجائی مانی را که **استاد ملک الشعراء بهار** ترجمه نموده است می‌آوریم .

خورشیدی روشن ، ادپورمای برازاکت ،
روژنداد برازند ، از تنواری‌اوی (درخت) ،
مروانی بامیکان ، اوی وازیند شادلها ،
وازند کبوتر (اد؟) فرشه‌مروی‌وسپ (گونگ؟) ،
سراونیداد اوژند (؟) ی کینکان ،
استانید (هروسیپ؟) ... تنوای‌اوی (درخت؟) ،

ترجمه آن بفارسی امروز .

خورشید روشن و ماه تمام برازنده ،

روشنی دهند و برازندگی نمایند از تنهی آن درخت ،
 مرغان روشن و سحری آواز دهند بشادی ،
 سخن گویند: کبوتر، و طاوس (پرستو؟) همه (گونه) ،
 سرایند (و) آواز خوانند (...؟) دختران ،
 ستایش کنند (همه گونه) ... تنهی آن درخت را ،
 بطور کلی اشعار زمان ساسانیان که تا کنون بآنها اطلاع حاصل شده
 است از سه قسم بیرون نیست .

۱- سرود که مخصوص ستایش آفریدگار و مدح شاهنشاه و مجالس
 رسمی بوده است و همراه با موسیقی خوانده میشده .

سرودهای باربد موسیقیدان و شاعر بزرگ دوره ساسانی که
 در الحان ۳۶۵ گانه برابر باروزهای سال و سیگانه برابر با ایام ماه سروده
 است معروف میباشد .

۲- چکامک که بعدها در دوره اسلامی با تبدیل **ك** به هاء هوز
چکامه گردید .

چکامک یا چکامه ، عبارت از اشعار وصفی بزمی است ، عبارت دیگر غزل
 صرف است که دنباله اش مدح و ذم ندارد .

۲- ترانک که در دوره اسلامی ترانه شد .

ترانک یا ترانه ، عبارت از اشعار هشت هجائی است که غرض آن بیان
 عشق و یا انتقاد و هجو بوده است و شباهت به تصنیف داشته است .
 بطور کلی اشعار زمان ساسانیان و دوره های پیش از آن همه از اشعار
 هجائی بوده است .

مدار کی وجود دارد که ثابت مینماید اشعار بعد از اسلام دنباله ای اشعار
 پیش از اسلام بوده است و تاملت زیادی آن نوع شعرها بزبان محلی گفته
 شده و فهلویات نام گرفته .

فهلوی که جمع آن فهلویات است اشعاری بوده است که در هجاهای
 وادزده گانه و هشت گانه گفته میشده .



شعر در ایران بعد از اسلام

گفتیم که اشعار بعد از اسلام دنباله‌ی اشعار پیش از اسلام بوده است، ولی باید دانست که دیری نپائید و عمر اشعار هجائی سرآمد .
ایرانیان بعد از اسلام با تکامل قطعه‌های هشت‌هجائی و تقلید از عرب توانست شعر عروضی فارسی را بدست آورد .

استادبهار میگوید :

ایرانیان از دو مبدا شعر عروضی خود را بدست آورده‌اند ، اول از طریقه‌ی تکامل قطعه‌های هشت‌هجائی قافیه‌دار و تفنن در پیدا کردن وزنهای مشابه توانسته‌اند دوبیتی و قطعه و مثنوی و غزلهای موزون خود را بسازند ، دومی از راه تقلید از عرب که توانسته‌اند قصیده‌های بزرگ و طولانی در مدح پادشاهان بوجود بیاورند و ما اثر تقلید اشعار عرب را در قصاید زیادتر از باقی اقسام شعر از غزل و دوبیت و رباعی و قطعه و مثنوی فارسی میبینیم و هرچه دوره‌ی شعر فارسی از لحاظ تاریخ وسعت پیدا میکند اثر تقلید شعر عرب هم در اشعار فارسی وسیع میشود و از قصیده بسایر اقسام سرایت مینماید .

اینرا باید دانست که شعر عروضی مربوط باعراب بعد از اسلام است زیرا اعراب قبل از اسلام دارای شعر عروضی نبوده‌اند .

واضع علم عروض یعنی علمیکه از قواعد و اوزان اشعار گفتگوست میکند ، **خلیل بن احمد** متوفی بین سال ۱۷۰ و ۱۸۰ هجری میباشد، که اوزان اشعار را درپانزده **بحر** مقرر نمود و پس از او شاگردش **بحر** دیگری بآنها اضافه کرد و سپس ایرانیان در آن **بحرها** دست بردند و تصرفات زیادی نمودند و **بحرهای** دیگری بآنها افزودند .

شعر عروضی فارسی را از سه نظر مورد بررسی قرار میدهیم .

- ۱- اقسام شعر فارسی .
- ۲- اغراض یا فنون مهم شعر فارسی .
- ۳- سبک شعر فارسی .



اقسام شعر فارسی .

اقسام معروف شعر فارسی عبارتند از :

فرد یا بیت . دو بیتی . رباعی . غزل . قصیده . قطعه . مثنوی .
ترجیع بند . ترکهب بند . مسمط . مستزاد .



فرد یا بیت

فرد یا بیت عبارت از دو لخت شعرست که یکبار خوانده شده و یا يك
لخت شعر است که در وسط توقف حاصل کند :
مانند این شعر **سعدی** ،

بزرگش نخوانند اهل خرد
که نام بزرگان بزشتی برد



دو بیتی

دو بیتی چهار لخت شعرست که سه قسمت یا هر چهار قسمت آن دارای
قافیه همانند است .

دو بیتهای **باباطاهر** هم مشهور است وهم شیرین ولذت بخش، اینک
چند دو بیتی از آن شاعر وارسته :

اگر دستم رسد بر چرخ گردون
یکی را داده بی صد ناز و نعمت
از آن برسم که این چونت و آن چون
یکی را قرص جو آلوده در خون



بهار آمد بصحرا و درودشت
سر قبر جوانان لاله روید
جوانی هم بهاری بود و بگذشت
دمی که مهوشان آیین بگلگشت



دو چشمونت پیاله پر ز می بی
همی وعده کسری امروز و فردا
دوزلفونت خراج ملک ری بی
ندونم مو که فردای تو کی بی



رباعی

رباعی شعری است چهار لختی که قافیه قسمت سوم آزاد و سه قسمت دیگر بیک قافیه است .

مبتکر رباعی ایرانیان بوده‌اند .

رباعیات حکیم عمر خیام شهرت جهانی دارد و با کثر زبانهای زنده‌ی دنیا ترجمه شده است .

اینک چند رباعی از **خیام** :

ای کاش که جای آرمیدن بودی یا این ره دور را رسیدن بودی
کاش از پی صدهزار سال از دل خاک چون سبزه امید بردمیدن بودی



مائیم ومی ومطرب واین کنج خراب جان ودل وجان وجامه پردرد شراب
فارغ ز امید رحمت و بیم عذاب آزاد ز خاک و بادو از آتش و آب



غزل

غزل شعری است که تعداد بیتهای آن از **هفت** یا **نه** یا **یازده** زیادتر نشود و مضمون آن مربوط به شوق و گله و هجران و مسائل نفسانی است .

غزل دارای **مطلع** است ، مطلع شعراول قصیده یا غزل را گویند که دو قسمت آن دارای یک قافیه است .

مانند این غزل **حافظ** :

یاد باد آنکه سرکوی توأم منزل بود
دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود

راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک
برزبان بود مرا آنچه ترا در دل بود

دل چو از پیر خرد نقل معانی میکرد
عشق میگفت بشرح آنچه بود مشکل بود

آه از آن جور و تطاول که در این دامگه است
 آه از آن سوز و نیازی که در آن محفل بود
 در دلم بود که بی دوست نباشم هرگز
 چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود
 دوش بر ریاد حریفان بخوابات شدم
 من می دیدم خون در دل و پا در گل بود
 من بگشتم که پیرسم سبب درد فراق
 مفتی عقل در این مسئله لایعقل بود
 راستی خاتم فیروزه ی بو اسحاقی
 خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
 دیدی آن قهقهه‌ی کبک خرامان حافظ
 که ز سر پنجه‌ی شاهین قضا غافل بود



قصیده

قصیده شعری است که از یازده بیت تا هزار بیت بیک وزن و قافیه
 میتوان گفت .

قصیده دارای مطلع است و مضمون آن مربوط به پند ، مرثیه ، مدح ،
 هجو ، تبلیغ عقاید سیاسی و مذهبی و نظایر اینها میباشد .

ترجیع بند ، ترکیب بند ، مسطو و مستزادها از اجزاء قصیده بشمار میروند .

مانند این قصیده **منوچهری** :

ای نهاده در میان فرق جان خویشتن

جسم ما زنده بجان و جان تو زنده بتن

هر زمان روح تو لغتی از بدن کمتر کند

گوئی! اندر روح تو مضمهر همیگردد بدن

گر نه بی کو کب چرا پیدانکردی جز بشب

ورنه بی عاشق چرا گری همی بر خویشتن

پیرهن در زیر تن پوشی و پوشدهر کسی

پیرهن برتن تو تن پوشی همی بر پیرهن

بشکفی بی نوبهار و پژمری بی مهرگان
 بگری بی دیدگان و باز خندی بیده‌ن
 تو مرا مانی و من هم مر ترا، مانم همی
 دشمن خویشیم هردو، دوستدار انجمن
 خویشتن سوزیم هردو بر مراد دوستان
 دوستان در راحتند ازما وما اندر حزن
 هردو سوزانیم و هردو زرد و هردو در گداز
 هردو گریانیم و هردو فرد و هردو ممتحن
 یا این قصیده عنصری :

دوش کردم مرا بداد جواب	سرسوآلی کز آن لب سیراب
گفت پیدا بشب بود مهتاب	گفتمش جز شبت نشاید دید
گفت کس روی تابداز محراب؟	گفتم از ابرویت بتابم روی
گفت عاشق نکو بود بعذاب	گفتم اندر عذاب عشق توأم

☆

قطعه

قطعه قسمتی از قصیده است که مطلع نداشته باشد و تعداد ابیاتش بین دو تا هیجده است ، مضمون آن مربوط به بند ، اندرز و مسائل اخلاقی است .

مانند قطعه‌ی زیر :

که بدانستم آنچه خصلت اوست	هرگز ایمن ز ماسار ننشستم
که نماید بچشم مردم دوست	زخم دندان دشمنی بترست

☆

ز آشنایان فراغتی دارند	در بزرگی و گیرو دار عمل
درد دل پیش دوستان آرند	روز درماندگی و محزونی

☆

مثنوی

مثنوی شعری است که هر بیت آن مستقل ودو لخت هر بیت يك قافیه دارد ، ومخصوص داستانهای رزمی وعشقی وفلسفی وعرفانی است .
 مانند مثنوی مولوی و اشعار شاهنامه‌ی فردوسی .

از مولوی :

بی ادب محروم شد از لطف رب
 بلك آتش در همه آفاق زد
 بی شری و بیع و بی گفت و شنید
 بی ادب ، گفتند کو سیر و عدس
 مانند رنج زرع و بیل و داسمان
 خوان فرستاد و غنیمت برطبق
 چون گدایان زلها برداشتند
 دائم است و کم نگردد از زمین
 کفر باشد نزد خوان مهتری

از خدا جویم توفیق ادب
 بی ادب تنها نه خود را داشت بد
 مایده از آسمان در می رسید
 در میان قوم موسی چند کس
 منقطع شد خوان و نان از آسمان
 باز عیسی چون شفاعت کرد حق
 باز گستاخان ادب بگذاشتند
 کرد عیسی لایه ایشانرا که این
 بدگمانی کردن و حرص آوری

☆

ترجیع بند و قرگیب بند

ترجیع بند عبارت از قصیده بیست که بر چند قطعه یا بند تقسیم شده است و هر بند آن دارای مطلع و قافیه است و در پایان هر بند بیتی بیاورند که در فاصله‌ی تقسیمات قصیده مکرر شود و آن بیت را **واسطه العقد** گویند .
 ترجیع بندهای سعدی و جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی
 خصوصاً ترجیع بند **هاتف** مشهور است . از ترجیع بند هاتف :

چشم و دل باز کن که جان بینی	آنچه نا دیدنیست آن بینی
گر به اقلیم عشق روی آری	همه آفاق گلستان بینی
آنچه بینی دلت همان خواهد	و آنچه خواهد دلت همان بینی
دل هر ذره را که بشکافی	آفتابش در میان بینی
هر چه داری اگر بعشق دهی	کافرم گر جووی زبان بینی
بایکی عشق ورز از دل و جان	تابه عین الیقین عیان بینی

که یکی هست و هیچ نیست جز او

و حده لاله الاهو

ترکیب بند نظیر ترجیع بند است با این تفاوت که در آن **واسطه العقد** تغییر میکند .

*

مسمط

مسمط در لغت بمعنی جواهر برشته کشیده شده است و در شعر، آوردن سه یا چهار یا پنج باشش یا هشت لغت شعر بیک قافیه است و لغت آخر بقافیه دیگر .

این نوع شعر از قرن پنجم بعد متداول گردید .
 اگر مسمط پنج لغتی باشد آنرا **مخمس** و اگر شش لغتی باشد آنرا
مسدس و اگر هشت لغتی باشد آنرا **مشمین** گویند. مانند این مسمط **منوچهری**:
 آمد بانگ خروس مؤذن میخوارگان
 صبح نخستین نمود روی بنظارگان
 که بکتف برگرفت جامه‌ی بازارگان
 روی بمشرق نهاد خسرو سیارگان
 باده فراز آورد چاره‌ی بیچارگان
قوموا شرب الصبوح یا معشر النائمین

*

مستزاد

مستزاد عبارت از شعری است که در آخر هر اریخت قسمتی از وزن آن
 تکرار می‌شود .
 قدیمی ترین مستزاد را به **ابن حسام هروی** نسبت می‌دهند .
 مستزاد زیر از او نقل شده است :
 آن کیست که تقریر کند حال گذارا در حضرت شاه‌ی
 کز غلغل بلبل چه خبر باد صبا را جز ناله و آهی

☆

اغراض یا فنون شعر

اغراض یا فنون مهم شعر فارسی از این قرار است :
وصف . مدح . حماسه . مرثیه . اندرز . هجو . شکایت .
 اغراض شعر در هر دوره دارای اختصاصاتی می‌باشد که بادوره‌های
 دیگر تفاوت‌هایی دارد .
 مثلاً در دوره‌ی **سامانیان** یکی از ارکان **وصف** ، تشبیه بود .
 مانند شعر زیر :
 بهوا درنگر که لشکر برف چون کند اندرو همی پرواز
 راست گوئی کبوتران سفید راه گم کردگان زهیت باز
وکسانی مروزی استاد این فن بوده است .
 و نیز پایه‌ی **مدح** اغلب بر مبالغه بود و باید گفت که در آن

دوره در مبالغه زیاده روی نشده است و اگر هم مبالغه نموده اند آنرا باقید و شرط آورده اند تا برسانند این مطلب را که ادعا واقعیت ندارد.
مانند شعر زیر:

گر فلک بسپرد شکفت مدار قدم همتش فلک سپر است
در مورد هراثی احساسات و تأثیرات درونی بسادگی بیان میشود.
مانند این قطعه‌ی دقیق‌ی :
دریغا میربونصرا دریغا که بس شادی ندیدی از جوانی
ولیکن رادمردان جهاندار چو گل باشند کوتاه زندگانی

*

سبک شعر فارسی

استاد بهار در تعریف سبک شعر میگوید :

سبک شعر یعنی مجموع کلمات و لغات و طرز ترکیب آنها از لحاظ قواعد زبان و مفاد معانی هر کلمه در آن عصر و طرز تخیلات از لحاظ حالات روحی شاعر که وابسته بتأثیر محیط و طرز معیشت و علوم زندگی و مادی و معنوی هر دوره باشد .

آنچه از این کلیات حاصل میشود آب و رنگی خاص بشعر میدهد که آنرا سبک شعر مینامیم و قدما گاهی بجای سبک، طرز و گاه شیوه استعمال میکردند. « شعر فارسی از دوره سامانیان تا قرن سیزدهم هجری تحت تسلط چهار سبک بوده است که بترتیب عبارتند از :

- ۱- سبک خراسانی یا ترکستانی .
- ۲- سبک عراقی .
- ۳- سبک هندی .

۴- بازگشت ادبی یا سبکهای جدید که بسبک نو دوره‌ی مشروطیت منتهی شده است .

*

سبک خراسانی

این سبک از نیمه‌ی قرن چهارم هجری آغاز شده و به نیمه‌ی قرن ششم هجری ختم میشود .

شعرای دوره‌ی سامانیان و غزنویان و دوره‌ی اول سلجوقیان
با این روش شعر می‌گفته‌اند .

در دوره‌ی سامانیان و غزنویان در اثر وجود قدرتهای سیاسی و اجتماعی ، شعرا صاحب همت بلند و مناعت طبع و عزت نفس و نیز حس ملیت‌نیر و مندی بودند، از این نظر سبک خراسانی روشی مترقی محسوب می‌گردید و اشعار خراسانی از نظر لفظ و معنی دارای ارزش و مایه بود و در آنها الفاظ فصیح و لغات فارسی قدیم بکار میرفت و بطور خلاصه نماینده افکار بلند و مستقل گویندگان آن اشعار بود .

خصوصا در زمان سلطان محمود غزنوی که گذشته از فتوحات و کسب افتخار بسیار برای ایران ما، توجه مخصوص او بشعرا و بخشش‌های بسیار بآنان موجب شد که یکنوع غرور و بی‌نیازی و در ضمن سرافرازی در وجود آنان راه یابد و در اثر آن احساسات ، اشعار پرارزش و میهنی و دارای مضامینی عالی که نماینده اوضاع مادی و روحی و اجتماعی آنان بود بگنجینه‌ی ادبیات ایران بیافزایند .

شعرای معروف سبک خراسانی عبارتند از :

رودکی . شهید بلخی . ابوشکور بلخی . دقیقی . فردوسی
طوسی . فرخی سیستانی . عسجدی . منوچهری . مسعود سعد
سلمان لاهوری . سنائی غزنوی . سوزنی سمرقندی . قطران
ارموی و غیره .

چنانکه قبلا گفتیم این سبک همانند سبک رئالیسم است و در آن
چهار و کن تشبیه وجود دارد که عبارتند از :

مشبیه و مشبه به و ادات تشبیه و وجه شبه .

مانند این شعر رودکی .

زمانه پندی آزاد وار داد مرا

زمانه را چونکو بنگری همه پنداست

بروز نیک کسان گفت غم مخورز نهار

بسا کسا که بروز تو آرزومند است



سبک عراقی

این سبک از ابتدای قرن هفتم معمول شده و تا اواخر قرن دهم هجری ادامه داشته است .

پیشوایان این سبک شعرای عراق بودند که با آوردن معانی لطیف در شعر و بکار بردن الفاظی که نماینده آن معانی بود ، پایه‌ی این سبک را نهادند .

معروف ترین این شعرا عبارتند از :

**کمال الدین اسمعیل اصفهانی . نظامی گنجوی . خاقانی
شروانی . ظهیر فاریابی .**

شعر زیر قسمتی از قصیده مفصلی است که کمال الدین اصفهانی پیشاهنگ سبک عراقی در توصیف برف که درهمدان آمده، گفته است و نمونه کاملی از اشعاری است که بسبک عراقی گفته شده .

هرگز کسی نداد بدینسان نشان برف

کوئی که لقمه بیست زمین در دهان برف

مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است

اجرام کوههاست نهان در میان برف

ناگه فتاد لـرزه به اطراف روزگار

از چه؟ ز بیم تاختن ناگهان برف

گشتند نا امید همه جانور ز جان

با جان کوهسار چو پیوست جان برف

باید دانست که اشعار این دوره از نظر رقت و لطافت معانی امتیاز فوق العاده‌ی نسبت با شعرا دوره‌های قبل یافت ولی از نظر سبک تنزل فاحشی نمود .

از مهمترین خصوصیات سبک عراقی ، پیدایش حماسه مذهبی

بجای حماسه ملی و تأثیر عرفان در اشعار و داخل شدن اصطلاحات علمی در شعر و رواج غزل و ورود لغات بی شمار عربی در اشعار و آوردن تشبیه های نامحسوس و بکار بردن کنایات و ایهام و استعارات در اشعار است.

میتوان گفت که اشعار آن دوره بیان احساسات نبوده بلکه نماینده هنر و فضل گویند بشمار میرفته است .

بطوریکه قبلادانستیم این سبک همانند سبک ناتورالیسم است و در آن چهاررکن تشبیه وجود دارد که عبارتند از:

مشبه و مشبه به و ادات تشبیه و وجه شبه .

مانند این شعر سعدی :

دوش مرغی بصبح مینالید	عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش
یکی از دوستان مخلص را	مگر آواز من رسید به گوش
گفت باور نداشتم که ترا	بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتم این شرط آدمیت نیست	مرغ تسبیح خوان و من خاموش

شعرای معروف سبک عراقی عبارتند از :

کمال الدین اسمعیل اصفهانی . امامی هروی . همایم
تبریزی . سعدی شیرازی . حافظ شیرازی . سلمان ساوجی .
عبدالرحمن جامی .



سبک هندی

این سبک از قرن دهم هجری آغاز شده و تا امروز ادامه دارد .

پیشوایان معروف آن عبارتند از:

میرزا طاهر . طالب آملی . وحید قزوینی . صائب تبریزی .

عرفی شیرازی .

بواسطه مهاجرت شعرایی مانند صائب تبریزی و عرفی شیرازی

بهند این سبک در آن کشور که آمادگی کاملی برای پذیرش این چنین روش-

هائی راداشت، رواج یافت و شعرای معروفی مانند فیضی دکنی و بیدل در این باره کوششها نمودند.

در دوره‌ی صفویه بطوریکه قبلا گفتیم بعلت تعصب شدید مذهبی و صوفی منشی پادشاهان این سلسله بازار شعر و شاعری و نویسندگی رونقی نیافت و شعرا و نویسندگان آثار خود را منحصر به نعت انبیاء و ائمه و تفسیر و احادیث نمودند.

از این نظر شعرای فاضل و با ذوق که میدانرا برای جنبش هنری، خویش تنگ میدیدند هر یک بگوشه‌ی پناه بردند و نیز دوائر فشارهای روحی درجه ذوق و ابتکار آنان تنزل حاصل نمود و در نتیجه شعر اهمیت خود را از دست داد و غزلهای عاجزانه مانند غزلهای محتشم کاشانی و مثنوی های کم ارزش و ظریف مانند مثنوی های ملازلالی بوجود آمد.

در دوره‌ی صفویه بطور کلی دو نوع شعر وجود داشت. اول اشعاری که بروش عراقی گفته شده بود و پیروان این سبک همگی از جامی تقلید مینمودند، مانند اشعار محتشم کاشانی

دوم اشعاری که بروش جدیدی گفته شده بود و این سبک جدید در اواخر دوره‌ی صفویه بوجود آمد و سبک هندی نام گرفت.

از خصوصیات این سبک میتوان، خیال پروری و تنزل افکار و پایه‌ی الفاظ و معنی در ابداع مضامین و امثال زیبا و لطیف و عدم وجود حماسه و افکار بلند و بزرگی و فخر و مباهات و آوردن مضامین باریک و مشکل را نام برد.

در بین شعرای پیروان سبک صائب تبریزی و کلیم کاشانی اشعار زیبا و گرانمایه‌ی دارند که لطف خاصی داراست.

این غزل از کلیم کاشانی است:

پیری رسید و مستی طبع جوان گذاشت

ضعف تن از تحمل بار گران گذشت.

وضع زمانه، قابل دیدن دوباره نیست

رو بس نکرد، هر که از این خاکدان گذشت.

طبعی بهمرسان که بسازی بعالمی

یا همتی که از سر عالم توان گذشت

بد نامی حیات دو روزی نبود بیش
 آن هم کلیم ! باتو بگویم چسان گذشت
 یک روز صرف بستن دل شد باین و آن
 روز دگر بکندن دل زین و آن گذشت
 این اشعار هم از صائب تبریزی است :

سبچه بر کف ، توبه بر لب ، دل پر از شوق گناه
 معصیت را خنده می آید ز استغفار ما



مرا بروز قیامت غمی که هست اینست
 که روی مردم عالم دو باره باید دید



گفتگوی کفر و دین ، آخر بیکجامیکشد
 خواب یک خوابست ، اما مختلف تعبیرها
 چنانکه قبلا گفتیم این سبک همانند سبک امپرسیونیسم است و در
 آن یک رکن تشبیه وجود دارد و آن وجه شبه است .
 مانند :

دندان ما ز خوردن نعمت تمام ریخت
 اندوه روزی از دل ما کم نمیشود

شعرای معروف سبک هندی عبارتند از :

صائب تبریزی . زلالی خوانساری . عرفی شیرازی . کلیم
 کاشانی . فیضی دکنی . پیدل .



بازگشت ادبی

بازگشت ادبی یعنی توجه بروشهای عراقی و خراسانی ، از قرن
 دوازدهم تا امروز برقرار است .
 در این دوره شعرا بهمه‌ی سبکها توجه داشته‌اند و از گذشتگان

تقلیدهای استادانه کرده‌اند .

در زمان نادرشاه چندتن از شعرای اصفهان مانند **هاتف و مشتاق** ، سبک عراقی را بوجود آوردند و در قصیده نیز از استادان عراقی تقلید نمودند .

در زمان حکمرانی کریم خان شاعران اصفهان بشیراز آمدند و سبک جدید را میان مردم رواج دادند و شاعری بنام **حاجی سلیمان صباحی کاشانی** که از دوستان هاتف و آذر درکاشان بود روش عراقی را بسبک خراسانی نزدیک ساخت .

فتحعلی خان صبا که از شاگردان صباحی بود برای اولین بار در قرن سیزدهم بروش خراسانی شعر گفت و با کوشش بسیار این سبک را زنده کرد و از آن زمان ببعده سبک خراسانی توسط **شعله و معتمدالدوله نشاط و سحاب** فرزند هاتف در تهران رواج یافت .

در زمان ناصرالدین شاه، **قاآنی** که از شاگردان صبا بود قصایدی ساخت که از احاطه مایه و ارزش برابر با قصاید دوره‌ی سلجوقیان بود . سپس شعرایی مانند **سروش و شیبانی کاشانی** اختراعی در شعر نمودند و آنرا با سبک قدیم موافق ساختند .

در دوره‌ی مشروطیت همگام با تحولات اجتماعی و سیاسی ، تغییرات و تحولاتی در شعر حاصل گردید و شعرا معلومات سیاسی و علمی و اخلاقی خویش را در اشعار خود منعکس مینمودند و پیروزیهای سیاسی سبب تحریک ذوق شعرا گردید و بروشهای مختلف شعر گفتند .

سبک مهمی که در این دوره بوجود آمد روش ساده گویی بود که در گذشته کمتر بدان توجه میگردد ، پیشوای شاعران پیرو این سبک **اشرف الدین حسینی** مدیر روزنامه **نسیم شمال** بود و نیز شاعران ملی یعنی **عشق‌ی و ایرج میرزا و عارف بسادگی** شعر میگفتند . شعرای معروف این دوره عبارتند از :

آذر بیگلری . مشتاق . هاتف . عاشق اصفهانی . طبیب . صباحی کاشانی . قاآنی شیرازی . محمد اصفهانی . سروش اصفهانی . محمودخان ملک الشعرای کاشانی . شیبانی کاشانی . شهاب

اصفهان‌ی . شهاب تبریزی . ادیب الممالک فراهانی این شاعران شیوه های آزاد داشته‌اند و نیز شعرایی بسبک حافظ شعر گفته‌اند که عبارتند از : نشاط . فروغی بسطامی . شاطر عباس تهرانی . عارف قزوینی . ایرج تبریزی . سهد اشرف گیلانی .

در دوره‌ی معاصر شعرای بزرگی پیدا شدند که با توجه بسبک قدیم روش جدید را پیروی کردند ، از جمله :

دهخدای قزوینی . ملک الشعرای بهار . فروزانفر . همایونی اصفهان‌ی و نیز شعرایی مانند :

دکتر شهریار و فیروز کوهی و گلچین که بسبک هندی توجه دارند .

در این اواخر شاعرانی متجدد ، نوسازی آغاز کرده‌اند و احساسات و عواطف و افکار خویش را بسبک تازه‌یی بیان میکنند و از این نظر آثار ایشان اشعار نو نام گرفته است .

پیشوای این شعرای نوساز **نهمایوشیج** شاعر گرانمایه است .



محسنات شعری

بحث درباره‌ی محسنات شعری مربوط بعلم یا صنعت بدیع است . صنعت بدیع عبارت از آرایش و محسنات است که در مورد کلام بلیغ بیکار برده میشود .

صنایع بدیعیه بر دو نوع است :

صنایع لفظی . صنایع معنوی .

صنایع لفظی مربوط بزینت الفاظ است و در معنی دخالتی ندارد .

صنایع معنوی مربوط باآرایش وزینت معنی است .

در اینجا مختصری درباره‌ی صنایع بدیعیه گفتگو مینمائیم .

سجع

سجع آنست که در انتهای دو قسمت از عبارت الفاظی بیاورند که باهم

صتق و متناسب باشند .

سعدی میگوید :

هر که با بدان نشیند ، نیکی نبیند .

ترصیع

ترصیع در لغت بمعنی گوهر نشانیدن آمده است و در اصطلاح عبارت از مسجع نمودن کلمات و مساوی آوردن حروف آنهاست بطوریکه در وزن و مقدار برابر باشند .
مانند :

برند از برای دلی بارها

خورند از برای گلی خارها

تجنیس

تجنیس یا جناس عبارت از آوردن الفاظ همجنس است در نثر یا نظم ، بطوریکه در معنی اختلاف داشته باشند .
جناس بر هفت نوع است :
تام . ناقص . زائد . مرکب . مکرر . مطرف . جناس خط .
مانند :

آسان گذران کار جهان گذرانرا

زیرا که خردمند جهان خواند جهانرا

یا این شعر قطران بن منصور شاعر تبریزی ، در جناس مکرر .

چون بطرف جوی بنماید گل خود روی روی

جای با معشوق می خوردن کنار جوی جوی

برده از مرجان بگونه لاله‌ی نعمان سبق

برده از مطرب بدستان بلبل خوشگوی گوی

ایهام

ایهام آوردن الفاظی است که دارای دو معنی باشد ، یکی نزدیک و

دیگر بسیار دور که گوینده معنی دور را توجه کند و ذهن شنونده در ابتدا

بمعنی نزدیک متوجه شود .

تضاد

تضاد عبارت از آوردن چیزهای متضاد است در شعر .
مانند :

آتش خشم تو برد آب من خاک آلود
بعد از این باد بگوش تورساند خبرم

سؤال و جواب

سؤال و جواب عبارت از بیان گفتگو میان دو تن است بعباراتی زبینه
و مضامین نیکو .
مانند :

که از بوی دلاویز تو مستم	بدو گفتم که مشکمی یا عبیری
ولیکن مدتی با گل نشستم	بگفتا من گلی ناچیز بودم
و گر نه من همان خاکم که هستم	کمال همنشین در من اثر کرد

حسن مطلع

بیت اول قصیده یا غزل را مطلع گویند .
حسن مطلع عبارتست از آوردن عبارات زبینه و مضامین پسندیده و
عالی ، در ابتدای شعر یا انشاء .
مانند :

روز مبارک شد و مراد بر آمد
یار چو اقبال روزگار در آمد
مدت هجران گذشت و گریه‌ی عشاق
نوبت شادی و خنده‌ی سحر آمد

حسن مقطع

بیت آخر قصیده یا غزل را مقطع گویند .
حسن مقطع آنست که شاعر ، شعر خود را به عبارت و معنی پسندیده
و موافق طبع و مضمون مطلوب ختم نماید .

مانند :

دعای بد نکنم بر بدان که مسکینان
 بدست خوی بد خویشتن گرفتارند
 بجان زنده دلان سعدیا که ملک وجود
 نیرزد آنکه وجودی ز خود بیازارند

تنسيق الصفات

تنسيق الصفات عبارت از ذکر چند صفت بتوالی یکدیگر است ، برای
 يك چیز و یا بطور کلی آوردن چند صفت است بدنبال هم .
 مانند :

جهان آرای گردون ساي دوداندام آتش دل
 شبه دیدار گوهر بار مینا پوش دیبانتن

تناسب یا مراعات النظير

تناسب عبارت از آوردن الفاظی است در شعر که با هم متناسب و
 نظير باشند .
 مانند :

تکیه بر اختر شبگرد مکن کاین عیار
 کاخ کاوس ربود و کمر کیخسرو

حشو

حشو عبارت از لفظی است که در میان جمله یا عبارت آورند که
 بدون آن معنی جمله و عبارت تمام باشد .
 حشو بر سه قسم است :

حشومتوسط . حشو قبیح . حشوملیح .

حشومتوسط آنست که عدم ذکر و ذکر آن یکسان باشد .
 مانند :

مشنو ای دوست که غیر از تو مرا یاری هست

یا شب و روز بجز فکر توام کاری هست
 حشو قبیح آنست که ذکر آن موجب ناپسندی کلام میشود .
 مانند :

گرمی نوشم بخدمتت جرم بپوش
 عذرم رمد چشم و صداع سر بود
 حشو ملیح آنست که ذکر آن موجب ملاحظت و رونق کلام شود.
 مانند:

باده لعل لبش کز لب من دور مباد
 راح روح که و پیمان ده پیمان‌هی کیست
 یا
 چه خوش گفت فردوسی پاک زاد
 که رحمت بر آن تربت پاک باد
 نسیب و تشبیب

نسبب غزلی است که شاعر در مقدمه‌ی قصیده‌ی خود برای جلب توجه خوانندگان یا شنوندگان می‌آورد.

تشبیب غزلی است که حال شاعر را بیان نماید، عده‌ی تشبیب را بمعنی مقدمه و ابتداء بکار می‌برند.

بعضی از اداها برای تشبیب تفاوتی قائل نشده‌اند و بطور کلی می‌گویند هر غزلی که در قصیده مقدم بر مقصود باشد نسیب و تشبیب نامیده می‌شود.

لغز

لغز آنست که چیزی را سؤال نمایند بدانند نشانیها و صفات آن .
 لغزهای فارسی عموماً با کلمات، آن چیست یا چیست آن شروع
 میشود و از این نظر آنرا چیستان می‌گویند.

رودکی در لغز ریواس می‌گوید :

آن چیست بر آن طبق همی تا بد

چون ملحم زیر شعر عنابی

ساقش به مثل چو ساعد حو را

پایش به مثل چو پای مرغابی

معما

معما آنست که نام چیزی یا کسی را بر رمز و اشاره بیان کنند

مانند معمای زیر **بنام خسرو** .

نام بت من ز غایت لطف

سببی است نهاده بر سر سرو

که سی بیست میشود ششصد و بحساب جمل برابر با حرف خ است

و چون بر سر سرو گذارند **خسرو** نتیجه میشود .

✱

سخن سیرایان ایران بعد از اسلام

بنا بر نظر بعضی از تذکره نویسان نخستین سخنسرای ایرانی

بعداز اسلام **ابوحفص سفدی** است .

شعر زیر منسوب باوست :

آهوی وحشی در دشت چگونه دودا

او ندارد یار بی یار چگونه بودا

بعضی دیگر از جمله **عونی** در تذکره **لباب الالباب** میگوید :

قدیمی ترین شاعر در ایران بعد از اسلام **عباس مروی** است .

شعر زیر قسمتی از قصیده‌ی منسوب باوست :

کس بدین منوال پیش از من چنین شعری نگفت

مر زبان فارسی را هست تا این نوع بین

بعقیده‌ی بسیاری از معققین قدیمترین شاعری که اشعار او به ما رسیده

است در دوره‌ی طاهریان بوده است .

شعرای دوره‌ی طاهریان

مشهورترین شاعر دوره‌ی طاهریان **حنظله‌ی باد غیسی** است .

(متوفی ۲۲۰ هـ) .

شعر زیر از اوست :

شو خطر کن ز کام شیر بجوی

مهری گر بکام شیر درست

یا چو مردانت مرگ رو باروی

یا بزرگی وعز و نعمت و جاه

شعراى دوره‌ی صفاریان

از شعراى دوره‌ی صفاریان ، فیروز مشرقی (متوفى ۲۸۳ هـ) و
 ابو سلیك گرگانی (که معاصر عمرو لیث بوده است) را نام میبریم .
 از فیروز مشرقی :

مرغیست خدنگ ای عجب دیدی مرغی که بود شکار اوجانان
 داده پر خویش کرکش هدیه تا نه بچاهش برد بمهمانان
 از ابو سلیك گرگانی :

خون خود را گریزی بر زمین به که آب روی ریزی در کنار
 بت پرستیدن به از مردم پرست پند گیر و کار بند و گوش دار

شعراى دوره‌ی سامانی

شعراى معروف این این دوره عبارتند از :

۱- ابوشکور بلخی (متوفى ۳۴۳ هـ) واز اشعار اوست :

تا بدانجا رسید دانش من

که بدانم همی که نادانم

۲- ابوالمؤید بلخی ، که شاعر و نویسنده بوده و شاهنامه‌ی

بشر نوشته و قصه‌ی یوسف و زلیخا را بشعر پارسی آورده است .

۳- ابوالحسن شهید بلخی (متوفى ۳۲۵ هـ) از شعراى بزرگ عصر

خود بوده است .

از احوالات اوست :

روزی شهید نشسته بود و کتابی میخواند جاهلی نزد او آمد و سلام

کرد و گفت خواجه تنها نشسته‌یی ؟ گفت :

« اکنون تنها نشسته‌ام که تو آمدی »

۴- کسایی مروزی ، نخستین شاعری است که عقاید دینی و مطالب

اخلاقی و فلسفی در اشعار خود آورده است .

۵ - عماره مروزی ، از شعراى اواخر دوره‌ی سامانیان است .

۶- رابعه ، نخستین زنیست که بزبان پارسی شعر گفته است .

۷- رودکی سمرقندی ، اولین شاعری است که دیوان ترتیب

داده و اشعار او مایه‌ی اعتبار دوره‌ی سامانی است (متوفى ۳۲۹ هـ) .

۸- **دقیقی بلخی** (متوفی ۳۶۷) بعد از رودکی مشهورترین شاعر دوره‌ی سامانی است .

شعرای دوره‌ی غزنویان

معروفترین شعرای این دوره عبارتند از :

۱- **عنصری بلخی** (متوفی ۴۳۱هـ) این شاعر در زمان سلطان محمود عنوان ملك الشعرايي داشت .

۲- **غضایری رازی** (متوفی ۴۲۶هـ) این شاعر در زمان بهاءالدوله خدمت میکرد ولی در مدح سلطان محمود قصایدی میگفت .

۳- **عسجدی مروزی** (متوفی ۴۳۲هـ) این شاعر در خدمت سلطان محمود شاعری میکرد .

۴- **فرخی سیستانی** (متوفی ۴۲۹هـ) از شعرای بزرگ زمان سلطان محمود بود.

۵- **منوچهر دامغانی** (متوفی ۴۳۲هـ) در عصر سلطان محمود زیست مینموده .

۶- **فردوسی طوسی** (متوفی ۴۱۱ یا ۴۱۶هـ) از بزرگان مفاخر ایران و از شعرای بنام و بزرگ دوره‌ی غزنویان است .

شعرای دوره‌ی سلجوقیان تا فتنه‌ی مغول

در دوره‌ی سلجوقیان تصوف رواج پیدا کرد و گویندگان و نویسندگان از میان صوفیان برخاستند .

۱- **باباطاهر عریان** ، که در زمان طغرل اول سلجوقیان زیست مینموده است .

دوبیتی‌های او مشهور است ، این شاعر گوشه‌گیر دردمنه‌کوه‌الوند زیست مینموده .

۲- **ابوسعهد ابوالخیر** (۳۵۷-۴۴۰هـ) که از متقدمین گویندگان طریقت تصوف است و از او رباعیات و قطعات و ابیاتی نقل شده است . شرح حال او در کتاب اسرارالتوحید بوسیله‌ی نوه او نوشته شده است.

۳- **عبداله انصاری** (۳۹۶-۴۸۱هـ) .

از کتاب‌های مشهور او بزبان عربی و فارسی :

ذم الکلام. منازل السائرین.

واردات . دل و جان . الهی نامه . قلندر نامه . محبت نامه .

هفت حصار وجود دارد.

۴- سنائی غزنوی (متوفی ۵۴۵هـ) از جوانی در دربار غزنویان خدمت

می کرد .

از تحولات اساسی زندگی او پیروی از طریقت صوفیان بود ، زیرا

که بدین ترتیب پای از دربار شاه بیرون کشید و دیگر مدح کسی نگفت .

در آن زمان بود که گفت :

مدحش چرا کنم که بیایدم خرد

هجوش چرا کنم که بفرسایدم زبان

۵ - شیخ عطار ، که دارو فروش بود و ضمناً طبابت هم مینموده .

مولوی درباره‌ی او میگوید :

هفت شهر عشق را عطار گشت

ما هنوز اندر خم یک کوچه بیم

شعراى آذربایجان در قرن پنجم

معروفترین آنان عبارتند از :

۱- اسدی طوسی .

۲- قطران تبریزی .

شعراى دوره‌ی اول سلطنت سلجوقیان

معروفترین آنان عبارتند از :

۱- لامعی گرگانی .

۲- ارزقی هروی .

۳- ناصر خسرو .

۴- عمر خیام نیشابوری .

شعراى دربار غزنویان

(بازماندگان سلسله غزنویان)

معروفترین آنان عبارتند از :

- ۱- مسعود سعد سلمان .
- ۲- مخناری غزنوی .
- ۳- سید حسن غزنوی .

شعرای دوره‌ی دوم سلطنت سلجوقیان

معروفترین آنان عبارتند از :

- ۱- معزی نیشابوری .
- ۲- ادیب صابر .
- ۳- عبدالواسع جبلی ، در شعر بصنایع لفظی توجه بسیار داشته است.
- ۴- انوری ، قصاید پیچیده و مدایح اغراق آمیز از خود باقی گذارده
- ۵- مهستی ، مشهورترین زنی است که بفارسی شعر گفته است.

شعرای ماوراء النهر

(دربار آل خاقان)

- ۱- عمیق بخارایی ، در بکار بردن تشبیهات و گفتن مرثیه استاد بوده است.
- ۲- سوزنی سمرقندی ، دارای اشعاری ساده و روان است .
- ۳- رشید و طواط ، بصنایع لفظی توجه داشته و اشعار او بیشتر جنگی است .

شعرای آذر بایجان در قرن ششم

معروفترین آنان عبارتند از :

- ۱- خاقانی شیروانی ، دارای اشعاری محکم و متین و حاوی کنایات است .
- ۲- مجیر الدین ییلقانی ، شاعری قصیده سراسر است .
- ۳- ظهیر فاریابی ، پیرو سبک عراقی بوده است .
- ۴- نظامی گنجوی ، خسرو و شیرین ، لیلی و مجنون و غیره از اوست.

شعرای دوره‌ی مغول

معروفترین آنان عبارتند از :

- ۱- کمال اصفهانی ، که او را خلاق المعانی گفته اند .

- ۲- مولوی بلخی ، که از بزرگترین شعرای عارف است و کتاب مثنوی مولوی از آثار اوست .
- ۳- سعدی شیرازی ، که استاد سخن و آثار او گنجینه‌ی فصاحت و بلاغت است .
- کتاب بوستان و گلستان از آثار اوست .
- ۴- همام تبریزی ، که از بهترین غزلسرایان آن دوره است .
- ۵- شیخ محمود شبستری .
- ۶- امیر خسرو دهلوی .
- ۷- اوحدی مراغه‌یی .
- ۸- ابن یمین .
- ۹- سلمان ساوجی .

شعرای دوره‌ی تیموری

- ۱- حافظ شیرازی ، که استاد غزل است و غزلیات او در ردیف عالیت‌ترین اشعار فارسی است .
- ۲- جامی ، که گذشته از شاعری نویسنده بزرگی بوده است .

شعرای دوره‌ی صفوی

معروفترین آنان عبارتند از :

- ۱- بابا فغانی .
- ۲- هلالی جغتائی .
- ۳- وحشی بافقی .
- ۴- محتشم کاشانی .
- ۵- عرفی شیرازی .
- ۶- نظیری نیشابوری .
- ۷- طالب آملی .
- ۸- زلالی خوانساری .
- ۹- صائب تبریزی .

شعرای دوره‌ی افشاریه ، زندیه ، قاجاریه

معروفترین آنان عبارتند از :

- ۱- هاتف اصفهانی .
- ۲- سید محمد سبحان .
- ۳- مجمر اصفهانی .
- ۴- صبا .
- ۵- نشاط .
- ۶- قائم مقام .
- ۷- وصال شیرازی .
- ۸- قانانی شیرازی .
- ۹- فروغی بسطامی .
- ۱۰- سروش اصفهانی .
- ۱۱- محمودخان ملك الشعراء .

*

کارشاعر

شعر همزاد بشر است ، یعنی از آن زمان که بشر خود را شناخت و از عالم حیوانات خارج شد و نیروی عاقله یافت ، زیباییها و زشتیهای طبیعت را درک کرد ، از اخوشیها لذت برد ، از ناخوشیها رنج کشید و بطور کلی سه نیروی روانی بشر یعنی **عاقله** و **منفعله** و **فعاله** در او قوت گرفت و بدین ترتیب نام او از **حیوان** به **بشر** تبدیل یافت ، شعر هم وجود آمد .

همه‌ی افراد در اثر عوامل خارجی شادان و ناشاد میشوند ، زیباییهای جهان را درک میکنند و زشتیهای آنرا میشناسند ، حالات اندوهبار طبیعت آنانرا رنجور میسازد و مناظر دردناک زندگی روح آنانرا افسرده میکند و بعکس اشکال دلفریب و مناظر فرح بخش و حالات روح پرور طبیعت آنانرا دلشاد میکند و نوید حیات میدهد .

ولی در بین این افراد عده‌ی تنها ناظر این جریانات هستند و قادر نیستند احساسات و عواطف و آنچه را درک کرده‌اند گسترش داده و منتشر سازند ، اینان افراد عادی هستند .

لیکن عده‌ی باروحي حساستر و گیرندگی نیرومندتر از افراد عادی این جریانات را درک میکنند و سپس ، انفعالات و ادراکات و احساسات خود

را با قالبی زیبا و معانی بدیع آمیخته بادنمایی زیبایی و لذت بیان مینمایند و در بین افراد دیگر منتشر میسازند .

آثار آنان چون باغ گلی است که بهر طرفش روی زیبا گلی بینی و در اثر بوی گل چنان مست شوی که بی اختیار دامن از دست دهی .

اینان گویندگان و نویسندگان هستند .

کارشاعر عبارتست از بیان زیباییها و نازیبائیهای طبیعت و واقعیتها و نمود صحنه‌های دردناک و یا زیبای زندگی .

شاعر باید آینه‌ی تمام‌نمای اوضاع اجتماعی هر دوره باشد ، آینه‌ی پاک و براق ، تنها کارشاعر شکایت از یار و مدح سروران و یا وصف زلف نگار نیست .

شاعر باید شکایت از اوضاع بد اجتماع و مدح پشاهانگان بشریت و وصف عواطف عالی بشری را بنماید .

باید اندکی بیشتر از افراد عادی فکر کند و حقیقت‌آرهنمای مردم باشد . کارشاعر تنها قافیه‌پردازی نیست بلکه باید در فکر مضامین عالی و سوژه‌های مفید هم باشد و بخاطر درست نمودن قافیه‌ی شعر خود ، معانی لطیف و پسندیده را فدا نکنند زیرا لطف شعر در قافیه‌پردازی نیست بلکه در زیبایی و ظرافت و چگونگی تم اصلی آنست .

عجز و لابه در شعر نشانه‌ی ضعف اراده و ناپختگی گوینده آنست ، زیرا برای برطرف ساختن اوضاع بد اجتماع نباید منتظر بود که دستی از غیب برون آید و جامعه را اصلاح کند ، بلکه باید با کوشش خستگی‌ناپذیر بچنگ زشتی‌ها رفت و سرانجام شاهد مقصود را در آغوش گرفت ، اوضاع بد اجتماع نتیجه مستقیم اعمال خلاف رویه عده‌ی نابشر است ، تصحیح آن نیز باید بدست افراد بشر انجام گیرد .

هنرمندان مر بیان اجتماع هستند ، در اینصورت اگر اینان اظهار زبونی و ضعف نمایند پس چه کسانی معایب را آشکار مینمایند و در رفع آن معایب میکوشند ، مگر اینکه بگوئیم عده‌ی خرابکار اجتماع را بسوی نیستی سوق میدهند و سپس عده‌ی خرابکار دیگر در اصلاح آن جامعه میکوشند ! و واضح است که چنین امری محال است .

در میان شعرای گذشته عده‌ی راه خود را شناختند و ضعف و سستی را

بگوشه‌یی افکندند و بجنگ زشتی‌ها رفتند ، محیط تنگ و فشارهای فزون از حد نه تنها آنانرا از راه باز نداشت بلکه کوشش و جنبش آنانرا دو پنداندن ساخت .

حافظ از اینگروه بود ، او میگوید :

چرخ برهم زخم از جز بهرامم گردد

من نه آنم که زبونی کشم از چرخ و فلک

ولی عده‌یی دیگر بوظیفه‌ی خویش آشنا نبودند و در مقابل ناملایمات تاب نیاوردند و اینه‌تنها کوششی برای بهبود زندگـی مردم ننمودند بلکه بدعت‌های نامناسب و ناپسندی نیز در میان گذاشتند و دردی بر دردهای اجتماع خویش افزودند .

از سعدی عجیب است که بگوید :

آمدم تنها عنان شه گـیرم زخم از دست خو برویان داد

ملکا گر تو داد من ندهی جان شیرین خود دهم بر باد

و یا اینکه خودخواهی کند و بگوید :

نه با شتر بر سووارم نه چو خر بزیر بارم

نه خـداوند رعیت نه غلام شهریارم

غم موجود و پریشانی معدوم ندارم

نفسی میزنم آسوده و عمری میگذارم

و یا اینکه کوشش و جدیت را بکلی نفی کند و بگوید :

بخت و دولت بکاردانی نیست جز بتأیید آسمانی نیست

اوفتاده است در جهان بسیار بی‌تمیز ارجمند و عاقل خوار

زیرا این مطلب واضح است که اگر در اجتماع نادانی ارجمند گردد

و عاقلی خوار شود در اثر رکود فکری و روش غلط و معیوب آن اجتماع

است و چنین اجتماعی هیچگاه با این شیوه تکامل حاصل نخواهد نمود ، مگر

اینکه عاقل ارجمند گردد و نادان بدانائی گراید و این وظیفه‌ی گوینده است

که این مطلب را اثبات کند نه اینکه خود او هم عکس این قضیه را

تأیید نماید ؛

سعدی در جای دیگر رشد فکری نشان میدهد و میگوید :

بدست آهن تفته کردن خمیر

به از دست برسینه پیش امیر

یا

عمر گرانمایه در این صرف شد
ای شکم خیره بتایی بساز
تا نکتی پشت بخدمت دوتا
و نیز میگوید :

پادشه پاسبان درویش است
گوسفند از برای چوپان نیست
گرچه رامش بفرود دولت اوست
بلکه چوپان برای خدمت اوست

و در اینجا رشد بیشتری نشان میدهد و برآستی زیبا تر از زیبا میگوید :
بنی آدم اعضای یک پیکرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی
نشاید که نامت نهند آدمی

توجه کنید که بین گفتار نخست و سخنان بعدی تا چه حد فاصله وجود دارد، در جایی خودخواهی، جای دیگر مردم خواهی، یکجا اختیاری، جای دیگر جبری، این اشتباه است، زیرا خواننده یا شونده راه را گم میکند و یا اینکه بین دوراهی حیران میماند.

هنرمند و همچنین شاعر باید یک چیز را همیشه در مقابل چشم داشته باشد و آن چیز هدف است.

کار شاعر پیش رفتن بسوی هدف است و هدف شاعر تنها نجات بشر از سرگردانی و برون آوردن اجتماع از منجلاب بدبختی و رذالت است.
و نیز هدف او نمایش صحنه‌های مختلف زندگی و راهنمایی مردم بسوی خوبها و دور ساختن آنان از زشتیهاست.

این کار را شاعر بایستی با آزادی انجام دهد و معانی سودمند را فدای الفاظ بیفایده نکند.

در خاتمه قسمتی از نطق با ارزش استاد بهار را که در کنگره نویسندگان ایران بسال ۱۳۲۷ ایراد نمود میآورم تا راه کار نیکوتر شناخته گردد.

... مادر سردوراهی تاریخ خود قرار داریم، رادی بسوی کهنگی و توقف و راهی بطرف تازگی و حرکت، هر گوینده و نویسنده که مردم را بسوی آینده و جنبش و حیات هدایت نماید و صنعت او حقیقی تر و غمخوارانه تر باشد کالای او در بازار آتیه رایج تر و مرغوبتر خواهد بود
آقایان ! طفره و توقف در طبیعت محال است، هستی عبارت از حرکت

است ، هر متفکر و نویسنده که هوادار توقف و محافظت وضع حالیه باشد ،
 بادلیل منطقی ، باید اذعان کند که روبعقب میرود و هر کس در زندگی رو
 بعقب رفت بسوی سرگ شتافت ، خاصه ادیب و گوینده که باید همواره
 بمسافات بعیده پیشاپیش قوم حرکت کند تا قوم را که فطره دیر باور و مایل
 بتوقف است قدری بیشتر بکشد .

اغراق روزی در شعر مطلوب بود و امروز اغراق در عمل و فکر
 مطلوب تر است .

اغراق فکری و عملی همانست که گوینده خود چند قدم بیشتر از آنچه
 میخواهد قوم را بدان رهبری کند قرار گیرد و از آنجا قوم خود را آواز
 دهد تا قوم بدانجائی که باید رسید بطیب خاطر نزدیک شود و در جای طبیعی
 خود استقرار یابد»

VI

گزیده ادبیات فارسی



در این بخش قطعاتی از آثار نویسندگان و شعرای بزرگ ایرانی
همراه با شرح حال مختصر آنان میآوریم



رودکی سمرقندی

(متوفی ۳۲۹)

ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی از بزرگترین شعرای نیمه‌ی
دوم قرن سوم و نیمه‌ی اول قرن چهارم است .
وی از مردم رودک سمرقند بود و از این نظر برودکی مشهور
گردید .

این شاعر بزرگ با اینکه نابینا بود در کسب علم و ادب کوشش
فراوان مینمود از این نظر مورد نظر امیر نصر بن احمد سامانی و
وزیر او ابوالفضل بلعمی بود و بامر پادشاه و بکمک وزیر او بنظم کلیله
و دمنه پرداخت .

آثار او بسیار بوده است . لیکن در اثر حوادث و دگرگونیهای بسیار
بیش از اندکی از آنها باقی نیست .
از کلیله و دمنه رودکی .

شب زمستان بود کپی سردیافت
کپیان آتش همی پنداشتند
کرمکی شب تاب ناگاهی بتافت
بشته آتش بدو برداشتند

پیشه کرده رنج جان آهنج را
بانگ و زخ مردمان خشم آورید
روزدن چون شصت ساله سودمند
جنگ اورا خویشتن پیراسته
یاچوزرین گوشوار از خوب گوش
بانهبیب و سهم این آوای کیست
کارتو نه هنت و سهمی بیشتر
بند ورغ سست بوده بفکند
رنجگی باشدت و آزار و گزند
جایگاه هر دو اندر يك مفاک
بفکن اورا گرم درویشی گزین

آفریده مردمان مر رنج را
چون کشف انبوه غوغائی بدید
روزجستن تازیانی چون نوند
خود تو آماده نوی و آراسته
چون گل سرخ از میان پیلغوش
دمنه را گفتا که تا این بانگ چیست
دمنه گفت اورا جز این آوادگر
آب هر چه بیشتر نیرو کند
دل گسسته داری از بانگ بلند
ابله و فرزانه را فرجام خاک
گر ورم داری گزند آرد بدین



این اشعار نیز از اوست

زمانه را چونکو بنگری همه پنداست
بسا کسا که بروز تو آرزو مند است

زمانه بندی آزاد وار داد مرد
بروز نیک کسان گفت غم مخور ز نهار



گرتو برداری از دولاله حجیب
اگر از مشک خال دارد سبب

بحجاب اندرون شود خورشید
وان ز نخدان بسیب ماند راست



منوچهری دامغانی

(متوفی ۴۳۲)

ابوالنجم احمد منوچهری از اهل دامغان بود .
از این نظر منوچهری تخلص کرد که در ابتدای شاعری مداح منوچهر
بن قابوس بود .

پس از تسلط مسعود غزنوی بر ولایت عراق منوچهری بنا بر خواهش
مسعود نزد وی رفت و مداح او گردید .

منوچهری از شعرای بزرگ قرن پنجم است و در شاعری سبک خاصی دارد، در آوردن مضامین مطلوب و معانی نغز استاد است. خصوصاً در مسمط بی نظیر میباشد.

این مسمط از اوست :

آمد بانك خروس مؤذن میخوارگان

صبح نخستین نمود روی بنظارگان

که بکتف برگرفت جامه‌ی بازارگان

روی بمشرق نهاد خسرو سیارگان

باده فراز آورید چاره‌ی بیچارگان

قوموا شرب الصبوح یا معشر النائمین ۱

می زدگانیم ما در دل ما غم بود

چاره‌ی ما بامداد رطل دمام بود

راحت کزدم زده کشته کزدم بود

می زده را هم بمی دارو و مرهم بود

هر که صبوحی کنند با دل خرم بود

بادولب مشکبوی بادورخ حور عین

کرده گلو پر ز باد قمری سنجاب پوش

کبک فرو ریخته مشک بسوراخ گوش

بلبلگان با نشاط قمریگان با فروش

در دهن لاله مشک در دهن نحل نوش

سوسن کافور بوی گلبن گوهر فروش

ازمه اردی بهشت، دهر بهشت برین

چو ک زشاخ درخت خویشتن آویخته

زاغ سیه برد و بال غالیه آمیخته

ابر بهاری ز دور اسب برانگیخته

وز سم اسب سیاه لؤلؤ تر ریخته

در دهن لاله بساد ریخته و بیخته

ریخته مشک سیاه بیخته در ثمین

سرو سماطی کشید برد و لب جو بیار
 چون دورده چتر سبزدرد و صاف کارزار
 مرغ نهاد آشیان بر سر شاخ چنار
 چون سپرخیز ران بر سر مرد سوار
 گشت نگارین تذر و پنهان در کشت زار
 همچو عروسی غریق در بن دریای چین
 وقت سحر که کلنگ تعبیه یی ساخته است
 از لب دریای هند تا خزران تاخته است
 میخ سیه از قفاش تیغ برون آخته است
 طبل فرو کوفته است خشت بینداخته است
 ماه نو منکسف در گلوی فاخته است
 طوطیگان با حدیث قمریگان با انین
 گوئی بط سفیه جامه بصابون زده است
 کبک دری ساق پای در قدح خون زده است
 بر گل تر عنده لب گنج فریدون زده است
 لشکر چین در بهار خیمه بهامون زده است
 لاله سوی جو بیار خرگه بیرون زده است
 خرگه آن سبزگون خیمه ی این آتشین

این اشعار نیز از اوست :

بسر لشکر زمستان نوروز نامدار
 کرد است رای تاختن و قصد کارزار
 و اینک بیامده است بینجاه روز پیش
 جشن سده طلایه ی نوروز نامدار
 آری هر آن گهی که سپاهی شود بحرب
 زاول به چند روز بیاید طلایه دار
 این باغ و راغ ملکوت نوروز ماه بود
 وین کوه و کوهپایه و این جوی و جو بیار

جویش پراز صنوبر و کوهش پراز سمن
 باغش پر از بنفشه و راغش پر از بهار
 نوروز از این وطن سفری کرد چون ملک
 آری سفر کنند ملسوک بزرگوار
 چون دید ماهیان زمستان که در سفر
 نوروز مه بماند قریب مهی چهار
 اندر دوید و مملکت او بغارتیسد
 با لشگری گران و سپاهی گزافه کار
 در باغها نشاند گروه از پس گروه
 در راغها کشید قطار از پس قطار
 زین خواجگان بنیه قبای سفید بند
 زین زنگیان سرخ دهان سیاه قسار
 باد شمال چون ز زمستان چنین بدید
 اندر تک ایستاد چو جاسوس بی قرار
 نوروز را بگفت که در خانمان ملک
 از فرو زینت تو که پیرار بود و پزار
 بنگاه تو سپاه زمستان بغارتید
 همه گنج شایکانت و هم در شاهوار

• • • • •
 • • • • •

*

فردوسی طوسی

(متوفی ۴۱۱ یا ۴۱۶)

حکیم ابوالقاسم فردوسی از بزرگترین شعرای قرن چهارم و پنجم هجری و یکی از بزرگترین مفاخر ایرانیان بشمار است .
 نامش حسن و نام پدرش اسحق و مولدش قریه‌ی باژ از قرای شهر طوس است .

در حدود سنه ۳۷۰ بنظم شاهنامه پرداخت و دوره‌ی کامل آنرا در سنه

۴۰۰ بنام محمود غزنوی بانجام رسانید .

شاهنامه مشتمل است بر داستان های پهلوانان و آیین شهریاران بزرگ ایران تاهنگام حمله‌ی عرب بایران و از بزرگترین آثار زبان فارسی است و چون فرهنگی برای لغات زبان فارسی میباشد .

از شاهنامه فردوسی :

کزین بر تر اندیشه برنگذرد
 خداوند روزی ده رهنمای
 فروزنده‌ی ماه و ناهید و مهر
 نگارنده‌ی بر شده گوهر است
 نه بینی مرعجان دو بینده را
 که او برتر از نام و از جایگاه
 نیابد بدو راه جان و خسر
 در اندیشه ساخته کی گنجد او
 میان بندگی را بیایدت بست
 همان بر گزیند که بنند همی
 ستود آفریننده را کسی توان
 ز گفتار بیگانه یک سو شوی
 بفرمانها ژرف کردن نگاه
 ز دانش دل پیر بر نسا بود
 بهستیش اندیشه را راه نیست

بنام خداوند جان و خرد
 خداوند نام و خداوند جـسای
 خداوند کیهان و گردان سپهر
 ز نام و نشان و گمان برتر است
 به بینندگان آفریننده را
 نیاید بدو نیز اندیشه راه
 سخن هر چه زین گوهران بگذرد
 خرد را و جانرا همی سنجد او
 ستودن نداند کس او را چو هست
 خردگر سخن بر گزیند همی
 بدین آلت و رأی و جان و روان
 بهستیش باید که خستو شوی
 پرستنده باشی و جوینده راه
 توانا بود هر که دانا بود
 ازین پرده برتر سخن گاه نیست



که جان دارد و جان شیرین خوش است
 که جان داری و جان ستانی کنی

میازار موری که دانه کش است
 پسندی و همداستانی کنی



زمشگ و ز عنبر سرشته نبود
 توداد و دهش کن فریدون توئی

فریدون و فرخ فرشته نبود
 بداد و دهش یافت این نیکوئی



در مرگ فرزند خویش

نه نیکو بود گر بیازم بگنج
 بر اندیشم از مرگ فرزند خویش
 ز دردش منم چون تنی بیروان
 چو یابم بدینغاره بشتابم
 چرا رفتی و بردی آرام من
 چرا راه جستی ز همراه پیر
 که از پیش من نیز بشتافتی
 نه بر آرزو یافت گیتی و رفت
 بر آشفت و یکباره بنمود پشت
 دل و دیده من بخون درفشاند
 پدر را همی جای خواهد گزید
 کزان همراهم کس نگشتند باز
 ز دیر آمدن خشم دارد همی
 نپرسید از این پیر و تنها برفت
 ز کردارها تا چه آید بچنگ

مرا سال بگذشت بر شصت و پنج
 مگر بهره برگیرم از پند خویش
 مرا بود نوبت برفت آن جوان
 شتابم مگر تا همی یابمش
 که نوبت مرا بد تو بیکام من
 ز بدها تو بودی مرا دستگیر
 مگر همراهم جوان یسافتی
 جوان را چو شد سال برسی و هفت
 همی بود همواره با من درشت
 برفت و غم و رنجش ایدر بماند
 کنون او سوی روشنائی رسید
 برآمد چنین روزگاری دراز
 همانا مرا چشم دارد همی
 مرا شصت و پنج و ورا سی و هفت
 وی اندر شتاب و من اندر درنگ

روان تو دارنده روشن کناد
 خرد پیش جان توجوشن کناد



حکیم همرخیا

(متوفی ۵۱۷)

حکیم ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری از ریاضی دانان بزرگ ایران بشماراست .

معروفیت خیام بیشتر بسبب رباعیات اوست که بزبانهای زنده دنیا ترجمه شده و مورد توجه قرار گرفته است .

از تألیفات او رساله‌ی جبر و مقابله و رساله‌ی در طبیعیات و

رساله‌بی در اختلاف فصول است .

قبر او در ایوان امامزاده محمد محروق در نیم فرسنگی نیشابور
حالیه واقع است .

از رباعیات اوست :

خاریکه بزیر پای هر حیوانی است زلف صنمی و ابروی جانانی است
هر خشت که بر کنگره‌ی ایوانی است انکشت وزیری و سرسلطانی است

☆

در راه خرد بجز خرد را مپسند چون هست رفیق نیک، بدرامپسند
خواهی که همه جهان تو را بپسندند میباش بخوشدلی و خود رامپسند

☆

افتاده مرا با می و مستی کاری خاقم ز چه میکند ملامت باری
ای کاش که هر حرام مستی دادی تا من بجهان ندیدم سی هشیاری

☆

آنان که محیط فضل و آداب شدند در جمع کمال شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند برون گفتند فسانه‌بی و در خواب شدند

☆

نیکی و بدی که در نهاد بشر است شادی و غمیکه در قضا و قدر است
با چرخ مکن حواله کاندیره عقل چرخ از تو هزار بار بیچاره تراست

☆

حکیم نظامی

(متوفی ۵۹۷)

ابو محمد نظام الدین الیاس بن احمد بن یوسف متخلص به نظامی

از شعرای بزرگ و مشهور ایران است .

وی اهل قم بوده است و چون خانواده او به گنجه مهاجرت کردند
و ولادت او در آن شهر بوده به گنججوی مشهور شده است .
مثنوی‌های پنجگانه‌ی او از آثار جاویدان زبان فارسی است و نیز شهرت او بواسطه
همین مثنویات است .

از اشعار اوست :

دیده فرو بر بگریبان خویش
خودشکن آنروز مشو خود پرست
تا نکند در تو طمع روزگار

عیب کسان منگر و احسان خویش
آینه آنروز که گیری بدست
خویشتن آرای مشو چون بهار

☆

مبادا کس بروز خویش مغرور
که زر دوزی نداند بوریا بافت
ره و رسم کهن بر بساد دادن
بکالای یتیمان در زدن چنگ
نه من دیدم نه دانائی خبر داد
که خویش گیرد ارچه دیر گیرد
که دولت بسا ستمکار آشنا نیست
یکی بود است از این آشفته نامان
بیالغتر کسی بر داشتی سنگ
ز پیران کین کشی چون باشد اینکار
کجا طفلان ستمکاری پسندند
هنر دیدن بچشم بد میاموز
که از همدستی خردان شوی خرد
کز آب خرد ماهی خرد خیزد

ز مغروری کلاه از شود دور
بقدر شغل خود باید زدن لاف
نه فرخ شد نهاد نو نهادن
بقندیل قدیمان در زدن سنگ
که کشت این تخم را کان تخم برداد
بخونریزی مبین گو شیر گیرد
ستم در مذهب دولت روا نیست
شنیدستم که در زنجیر عامان
چوبا او ساختی نا بالغی جنگ
پرسیدند کز طفلان خوری خار
بپاسخ گفت اگر پیران نخندند
زعیب و نیک مردم دیده بردوز
ستیزه با بزرگان بد توان برد
نهنگ آن به که با دریا ستیزد

☆

زبون باشد بدست آدمی زاد
بجز مردن کزو بیچاره مانسد

اگر صد کوه باید کند پولاد
چه چاره کان بنی آدم نداند

☆

که پاداش عمل یابی سر انجام
کمربسته بدین کار است گردون

در اندیش ای حکیم از کار ایام
نماند ضایع از نیک است اگر دون

☆

نظامی عروضی

(متوفی ۵۷۰)

احمد بن عمر بن علی سمرقندی معروف به نظامی عروضی

از نویسندگان بزرگ قرن ششم بشمار است .

چون در فن عروض استاد بوده است بعروضی مشهور شده، وی در زمان ملکشاه سلجوقی و سلطان سنجر ظهور کرده و با حکیم عمر خیام نیشابوری ملاقات نموده است.

کتاب مجمع النوادر، معروف به چهار مقاله که از کتابهای ادبی فارسی است از آثار اوست.

عروضی در شاعری و دبیری و نجوم و طب و هیئت دست داشته است از چهارمقاله عروضی :

در چگونگی شاعری و شعر او

اما شاعر باید که سلیم الفطرة و عظیم الفكرة صحیح الطبع جید - الرویة دقیق النظر باشد در انواع علوم متنوع باشد و در اطراف رسوم مستظرف زیرا که چنانکه شعر در هر علمی بکار همی شود هر علمی در شعر بکار همی شود و شاعر باید که در مجلس محاورت خوشگوی بود و در مجلس معاشرت خوشروی و باید که شعر او بدان درجه رسیده باشد که در صحیفه‌ی روزگار مسطور باشد و بر السنه‌ی احرام مقروء، بر سفائن نویسند و در مدائن بخوانند، که حظ وافر و قسم افضل از شعر بقاء اسم است و تا مسطور و مقروء نباشد این معنی بحاصل نیاید و چون شعر بدین درجه نباشد تأثیر او را اثر نبود و پیش از خداوند خود بمیرد و چون او را در بقاء خویش اثری نیست در بقاء اسم دیگری چه اثر باشد اما شاعر بدین درجه نرسد الا که در عنفوان شباب و در روزگار جوانی بیست هزار بیت از اشعار متقدمان یاد گیرد و ده هزار کلمه از آثار متأخران پیش چشم کند و پیوسته دواوین استادان همی خواند و یا همی گیرد که درآمد و بیرون شد ایشان از مضایق و دقایق سخن بر چه وجه بوده است تا طرقت و انواع شعر در طبع او مرتسم شده و عیب و هنر شعر بر صحیفه خرد او منقش گردد تا سخنش روی در ترقی آورد و طبعش بجانب علوم میل کند هر کرا طبع در نظم شعر راسخ شد و سخنش هموار گشت روی بعلم شعر آرد و عروض بخواند و گرد تصانیف استاد ابوالحسن السرخسی البهرامی گردد و چون غایة العروضین و کز القافیة و نقد معانی و نقد الفاظ و سرقات و تراجم و انواع این علوم بخواند بر استادی که آن داند تا نام استادی را سزاوار شده و اسم او در صحیفه‌ی روزگار یابد آید.



مولوی بلخی

(متوفی ۶۷۲)

جلال الدین محمد بن بهاء الدین از عرفا و علما و شعرای بزرگ و مشهور بشمار است.

جلال الدین چندسالی در حلب و شام بتحصیل علوم پرداخت و سپس بقونیه آمد و آنجا متوطن شد و بتربیت مردم همت گماشت .

از سال ۶۴۲ تا سال ۶۷۲ یعنی سی سال تمام مرجع خواص و عوام بود. از آثار او کتاب مثنوی و دیوان قصاید و غزلیات است که بنام شمس الدین تبریزی بنظم آمده است و کلیات شمس نام دارد و دیگر مجموعه‌ی رباعیات است .

از کتاب مثنوی مولوی :

وز جدائی‌ها شکایت میکند
از نفیرم مرد و زن نالیده اند
تا بگویم شرح درد اشتیاق
باز جوید روزگار وصل خویش
جفت بد حالان و خوشحالان شدم
وز درون من نجست اسرار من
کیست چشم و گوشرآ آن نور نیست
کیست کسرا دبد جان دستور نیست
هر که این آتش ندارد نیست باد
جوشش عشق است کاندنر می فتاد
پرده هایش پرده های ما درید
همچو نی دمساز و مشتاقی که دید
قصه‌های عشق مجنون می کند
مرزبان را مشتری جز گوش نیست
نی جهانرا پر نکردی از شکر

بشنو از نی چون حکایت میکند
کز نیستان تا مرا ببریده اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
هر کسی کودورماند از اصل خویش
من بهر جمعیتی نالان شدم
هر کسی از ظن خود شد یار من
سر من از ناله من دور نیست
تن زجان و جان ز تن مستور نیست
آتش است این بانگ نای و نیست باد
آتش عشق است کاندنر نی فتاد
نی حریف هر که از یاری برید
همچونی زهری و تریاقی که دید
نی حدیث راه بر خون میکند
محرم این هوش جز بیهوش نیست
گر نبودی ناله‌ی نی را نمر

در غم ما روزها بی‌گناه شد
روزها گرفتار و رو باک نیست
در نیاید حال پخته هیچ خام
پس سخن کوتاه باید السلام
روزها با سوزها همراه شد
تو بمان ای آنکه چون تو باک نیست

☆

ای برادر تو همین اندیشه‌ی
گر گل است اندیشه‌ی تو گلشنی
ما بقی تو استخوان و ریشه‌ی
ور بود خاری تو همیشه گلخنی

☆

این غزل نیز از اوست :

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست
بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
بشنیدم از هوای تو آواز طبل باز
باز آمدم که ساعد سلطانم آرزوست
یعقوب وار و اسفاها همی ز-م
دیدار خوب یوسف کنعانم آرزوست
باله که شهر بی تو مرا حبس میشود
آوارگی بکوه و بیابانم آرزوست
زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت
شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او
آن نور روی موسی عمرانم آرزوست
دی شیخ با چراغ همی گشت گردشهر
کز دیو و ددملولم و انسانم آرزوست
گفتم که یافت می‌نشود جسته یوم ما
گفت آنکه یافت می‌نشود آنم آرزوست

☆

از مجموعه سخنان مولوی معروف بقیه مافیه .
اگر آدمی را شادمی در دل می‌آید جزای آن است که کسی را شاد
کرده است و اگر غمگین می‌شود کسی را غمگین کرده است .

سخن را چون بسیار آرایش میکنند فراموش میشود .
این عالم مثال کوه است هر چه گوئی از خیر و شر جواب همان
شنوی اگر گمان بری که من خوب گفتم و کوه زشت جواب داد
مجال باشد .

اگر کسی در حق کسی نیک گوید آن خیر و نیکی بوی عاید میشود
و در حقیقت آن ثنا و حمد خود میگوید نظیر این چنان باشد که کسی گرد
خانه خود ریحان و گلستان کارد هر باری که نظر کند گل و ریحان بیند او
دائماً در بهشت باشد چون خو کرد بخیر گفتن، مردمان نیز خیر او گویند چون
بخیر یکی مشغول شوند آنکس محبوب وی باشد چون از ویش یاد آید محبوب
را یاد آورده باشد و یاد آوردن محبوب گل و گلستان است و روح و راحت
است .

خیر کن با خلق بهر ایزدت یا برای راحت جان خودت
تا هماره دوست بینی در نظر در دلت ناید ز کین ناخوش صور
اکنون چون میتوانی که شب و روز گل و گلستان بینی و ریاض ارم
بینی چرا در میان خارستان و ماران کردی ، همه را دوست دار تا همیشه
در گل باشی و چون همه را دشمن داری خیال دشمنان که نظر میآید چنان
است که شب و روز در خارستان و مارستان میگردی .



سعدی شیرازی

(متوفی ۶۹۱)

شرف الدین مصلح بن عبدالله معروف به سعدی شیرازی از شعرا
و ادبای بزرگ قرن هفتم بشمار است که آثار او از بزرگترین آثار جاویدان
زبان فارسی است . در تخلص او بسعدی گویند چون آغاز ظهورش در زمان
سعد بن زنگی بوده است از این نظر سعدی تخلص کرده است .
از آثار او یکی کتاب گلستان است و دیگری کتاب بوستان میباشد .
از گلستان سعدی:

لقمان را گفتند ادب از که آموختی گفت از بی ادبان ، هر چه از ایشان
در نظر ناپسند آمد از فعل آن پرهیز کردم .

نگویند از سر بازبچه حرفی کز آن پندی نگیرد صاحب هوش
وگر صدباب حکمت پیش ندادن بخوانند آیدش بازبچه درگوش

حکایت

فقیهی پدر را گفت هیچ ازین سخنان رنگین دلاویز متکلمان در من
اثر نمیکند بحکم آنکه نمیبینم مرایشانرا فعلی موافق گفتار .

اثأمرون الناس بالبروتسون انفسکم .

ترک دنیا ب مردم آموزند خویشتن سیم و غله اندوزند
عالمی را که گفت باشد و بس هرچه گوید نگیرد اندر کس
عالم آنکس بود که بد نکند نه بگوید بخلق و خود نکند

عالم که کامرانی و تن پروری کند

او خویشتن گم است گم راهبری کند

پدر گفت ای پسر بمجرد این خیال بساطل نشاید روی از تربیت ناصحان
بگردانیدن و علما را بضالت منسوب کردن و در طلب عالم معصوم از فوائد
علم محروم ماندن همچو نابینائی که شبی درو حل افتاده بود گفت آخر یکی
از مسلمانان چراغی فرا راه من دارید زنی فاجره بشنید و گفت تو که
چراغ نبینی با چراغ چه بینی همچنین مجلس و عظم چو کلبه‌ی بزاز است آنجا
تا نقدی ندهی بضاعتی نستانی و اینجا تا ارادت بیاری سعادت بیبری .

گفت عالم بگوش جان بشنو وز نماند بگفتش کردار
باطلست آنکه مدعی گوید خفته را خفته کی کند بیدار
مرد باید که گیرد اندر گوش ورنه نیشته است بند بردیوار

شعر

صاحب دلی بیدر سه آمد ز خانقاه بشکست عهد صحبت اهل طریقرا
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود تا اختیار کردی از آن این فریقرا
گفت آن گلیم خویش بدر میبرد ز موج وین جهد میکند که بگیرد غریقرا

حکایت

منجمی بخانه در آمد یکی مرد بیگانه را دید با زن او بهم نشسته ،
دشنام و سقط گفت وقتنه و آشوب خاست ، صاحب دلی برین واقف بود گفت:
تو بر اوج فلک چه دانی چیست که ندانی که در سرایت کیست

این غزل نیز از اوست :

بخت جوان دارد آنکه با تو قرین است
 پیر نگردد که در بهشت برین است
 دیگر از آن جانبم نماز نباشد
 گر تو اشارت کنی که قبله چنین است
 آینه در پیش آفتاب نهاده است
 بر در آن خیمه یا شعاع جبین است
 گر همه عالم ز لوح فکر بشویند
 عشق نخواهد شدن که نقش نگین است
 گوشه گرفتم ز خلق و فایده‌یی نیست
 گوشه‌ی حشمت بلای گوشه نشین است
 تا نه تصور کنی که بی تو صبورم
 گر نفسی میزنم ز باز پسین است
 حسن تو هر جا که طبل عشق فرو کوفت
 بانگ بر آید که غارت دل و دین است
 گر زر و سیمم مباش و نعمت و اسباب
 روی تو دارم که ملک روی زمین است
 عاشق صادق بزخم دوست نمیرد
 زهر مذاہب بده که مء معین است
 سمدی ازین پس که راه پیش تو دانست
 گر ره دیگر رود ضلال مبین است

*

حافظ شیرازی

(متوفی ۷۹۱)

شمس الدین محمد معروف به حافظ شیرازی از مفاخر ایران

بشمار است .

چون قرآن را از برداشت وی را حافظ میگفتند و نیز تخلص او به

حافظ ازین نظر است .

ظهورش در زمان شهریاران آل مظفر است و شاه شجاع و شاه مظفر
و شاه منصور را در اشعار خود مدح گفته ، پس از مرگ او یکی از شاگردانش
بنام گلندام دیوانش را جمع و تدوین کرده است .

این اشعار از اوست :

سالها دل طلب جام جسم از ما میکرد
آنچه خود داشت زیگانه تمنا میکرد
گوهری کز صدف کوز و مکان بیرون بود
طلب از گمشدگان لب دریا میکرد
مشکل خویش بر پیر مغان بر دم دوش
گر بتأیید نظر حل معما میکرد
دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست
واندر آن آینه صد گونه تماشا میکرد
آنکه چون غنچه دلش را ز حقیقت بنهفت
ورق خاطر از آن نسخه محشی میکرد
گفتم این جام جهان بین بتو کی داد حکیم
گفت آنروز که این گنبد مینا میکرد
بی دلی در همه احوال خدا با او بود
او نمیدیدش و از دور خدا یا میکرد
اینهمه شعبده ی خویش که میکرد اینجا
سامری پیش عصا و ید بیضا میکرد
گفت آن یار کز او گشت سردار بلند
چرمش این بود که اسرار هویدا میکرد
فیض روح القدس ارباز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد

*

از تاریخ گزیده

انوشیروان راتاجی بود این پندیات بر آن نوشته: کار بکار دان سپارید .
خویششن شناسان را از ما درود دهید . خیر خود را از مردم دریغ مدارید .

خردمندی را پیشه کنید . کارنا کرده بکرده مشمارید . طاعت کرده ناکرده انگارید . کار امروز بفردا نیفکنید . برمادر و پدر مخندید . **خداوندان ادب را خدمت کنید** . بادانایان دوستی کنید . بهترین دوست دانیان را دانیید . بدترین مردم طعنه زنان را دانیید . ازدوست نادان دوری کنید . از دشمن دانا بترسید . در جایگاه بدنام مروید . قدر عافیت بدانید . دشمن اگر چه خرد بود خوار مدارید . راز خود را پیش سخن چین مگوئید . راز مردم چون راز خود آشکارا مکنید . در حق عالمان طعنه مزنیید . بعیب جستن مردم مشغول مشوید . **عمر بنادانی صرف مکنید** . از آموختن ننگ مدارید . فرزند را پیشه آموزید . بهر کار استادی مکنید . بی توانائی لاف مزنیید . ناپرسیده سخن مگوئید . بیمار پرستی بر غبت کنید . بر است و دروغ سوگند مخورید . تا درخت نو نشانید درخت کهن برمکنید . کارها را پیش و پس بشگرید . بیم از زهر بتر دانیید . ایمنی از همه چیز خوشتر دانیید . آن جهان بدین جهان بدست آرید . با بدنامی همراهی مکنید . **از نو کيسه وام نخواهید** . خرسندی کار بندید . شتاب زدگی مکنید . عاقبت کارها بشگرید . از سفلیگان و ناکسان حاجت نخواهید . **پای باندازه گلیم دراز کنید** . بر از مردم گوش مدارید . کار نیک بدست خود کنید . سخن نپکو از همه کس بشنوید .

*

از گليله و دهنه

حکایت پادشاه دادگر

گليله گفت : شنیده‌ام که در زمان پیشین پادشاهی بود دست تسلط و تمدی بر گشاده و مردم شب و روز از بیداد او دست بدعا برداشته بودند و زبان نفرین گشاده، روزی این پادشاه به شکار رفت و چون باز گشت منادی فرمود : ای مردمان ، دیده‌ی دل من تا امروز از مشاهده وجه صواب پوشیده بود و دست عصیان من بروی محرومان ستم دیده و مظلومان محنت رسیده ، تیغ جفا کشیده ، حالا در مقام رعیت پروری و عدالت گستری ثابت قدم شدم امید آنکه از امروز ببعده و سائل رضایت خاطر عموم طبقات ملت فراهم شود .
 فراخی در آن مرزو کشور نخواه که دلتنگ بینی رعیت ز شاه

مردم ، مخصوصاً طبقات فقیر ، از این مژده بسیار خرسند شدند و بر اثر عدالت شاه ، روز بروز ملت آسوده تر و کشور امن تر میشد و بدین واسطه او را پادشاه دادگر لقب نهادند .

روزی یکی از مجرمان ، در وقت فرصت ، از کیفیت و علت تغییر حال سؤال کرد . شاه فرمود که من بشکار رفته بودم و بهر طرف میافتم ناگه دیدم سگی در عقب روباهی دوید و بدنندگان استخوان پایش درهم خاکید . بیچاره روباه با پای لنگ در سوراخی گریخت و سگ باز گردید ، در حال پیاده بی سنگی بیانداخت و پای آن سگ از آن بشکست . هنوز چند گام نرفته بود که اسبی لگد بر آن پیاده زد ، پایش شکسته شد و آن اسب نیز پاره بی راه قطع ناکرده ، پایش به سوراخی فرو رفت و شکست .

من بخود آمدم و گفتم دیدی که چه کردند و چه دیدند :

هر که آن کند که نباید ، آن بیند که نشاید .



حقوق پادشاه بر خدمتکاران

واضح حق پادشاهان بر خدمتکاران گزارد حق نعمت است و تقریر ابواب مناصحت و مشفقتر زبردستان آنست که در رسانیدن نصیحت مبالغت واجب بیند و بمراقبت جوانب مشغول نگردد و بهتر کارها آنست که فاحشی مرضی و عاقبتی محمود دارد و دلخواه تر تنها آنست که بر زبان گزیدگان و اشراف رود و موافقتر دوستان آنست که از مخالفت پرهیزد و در همه ی معانی مواسات کند و پسندیده تر سیرتها آنست که بتقوی و عفاف کشد و توانگر تر خلاق آنست که در بندش ره و حرص نباشد و کاملتر مردمان آنست که بطر نعمت بدو راه نیابد و ضجرت محنت بروی مستولی نگردد و هر که از آتش بستر سازد و از مار بالین کند خواب او مهنا نباشد و از آسایش آن لذت نیابد و فایده ی سداد رأی و غزارت عقل آنست که چون از دوستان دشمنی پیدا آید و از خدمتکاران نخوت مشاهدت کند در حال اطراف کار خود فراهم گیرد و دامن از ایشان درچیند و پیش از آنکه فرصت چاشت یابد برای او شامی ناگواران بسازد چه دشمن بمهلت قوت گیرد و بمدت عدت یابد .

بیت

مخالفان تو موران بدنند مار شدند بر آور از سر موران مار گشته دمار
 مده زمانشان زین بیش و روز گار مبر که ازدها شود امروز کار یابد مار



از مرزبان نامه

حکایت

آورده اند که برزیگری در دامن کوهی با ماری آشنائی داشت مگر دانست که ابناء روزگار همه در لباس تلوین نفاق صنعت دورنگی دارند و در ناتمامی بیمار ماهی مانند بدین اعتبار در دامن صحبت او آویخت و دامن تعلق از مصاحبان ناتمام بیفشاند القصه هر وقت برزیگر آنجا رسیدی مار از سوراخ بر آمدی و گستاخ پیش او بر خاک میغلطیدی و لقطات خورش او را از زمین بر میچیدی ، روزی برزیگر بعد از گذشته آنجا رفت مار را دید از فرط سرمای هوا که یافته بود بر هم پیچیده و سرودم درهم کشیده و ضعیف و سست و بیهوش افتاده برزیگر را سوابق آشنائی و بواعث نیکو عهدی بر آن باعث آمد که مار را برگرفت و در توبره نهاد و بر سر خر آویخت تا از دم زدن او گرم گردد و مزاج افسرده ی او را بحال خویش آرد ، خورا همان جایگه بیست و بطلب هیمه رفت چون ساعتی بگذشت گرمی در مار اثر کرد با خود آمد ، خبث جبلت و شر طبیعت در کار آورد و زخمی جان گزای بر لب خرز و بر جای سرد گردانید و با سوراخ شد .

حرام علی النفس الخبیثه ان تخرج من الدنوا حتی تسئی

الی من احسن الیها .

این از بهر آن گفتم که هر که آشنائی با بدن دارد بدی بهر هنگام

آشنای او گردد .

من ندیدم سلامتی ز خسان گسرتو دیدی سلام ما بر سان

وای فرزندان باید که در روزگار نعمت بایکدیگر برسبیل مواسات

روید و چون سختی در رسد در تعاسات آن شریک و تقسیم یکدیگر شوید و

دفع شدائد و مکائد ایام را همدستی واجب بیند و بنگرید که از نیش بشه یی

چند که بتوازر و تعاون دست یکی میکنند با پیکر پیل و هیکل گاو میش

چه میرود .

و بز دوستان قدیم که در نیک و بد احوال تجربت خصال ایشان رفته

باشد بیگانگان را مکزین که گفته اند دیو آزموده به از مردم نا آزموده .
خیر الاشیاء جدیدها وخیر الاخوان قدیمها .
 دولت آن جهانی را اساس در اینجهان تهیه و کسب سعادت باقی هم
 در این سرای فانی کنید و کارفردا امروز سازید .

*

از تاریخ نگارستان

سلطان ملکشاه

سلطان ملکشاه بسعی خواجه نظام الملک وزیر ، صاحب تاج و تخت گشت و بجای پدر نشست ، از اشاعی عدل و افاضی جود خلائق را مرفه و خشنود فرمود . گویند بعهد اوقیصر لشکر بقصد ایران کشید و سلطان به مدافه شتافت و عسکرین در مقابل یکدیگر نزول کردند ، سلطان باتنی چند بشکاررفته بود فوجی از رومیان بدیشان بازخوردند سلطان و اتباع او را دستگیر کرده ببردند سلطان غلامان را گفت مرا تواضع مکنید و یکی همچون خود انگارید چون وزیر صاحب تدبیر از این واقعهی هائله واقف شد نماز شام جوقی از غلامان را بسرا پرده ی خاص در آورد و آوازهی معاودت سلطان در انداخت و شبگیر بعزم مصالحه بنزد قیصر رفت قیصر چون از آمدن پشیمان بود سخن از مصالحه گفت خواجه نیز آنرا بقبول تلقی نمود . قیصر گفت دیروز مردم ما بعضی از لشکریان شما را گرفته اند ، خواجه گفت غلامی چند مجهول مانده بوده باشند ، قیصر آن جماعت را به مجلس طلبیده بخواجه سپرد وزیر صائب تدبیر ایشانرا در حضور قیصر امانت بیشتر کرده روان شد چون بقدر مسافتی دور گشتند خواجه از اسب پیاده شده ران و رکاب سلطان بیوسید و عنبر خواست سلطان او را نوازش بسیار کرد و منتها داشت .

بیت

منتی داشتم از وی که ندارد بمثل

لعنی از چشم و فقیر از زر و مسکین از مال

*

از اخلاق محسنی

راستی

راستی و راستکاری سبب ایمنی و درستکاری است .

قطعه

راستان رسته اند روز شمار
اندرین دسته راستکاری کن
جهد کن تا از آن شمار شوی
تا در آن دسته راستکار شوی
بزرگان گفته اند عرصه‌ی سخن از آن فراختر است که گوینده را پای
بیان در سنک خلاف آید تا گل صدق در چمن سخن بوی بر خورداری میدهد
نفس ناطقه را دسته خار دروغ بر بستن نشاید یکی از بزرگان دین فرموده اند
که بر تقدیری که در دروغ گفتن خوف عقاب و در راستی امید ثواب نبودی
بایستی که عاقل از دروغ احتراز نمودی و بجانب راستی میل کردی از آنکه
دروغ مرد را خوار و بیمقدار گرداند .

فرد

از کجی افتی بکم و کاستی
آوردند که مستر شد خلیفه در وصیت نامه‌ی پسر خود نوشته که اگر
از همه غم رستی اگر راستی
خواهی مردم از تو ترسند دروغ مگوی که مردم دروغگوی بی مهابت بود
اگر چه هزار شمشیر برای محافظت او کرد او باشد یعنی اگر هزار تیغ
برهنه در کو کبه‌ی دولت کسی میبرند و شمشیر زبانش جوهر صدق ندارد
در نظر مردم هیچ شکوه ندارد .

✽

از تاریخ و صاف

شکر نعمتها

فرمانبرداری خدای تعالی بر حسب فرماندهی خود بر خود واجب

باید شناخت و شکر منعم مطلق عظیم سلطانه بقدر فیضان نعمت و تترادف موهبت که روزگار دولت و دوران صولت را شامل است فرو نگذاشت و شکر نه همین باشد که يك نفس عندلیت نواخوان زبانرا بکلمه‌ی الحمد لله مترنم دارد و بس شکر سلاطین که در حضرت معبود بحق موقع قبول یابد بدین سیاق ت باید :

شکر سلطنت عدل است بر عموم جهان و احسان بازیردستان ، شکر فسحت مملکت طمع در املاک رعیت نا کردن ، شکر فرمانروائی فرمانبرداران را حق خدمت شناختن ، شکر بلندی بخت بر ژنده بختان رحمت فرمودن ، شکر قدرت بر عاجزان و مستضعفان بخشودن ، شکر صحت تن بیمار دلان ظلم را از قانون عدل شفای کلی دادن . شکر لشکر فراوان آسیب ایشان ازدیار مسلمانان دور داشتن چنانکه سیمرغ طعمه از مور طعام طلب حرص پرست نگیرد و شیر شکاری از فضله‌ی چاشت روباه ضعیف انفت نماید و باز بلند منش بصید ملخ فرومایه اهتزاز نکنند و موکب صرصر رباح تعرض گیاه- های حقیر نرسانند ، سلطان عالی همت نیز بمال رعیت درویش التفات ننماید .



از تاریخ گرهان

عدالت

آورده اند که موسی علیه السلام در مناجات با حق گفت :

الهی تو فرعون را با کفر و نافرمانی چندین مهلت داده‌یی ، خطاب آمد که ای موسی اودر پادشاهی خویش راهها امن میدارد و حکمی که میکند ظلم نمیکند و سخن يك خصم بی حضور دیگر خصم نمی شنود و در پسران و دختران رعیت بی چشم شهوت نمینگرد .

انوشیران میگوید شهرها را بعدل محکم کنیدی و آن باروئی است که آب آنها نریزند و آتش نسوزاند و منجنیق بروی کار نکنند .

عامل حمص بعر عبدالعزیز نوشت که باروئی شهر خراب شده است

بفرمای تا عمارت کنند جواب داد **حصنها بالعدل** یعنی تو او را بعدل عمارت کن و محکم گردان .

بوذرجمهر میگوید هر گاه که پادشاه ظلم کند سباع آن ولایت مردم خوار شوند .

اسکندر از حکماء هند پرسید که عدل بهتر یا شجاعت ، گفتند ای پادشاه چون عدل باشد حاجت بشجاعت نیست .

عبدالله طاهر پدر خویش را گفت : گوی ای پدر این ملک درخاندان ماتاکی ماند ؟ گفت ای پسر تا بساط عدل گسترده باشیم .

موبد موبدان هر بامداد بخدمت انوشیروان آمدی و گفתי ای ملک نعمت را بر خود پاینده دار بشقتت بر رعیت، و طعام را بر خود خوش و نوش گردان بسیر کردن گرسنگان و انصاف مردم بده و آمن بخسب .

حکماء گفته اند :

بالراعی یصلح الرعیه و بالعدل یملك البریه .



از قابو منماه

در جمع کردن مال

ای پسر خویشان را در جمع کردن مال و فراز آوردن چیز غافل مدار لیکن از بهر مال مخاطره مکن و جهد کن تا هر چه فراز آوری از نیکوترین روی بود تا بر تو گوارنده بود چون فراز آوری نگاهدار و بهر باطلی از دست مده که نگاهداشتن سخت تر از فراز آوردن است و چون بهنگام در بایستی خرج کنی جهد کن تا عوض آن زود باز جای نهی که چون همی برداری و عوض جای نهی اگر گنج قارون بود روزی سپری شود و نیز چندانی دل در چیز بنه که وی را ابدی شناسی تا اگر وقت سپری شود دل تنگ نباشی و اگر چه چیز بسیار بود بتقدیر و تدبیر بکاربری که اندک بتقدیر و تدبیر بهتر که بسیار بی تقدیر و بی تدبیر و از کاهلی ننگ دار که کاهلی شاگرد بدبختی است رنجبردار باش که چیز از رنج فراز آید نه از کاهلی و چنانکه

از رنج فراز آید از کاهلی برود حکماء گفته اند کوشا باشید تا آبادان باشید و خردمند باشید تا توانگر باشید و فروتن باشید تا بسیار دوست باشید پس آنچه از رنج و جهد بدست آید و بکاهلی و غفلت از دست برود نه از خرد باشد که هنگام نیاز پشیمانی سودی ندارد ولیکن چون رنج تو بری کوش که هم تو خوری و اگر چه چیز عزیز است از سزاوار چیز دریغ مدار که بهمه حال کس چیز با خود بگور نبرد اما خرج باندازه‌ی دخل کن تا نیاز اندر تو راه نیابد که نه همه نیاز درخانه‌ی درویشان باشد بلکه نیاز اندر خانه‌ی بی بوده که درمی دخل بود و درمی و حبه‌ی خرج شود هرگز آن خانه بی نیاز نبود و بی نیازی در آن خانه بود که درمی دخل بود و درمی کم حبه خرج شود هر که را خرج از دخل کمتر بود هرگز خلل درخانه او راه نیابد و بدانچه داری قانع باش که قناعت دوم بی نیازی است و بدانکه هر خصلتی که آن ستایش توانگران است همان خصلت نکوهش درویشان است و آرایش مردم اندر چیز دادن و قدردان هر کس بر مقدار آرایش آن کس شناس اما اسراف را شوم دان و هر چه خدای تعالی دشمن دارد آن بر بندگان خدا شوم بود و خدای عز و جل میگوید **و لا تسرفوا انه لا یحب المسر فین** چیزی که خدای تعالی دوست ندارد تو نیز مدار هر آفتی را سببی است و سبب درویشی اسراف را دان .

*

از منشیات قائم مقام

مهربان من دیشب که بخانه آمدم خانه را صحن گلزار و کلبه را طبله عطار دیدم ضیفی مستغنی الوصف که مایه ناز و محرم راز بود گفت قاصدی وقت ظهر کاغذی سر بمهر آورده که سر بسته بطاق ایوان است و گلدسته باغ رضوان افی لاجدریح یوسف لولا ان تفندون فی الفور با کمال شرف و شوق :

مهر از سر نامه برگرفتم گوئی که سر گلابدان است
ندانستم نامه خط شماست یا نایه مشک خطا نگارخانه چین است
یا نگارخانه عنبرین . پرسشی از حال کرده بودی از حال مبتلای فراق که

جسمش اینجا و جان در عراق است چه میبرسی (تا نه تصور کنی که بی تو صبورم)
 بخدا بی آن یار عزیز شهر تبریز برای من تبخیز است بلکه از ملک آذربایجان
 آذرها بجان دارم و از جان و عمر بی آن جان و عمر بیزارم بلی فرقت یاران
 و تفریق میان جسم و جان باز چیه نیست لیس ما بنا لعجب ایام هجر است و
 لیالی بی فجر درد دوری هست و تاب صبوری نیست رنج حرمان موجود
 است و راه درمان مسدود .

یارب تو بفضل خویشتن باری زین و رطه هولناک برهانم
 همان بهتر که چاره این بلا از حضرت جل و علا خواهم تا بفضل خدائی
 رسم جدائی از میان برافتد و بخت بیدار و روز دیدار بار دیگر روزی شود
 و السلام .

*

پروین اعتصامی

پروین اعتصامی دختر اعتصام الملك در سال ۱۳۲۸ قمری در
 تهران بدنیا آمد .

پس از پایان رسانیدن دوره‌ی دبیرستان دخترانه آمریکائی نزد پدر
 خویش به تکمیل علوم ادبی پرداخت و زبانهای انگلیسی و عربی را مانند
 زبان فارسی بخوبی فرا گرفت .

دیوان اشعار او برای اولین بار در سال ۱۳۱۵ خورشیدی بطبع رسید
 و مورد استقبال ادب دوستان واقع گردید .
 در سال ۱۳۲۰ بستری گردید و دیگر از بستر برنخاست و در عنفوان
 شباب زندگی را بدرود گفت .
 از دیوان پروین اعتصامی .

☆

اشک یتیم

روزی گذشت پادشهی از گذرگهی
 فریاد شوق بر سر هر کوی و بام خاست

پرسید زان میانہ یکی کودک یتیم
 کاین تابناک چیست کہ بر تاج پادشاست
 آن يك جواب داد چه دانیم ما کہ چیست
 پیداست آن قدر کہ متاعی گرانبہاست
 نزدیک رفت پیرزنی گوژ پشت و گفت
 این اشک دیدہی من و خون دل شماست
 ما را بہ رخت و چوب شہانی فریفته است
 این گرگ سالہاست کہ با گلہ آشناست
 آن پارسا کہ دہ خرد و ملک ، رہزنت
 آن پادشاہ کہ مال رعیت خورد ، گداست
 برقطرہی سرشک یتیمان نظارہ کن
 تا بنگری کہ روشنی گوہر از کجاست
 پروین ، بہ کجروان ، سخن از راستی چہ سود
 کو؟ آن چنان کسی کہ نرنجد زحرف راست



مست و هوشیار

محتسب مستی برہ دید و گریبانش گرفت
 مست گفت ای دوست این پیراہن است افسار نیست
 گفت مستی ، زانسب افتان و خیزان میروی
 گفت ، جرم راہ رفتن نیست ، رہ هموار نیست
 گفت ، میباید تو را تا خانہی قاضی برم
 گفت روصبح آی، قاضی نیمہ شب بیدار نیست
 گفت ، نزدیک است والی راسرای ، آنجا شویم
 گفت ، والی از کجا در خانہی خمار نیست
 گفت ، تا داروغہ را گوئیم ، در مسجد بخواب
 گفت ، مسجد خوابگاہ مردم بدکار نیست
 گفت ، دیناری بدہ پنهان و خود را وارہان
 گفت ، کار شرع کار درہم و دینار نیست

گفت ، از بهر غرامت ، جامه ات بیرون کنم
گفت ، پوسیدست ، جز نقشی ز بود و تار نیست
گفت ، آگه نیستی کاز اُس در افتاد کلاه
گفت ، در سر عقل باید بی کلاهی عار نیست
گفت ، می بسیار خوردی ، زان چنین بیخود شدی
گفت ، ای بیهوده گو ، حرف کم و بسیار نیست
گفت ، باید حد زند هشیار مردم ، مست را
گفت هشیاری بیار ، اینجا کسی هشیار نیست



قطعه بی که برای سنگ مزار خود سروده بود

<p>اختر چرخ ادب ، پروین است هر چه خواهی ، سخنش شیرین است سائل فاتحه و یاسین است دل بی دوست ، دلی غمگین است سنگ بر سینه ، بسی سنگین است هر که را چشم حقیقت این است آخرین منزل هستی ، این است چون بدین نقطه رسد مسکین است چاره تسلیم و ادب تمکین است دهر را رسم و ره دیرین است خاطری را سبب تسکین است</p>	<p>اینکه خاک سیهش بالین است گرچه جز تلخی از ایام ندید صاحب آنهمه گفتار امروز دوستان به که زوی یاد کنند خاک دردیده ، بسی جان فرساست بیند این بستر و عبرت گیرد هر که باشی و ز هر جا بررسی آدمی هر چه توانگر باشد اندر آنجا که قضا حمله کند زادن و کشتن و پنهان کردن خرم آنکس که در این محنت گاه</p>
---	---



ملك الشعراى بهار

محمد تقی بهار (ملك الشعرا) از بزرگترین شعرا و ادبای قرن اخیر
بشمار است .

این شاعر بزرگ در شب دوازدهم ربیع الاول سال ۱۳۰۴ هجری
قمری در شهر مشهد متولد گردید .

پس از عمری مجاهدت و کوشش در راه پیشرفت اجتماع و ایجاد آثار بزرگ و جاویدان در نظم و نثر پارسی در سوم رجب سال ۱۳۷۰ هجری قمری مطابق بانهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ شمسی در سن شصت و شش سالگی بر اثر بیماری سل ، جهانرا بدرود گفت .

این اشعار از اوست :



جغد جنك

که تا ابد بریده باد نای او
گسسته و شکسته پر و پای او
کزو بریده بباد آشنای او
که کس امان نیابد از بلای او
وز استخوان کارگر غذای او
که جان برد ز صدمت صلاى او
بهر دلی مهابت ندای او
بهر طرف کشیده تارهای او
فند بجان آدمی عنای او
بحلقها گره شود هوای او
زمانه بی نوا شود ز نای او
زبانک توپ و غرش و هرای او
بخون تازه گردد آسیای او
هزار گوش کر کند صدای او
بهر دلی شرنگ جانگزی او
شکار اوست شهر و روستای او
اجل دوان چو جوجه از قفای او
بهندسی صفوف خوش نمای او
تگرگ مرگ ابر مرگزی او
جهنمی آفریده در فضای او
ز اشک و آه و بانک های پای او

فغان ز جغد جنك و مرغوی او
بریده باد نای او و تا ابد
ز من بریده کرد آشنای من
چه باشد از بلای جنك صعبتر
شراب او ز خون مرد رنجبر
همی زند صلاى مرگ و نیست کس
همی دهد ندای خوف و میرسد
همی تند چو دیوبای درجهان
چو خیل مور گرد پاره شکر
بهر زمین که باد جنك بروزد
در آن زمان که نای حرب دردمد
به گوشها خروش تندر اوفتد
جهان شود چو آسیا و دمدم
رونده تانك چو که وه آتشین
همی خزد چو ازدها و درچکد
چو پر بگسترده عقاب آهنین
هزار بیضه هر دمی فرو نهد
کلنك سان دژ پرنده بنگری
چو پاره پاره ابر کافکنند همی
بهر کرانه دستگاه آتشین
ز دود و آتش و حریق و زلزله

چو چشم شیر لعلگون قبای او
 اجل دوان بسایه لوای او
 بخون کتسیده موزه وردای او
 نهیب درد و مرگ و ویل و وای او
 چو بز شود نفیر کمر نای او
 مسلطند و رنج و ابتلای او
 فنسای جنگبار گان دوی او
 سرشت جنگبار و بقای او
 که اهریمن است مقتدای او
 تمامتر سلیحی از کیای او
 شود دوباره کوه ازالتقای او
 ز جانور تقید تا گیای او
 کز این سلاح داده شد جرای او
 نه کاخ و کوخ و مردم سرای او
 فتاد و گشت باز گون بنای او
 گشاد و دم برون ز داژدهای او
 ز خلق وحش و طیر و چار پای او
 فرسپ خانه گشت کرد نای او
 کسی که شد غراب رهنمای او
 جهانخوران غرب و اولیای او
 کجاست شرم گربه و حیای او
 نیافریده بویه بی خدای او
 ز کشوری که گشت مبتلای او
 کسی که در دل افکند هوای او
 و گر دهند چیست ماجرای او
 ز گندم و جو و مس و طلای او
 رود زر تو سوی کیمیای او
 نه ترسم از غرور کبریای او
 منخور فریب جاه و اعتلای او
 مبین بچشم ساده در غنای او
 که شوم تر لقایش از عطای او
 عطای وی کربیه چون لقای او

بر زمکه «خدای جنگ» بگذرد
 امل جهان ز قعقع سلاح وی
 بخون نهفته جوشن و بنام وی
 بهر زمین که بگذرد بگسترد
 دو چشم و گوش دهر کورو کر شود
 جهانخوران گنج بر بچنگ بر
 بقای قول جنگ هست درد ما
 ز غول جنگ و جنگبارگی بتر
 الا حذر ز جنگ و جنگبارگی
 نه بینی آنکه ساختند از اتم
 که بر قشار بکوه خاره بگذرد
 تف سموم او بدشت و در کند
 شود چو شهر لوط شهره بقعتی
 نماند ایچ جانور بجای بر
 بز این اندرون یکی دو بمب از آن
 تو گفتی آنکه دوزخ اندرو دهان
 سپس بدم فرو کشید سر بسر
 شد آدمی بسان مرغ با بز
 بود یقین که زی خراب ره برد
 بخاک مشرق از چه رو زنده ره
 گرفتیم آنکه دیک شد گشاده سر
 کسی که در دلش بجز هوای زر
 رفاه و ایمنی طمع مدار همان
 بخویشتن هوان و خواری افکند
 نهند منت نداده بسر سرت
 بنان ارزنت بسازو کن حذر
 یسان که سوی کهر با رود
 نه دوستیش خواهم و نه دشمنی
 همه فریب و حیلت است و رهنمی
 غنای اوست ز اشک چشم رنجبر
 عطاش را نخواهم و لقاش را
 لقای او پلید چون عطای وی

کجاست روزگار صلح و ایمنی
 شکفته مرز و باغ دلگشای او
 کجاست عهد راستی و مردمی
 فروغ عشق و تابش ضیای او
 کجاست دور یاری و برابری
 حیات جاودانسی و صفای او
 زهسی کبوتر سپید آشتی
 که دل برد سرود جانفزای او
 رسید وقت آنکه جفد جنگ را
 جدا کنند سر به پیش پای او

(بهار) طبع من شکفته شد چو من
 مدیح صلح گفتم و تنای او
 بر این چکامه آفرین کند کسی
 که پارسی شناسد و بهای او
 شد اقتدا به اوستاد دامغان
 «فغان ازین غراب بین و وای او»

*

چشمه و سنک

جدا شد یکی چشمه از کوهسار
 بره گشت ناگه به سنگی دچار
 به نرمی چنین گفت با سنک سخت
 کرم کرده راهی ده ای نیکبخت
 گران سنگ تیره دل سخت سر
 زدش سیلی و گفت دور ای پسر

نچنبیدم از سیل زور آزمای
 که بی تو که پیش تو جنیم ز جای
 نشد چشمه از پاسخ سنگ سرد
 بکندن در افتاد و ابرام کرد
 بسی کند و کاوید و کوشش نمود
 کزان سنگ خارا رهی برگشود
 ز کوشش بهر چیز خواهی رسید
 بهر چیز خواهی کماهی رسید
 برو کارگر باش و امیدوار
 که از یأس جز مرگ ناید بکار
 گرت پایدار است در کارها
 شود سهل پیش تو دشوارها

*

از صادق هدایت

*

سك و لغرد

چند دکان نانوا می ، قصابی ، عطاری ، دو قهوه‌خانه و يك سلمانی
 که همه آنها برای سد جوع و رفع احتیاجات خیلی ابتدائی زندگی بود .
 تشکیل میدان ورامین را میداد .
 میدان و آدمهایش زیر خورشید قهار ، نیم سوخته ، نیم بریان شده ،
 آرزوی اولین نسیم غروب و سایه شب رامی کردند . آدمها دکانها ، درختها
 و جانوران از کار و جنبش افتاده بودند . هوای گرمی روی سر آنها سنگینی
 میکرد و گرد و غبار نرمی جلوی آسمان لاجوردی موج میزد ، که بواسطه
 آمد و شد اتومبیلها پیوسته به غلظت آن میافزود .
 يك طرف میدان درخت چنار کهنی بود که میان تنه اش پوك و ریخته
 بود ، ولی با سماجت هرچه تمامتر شاخه های کج و کوله تقرسی خود را
 گسترده بود و زیر سایه برگهای خاک آلودش يك سکوی پهن بزرگ زده بودند

که دو پسر بچه در آنجا با آواز رسا ، شیر برنج و تخمه کدو می فروختند
آب گل آلود غلیظی از میان جوی جلو قهوه خانه ، بزرگت خودش را
میکشایند ورد میشد .

تنها بنائیی که جلب نظر را میکرد برج معروف ورامین بود که نصف
تنه استوانه ای ترك ترك آن با سر مخروطی پیدا بود . گنجشکپهائی که لای
درز آجرهای ریخته آن لانه کرده بودند ، آنها هم از شدت گرما خاموش
و چرت میزدند فقط صدای ناله سگی فاصله بفاصله سکوت را میشکست
این يك سك اسکا تلندی بود که پوزه گاه دودی و بیاهایش خال سیاه داشت
مثل اینکه در اجن زار دویده و باوشتك زده بود .

گوشه های بلبله ، دم برا ، موهای تابدار چرك داشت و دو چشم باغ
هوش آدمی در پوزه پشم آلود او میدرخشید . در ته چشمهای او يك روح
انسانی دیده میشد ، در نیم شبی که زندگی او را فرا گرفته بود يك چیزی بی
پایان در چشمهایش موج میزد و پیایی با خود داشت که نمیشد آنرا دریافت
ولی پشت نی نی چشم او گیر کرده بود . آن نه روشنائی و رنگ بود ،
يك چیز دیگر باور نکردنی مثل همان چیزی که در چشمان آهوی زخمی
دیده میشود بود ، تنها يك تشابه بین چشمهای او و انسان وجود داشت بلکه
يك نوع تساوی دیده میشد . - دو چشم میشی پراز درد و زجر و انتظار که
فقط در پوزه يك سك سرگردان ممکن است دیده شود ، ولی بنظر میآمد
نگاههای دردناك پراز التماس او را کسی نمیدید و نمی فهمید ! جلو دکان
نانوائی پادو او را كتك میزد ، جلو قصابی شاگردش باو سنك میپرانند ،
اگر زیر سایه اتومبیل پناه میبرد ، لگد سنگین کفش میخ دار شوfer از
او پندیرائی میکرد . و زمانیکه همه از آزار باو خسته می شدند ، بچه شیر برنج
فروش لذت مخصوصی از شکنجه او میبرد . در مقابل هر ناله ای که میکشید
يك پاره سنك بکمرش میخورد و صدای قهقهه او پشت ناله ساك بلند میشد
و می گفت :

« بد مسب صاحب ! » مثل اینکه همه آنها دیگر هم با او همدست
بودند و بطور موزی و آب زیر گاه از او تشویق میکردند ، میزدند زیر
خنده . همه محض رضای خدا او را میزدند و بنظرشان خیلی طبیعی بود

سك نجسی را که مذهب نفرین کرده و هفتاد جان دارد برای ثواب بچز ازند. بالاخره پسر بچه شیر برنج فروش بقدری پایی او شد که حیوان ناچار بکوچه ای که طرف برج میرفت فوار کرد ، یعنی خودش را باشکم گرسنه بزحمت کشید و در راه آبی پناه برد. سر را روی دو دست خود گذاشت ، زبانش را بیرون آورد ، در حالت نیم خواب و نیم بیداری ، بکشتر از سبزی که جلوش موج میزد تماشا میکرد . تنش خسته بود و اعصابش درد می کرد در هوای نمناک راه آب آسایش مخصوصی سر تا پایش را فرا گرفت . بوهای مختلف سبزه های نیمه جان ، یکدانه کفش کهنه هم کشیده ، بوی اشیاء مرده و جاندار در بینی او یادگارهای درهم و دوری را زنده کرد . هر دفعه که بسبزه زار دقت میکرد ، میل غریزی او بیدار میشد و یاد بوهای گذشته را در مغزش از سرنو جان میداد ، ولی ایندفعه بقدری این احساسات قوی بود ، مثل اینکه صدائی بیخ گوشش او را وادار بجنبش و جست و خیز می کرد ، میل مفرطی حس کرد که در این سبزه ها بدود و جست بزند .

این حس موروثی او بود ، چه همه اجداد او در اسکاتلند میان سبزه ها آزادانه پرورش دیده بودند . اما تنش بقدری کوفته بود که اجازه کمترین حرکت را باو نمیداد . احساس دردناکی آمیخته باضعف و ناتوانی باو دست داد یکمشت احساسات فراموش شده ، گم شده همه بهیجان آمدند بیشتر اوقیود و احتیاجات گوناگون داشت ، خودش را موظف میدانست که بصدای صاحبش حاضر شود ، که شخص بیگانه و یاساک خارجی را از صاحبش بتاراند ، که با بچه صاحبش بازی بکند ، رفتار بکند ، سر موقع غذا بخورد ، بموقع معین توقع نوازش داشته باشد . ولی حالا تمام این قیده ها از گردنش برداشته شده بود .

همه توجه او منحصر باین شده بود که با ترس و لرز از روی زیبیل ، تکه خوراکی بدست بیاورد و تمام روز را کتک بخورد و زوزه بکشد این یگانه وسیله دفاع او شده بود . سابق او با جرأت ، بیباک ، تمیز و سر زنده بود ، ولی حالا ترسو و توسری خور شده بود . هر صدائی که میشنید و یا چیزی نزدیک او تکان می خورد ، بخودش می لرزید . حتی از صدای خودش وحشت می کرد . اصلا او با کثافت و زیبیل خو گرفته بود . تنش میخارید حوصله نداشت که کیك هایش را شکار بکند و یا خودش را بلیسد . او حس می کرد که جزو خا کروب شده و یک چیزی در او مرده بود ، خاموش شده بود

از وقتی که در این جهنم دره افتاده بود ، دوزمستان میگذشت که يك شكم سیر غذا نخورده بود ، يك خواب راحت نکرده بود . شهوتش واحساساتش خفه شده بود ، یکنفر پیدا نشده بود که دست نوازشی روی سراو بکشد . یکنفر توی چشمهای اونگاہ نکرده بود .

گرچه آدمهای اینجا ظاهراً شبیه صاحبش بودند . ولی بنظر میآمد که احساسات و اخلاق و رفتار صاحبش با اینها زمین تا آسمان فرق داشت ؛

مثل این بود آدمهایی که سابق با آنها محشور بود ، بدنای او نزدیک تر بودند ، دردها و احساسات او را بهتر میفهمیدند و از او حمایت میکردند .

در میان بوهائیکه بمشامش میرسید ، بومی که بیش از همه او را گیج میکرد . بوی شیر برنج جلو سر بچه بود . این مایع سفید که آنقدر شبیه شیر مادرش بود و یادهای بچگی را در خاطرش مجسم میکرد . ناگهان يك حالت کرختی باو دست داد ، بنظرش آمد وقتیکه بچه بود و از پستان مادرش آن مایع گرم مغذی را میکید و زبان نرم و محکم او تنش را می لیسید و پاك میکرد . بوی تندى که در آغوش مادرش و در مجاورت برادرش استشمام میکرد . بوی تند و سنگین مادرش و شیر او در بینش جان گرفت .

همینکه شیر مست میشد ، بدنش گرم و راحت میشد و گرمای سیالی در تمام رك و پی او میدوید ، سرش سنگین از پستان مادرش جدا میشد و يك خواب عمیق که لرزه های مکفی بطول بدنش حس میکرد ، دنبال آن می- آمد . چه لذتی بیش از این ممکن بود که دستهایش را بی اختیار به پستان های مادرش فشار میداد ، بدون زحمت و دوندگی شیر بیرون میآمد . تن کرکی برادرش صدای مادرش همه اینها پر از کیف و نوازش بود . لانه چوبی سابقش را بخاطر آورد ، بازی هائی که در آن باغچه سبز با برادرش میکرد .

گوشهای بلبله او را گاز میگرفت ، زمین میخوردند ، بلند میشدند ، میدویدند و بعد يك همبازی دیگر هم پیدا کرد که پسر صاحبش بود . درته باغ دنبال او میدوید ، پارس میکرد ، لباسش را دندان میگرفت . مخصوصاً نوازش هائی که صاحبش از او میکرد ، قندهائی که از دست او خورده بود هیچوقت فراموش نمیکرد ، ولی پسر صاحبش را بیشتر دوست داشت ، چون همبازیش بود و هیچوقت او را نمیزد . بعدها یکمرتبه مادر و برادرش را

کم کرد، فقط صاحبش و پسر او و زنش بایک نوکر بیر مانده بودند. بوی هر کدام از آنها را چقدر خوب تشخیص میداد و صدای بایشان را از دور می شناخت.

وقت شام و ناهار دور میز میگشت و خورا کهارا بو میکشید، و گاهی زن صاحبش با وجود مخالفت شوهر خود يك لقمه مهر و محبت برایش می-گرفت. بعد نوکر پیر میآمد، او را صدا میزد: «پات... پات...» و خورا کش را در ظرف مخصوصی که کنار لانه چوبی او بود میریخت.

مست شدن پات باعث بدبختی او شد، چون صاحبش نمیکذاشت که پات از خانه بیرون برود و دنبال سگهای ماده بیفتد. از قضا یکروز پائیز صاحبش با دونفر دیگر که پات آنها را میشناخت و اغلب بخانه شان آمده بودند، در اتومبیل نشستند و پات را صدا زدند و در اتومبیل پهلوی خودشان نشاندند پات چندین بار بسا صاحبش بوسیله اتومبیل مسافرت کرده بود. ولی در این روز او مست بود و شور و اضطراب مخصوصی داشت. بعد از چند ساعت راه در همین میدان پیاده شدند. صاحبش با آندونفر دیگر از همین کوچه کنار برج گذشتند ولی اتفاقاً بوی سگ ماده ای، آتار بوی مخصوص همچنسی که پات جستجو میکرد او را یکمرتبه دیوانه کرد. بفاصله های مختلف بو کشید و بالاخره از راه آب باغی وارد باغ شد.

نزدیک غروب دو مرتبه صدای صاحبش که میگفت: «پات... پات...» بگوشش رسید. آیا حقیقتاً صدای او بود و یا انعکاس صدای او در گوشش پیچیده بود؟

گرچه صدای صاحبش تأثیر غریبی در او میکرد، زیرا همه تعهدات و وظایفی که خودش را نسبت بانها مدیون میدانست یادآوری مینمود، ولی قوه ای مافوق قوای دنیای خارجی او را اوار کرده بود که با سگ ماده باشد بطوری که حس کرد گوشش نسبت بصدا های دنیای خارجی سنگین و کند شده احساسات شدیدی در او بیدار شده بود. و بوی سگ ماده بقدری تند و قوی بود که سر او را بدوار انداخته بود.

تمام عضلاتش، تمام تن و حواسش از اطاعت او خارج شده بود، بطوریکه اختیار از دستش در رفته بود. ولی دیری نگشته که با چوب و دسته بیل بهوار او آمدند و از راه آب بیرونش کردند. مات گیج و منك و خسته. اما سبک و راحت، همینکه بخودش آمد، بجستجوی صاحبش رفت.

در چندین پس کوچه بوی رقیقی از او مانده بود. همه را سرکشی کرد. و بفاصله‌های معینی از خودش نشانه گذاشت، تا خرابه بیرون آبادی رفت؛ دوباره برگشت؛ چون پات پی برد که صاحبش بمیدان برگشته ولی از آنجا بوی ضعیف او داخل بوهای دیگر گم میشد، آیا صاحبش رفته بود و او را جا گذاشته بود؟ احساس اضطراب و وحشت گوارائی کرد. چطور پات میتواند بی صاحب! بی خدایش زندگی بکنند؟ چون صاحبش برای او حکم یک خدا را داشت، اما در عین حال مطمئن بود که صاحبش بجستجوی او خواهد آمد. هر اسنک در چند جاده شروع بدویدن کرد. زحمت او بیهوده بود.

بالاخره شب، خسته و مانده بمیدان برگشت هیچ اثری از صاحبش نبود، چند دور دیگر در آبادی زد. عاقبت رفت در راه آبی که آنجا سگ ماده بود، ولی جلو راه آب را سنگچین کرده بودند. پات با حرارت مخصوصی زمین را با دستش کند که شاید بتواند داخل باغ بشود. اما غیرممکن بود. بعد از آنکه مایوس شد، در همانجا مشغول چرت زدن شد.

نصف شب پات از صدای ناله خودش از خواب پرید. هر اسنک بلند شد،

در چندین کوچه پرسه زد، دیوارها را بو کشید و مدتی ویلان و سرگردان در کوچه‌ها گشت. بالاخره گرسنگی شدیدی احساس کرد. بمیدان که برگشت بوی خوراکیهای جور بجور بمشامش رسید. بوی گوشت شب مانده بوی نان تازه و ماست، همه آنها بهم مخلوط شده بود. ولی او در عین حال حس میکرد که مقصر است، و وارد ملک دیگران شده. باید از این آدمهایی که شبیه صاحبش بودند گدائی بکنند، و اگر رقیب دیگری پیدا نشود که او را بتاراند، کم کم حق مالکیت اینجا را بدست بیاورد و شاید یکی از این موجوداتی که خوراکیها در دست آنها بود، از او نگهداری بکنند.

با احتیاط و ترس و لرز جلو دکان نانوائی رفت که تازه باز شده بود و بوی تند خمیر پخته در هوا پراکنده شده بود. یکنفر که نان زیر بغلش بود، باو گفت: «بیا.. بیا!» صدای او بگوشش غریب آمد؛ و یک تکه نان گرم جلو او انداخت. پات هم پس از اندکی تردید، نان را خورد و دمش را برای او جنبانید. آن شخص، نانرا روی سکوی دکان گذاشت: باترس و احتیاط دستی روی سر پات کشید. بعد با هر دو دستش قلاده او را باز کرد. چه احساس راحتی کرد؛ مثل اینکه همه مسؤولیتها قیدها و وظیفه‌ها را از

کردن پات برداشتند . ولی همینکه دوباره دمش را تکان داد و نزدیک صاحب دکان رفت ، لگده حکمی بیهلویش خورد و ناله کنان دور شد صاحب دکان رفت بدقت دستش را لبجوی آب کرداد . هنوز قلاده خودش را که جلو دکان آویزان بود میسناخت .

از آنروز پات بجز لگد ، قلبه سنگ و ضرب چماق چیز دیگری از این مردم عایدش نشده بود . مثل اینکه همه آنها دشمن خونی او بودند و از شکنجه او کیف میبردند !

پات حس میکرد وارد دنیای جدیدی شده که نه آنجا را از خودش میدانست و نه کسی به احساسات و عوالم او پی میبرد .

چندروز اول را بستختی گذرانید . ولی بعد کم کم عادت کرد . بعلاوه سرپیچ کوچه ، دست راست جایی را سراغ کرده بود که آشغال و زبیل در آنجا خالی میکردند و در میان زبیل بعضی تکه های خوشمزه مثل استخوان ، چربی ، پوست ، کله ماهی و خیلی خوراکیهای دیگر که او نمیتوانست تشخیص بدهد پیدا میشد . و بعد هم باقی روز را جلو قصابی و نانوائی میگذرانید ، چشمش بدست قصاب دوخته شده بود ، ولی بیش از تکه های لذیذ کتک میخورد و با زندگی جدید خودش سازش پیدا کرده بود .

از زندگی گذشته فقط یکمشت حالات مبهم و محو و بعضی بوها برایش باقی مانده بود و هر وقت باو خیلی سخت میگذشت ، درین بهشت گم شده خود یکنوع تسلیمت و راه فرار پیدا میکرد و بی اختیار خاطرات آنزمان جلوش مجسم میشد .

ولی چیزیکه بیشتر از همه پات را شکنجه میداد ، احتیاج او بنوازش بود . او مثل بچه ای بود که همه اش توسری خورده و فحش شنیده ؛ اما احساسات رفیقش هنوز خاموش نشده . مخصوصاً با این زندگی جدید پر از درد و زجر ، بیش از پیش احتیاج بنوازش داشت چشمهای او این نوازش را گدائی میکردند و حاضر بود جان خودش را بدهد در صورتیکه یکنفر باو اظهار محبت بکنند و یا دست روی سرش بکشد .

او احتیاج داشت که مهربانی خودش را بکسی ابراز بکند ، برایش فداکاری بنماید . حس پرستش و وفاداری خود را بکسی نشان بدهد ؛ اما بنظر میآمد هیچکس احتیاجی به ابراز احساسات او نداشت یا هیچکس از او حمایت نمیکرد و توی هرچشمی نگاه میکرد بجز کینه و شرارت چیز دیگری

نمیخواند؛ و هر حرکتی که برای جلب توجه این آدمها میکرد مثل این بود که خشم و غضب آنها را بیشتر بر میانگیخت.

در همان حال که پات توی راه آب چرت میزد، چند بار انااله کرد و بیدار شد، مثل اینکه کابوسهایی از جلو نظرش میگذشت. در این وقت احساس گرسنگی شدیدی کرد، بوی کباب میآمد. گرسنگی غمداری تمام درون او را شکنجه میداد، بطوریکه ناتوانی و دردهای دیگرش را فراموش کرد. بزحمت بلند شد و با احتیاط بطرف میدان رفت.

.....

در همین وقت یکی از این اتومبیلها با سروصدا و گرد و خاک وارد میدان ورامین شد. مردی از اتومبیل پیاده شد، بطرف پات رفت، دستی روی سر حیوان کشید. این مرد صاحب او نبود. پات گول نخوره بود، چون بوی صاحب خودش را میشناخت. ولی چطور یک نفر پیدا شد که او را نوازش کرد؟ پات دستش را جنبانید و با تردید بآن مرد نگاه کرد. آیا گول نخورده بود؟ ولی دیگر قلاده بگردنش نبود برای اینکه او را نوازش بکنند آن مرد برگشت دوباره دستی روی سر او کشید. پات دنبالش افتاد، و تعجب او بیشتر شد، چون آن مرد داخل اطاقی شد که او خوب میشناخت و بسوی خوراکها از آنجا بیرون میآمد. روی نیمکت کنار دیوار نشست. برایش نان گرم، ماست، تخم مرغ و خوراکیهای دیگر آوردند. آن مرد تکههای نان را به ماست آلوده میکرد و جلو او میانداخت. پات اول بتعجیل، بعد آهسته تر، آن نانها را میخورد و چشمهای میشی خوش حالت و پراز عجز خودش را از روی تشکر بصورت آن مرد دوخته بود و دمش را میجنبانید. آیا در بیداری بود و یا خواب میدید؟ پات يك شکم غذا خورد بی آنکه این غذا با کتک قطع بشود. آیا ممکن بود يك صاحب جدید پیدا کرده باشد؟ با وجود گرما، آن مرد بلند شد. رفت در همان کویچه برج، کمی آنجا مکث کرد، بعد از کویچههای پیچ واپیچ گذشت. پات هم بدنالش، تا اینکه از آبادی خارج شد، رفت در همان خرابه ای که چند تا دیوار داشت و صاحبش هم تا آنجا رفته بود. شاید این آدمها هم بوی ماده خودشان را جستجو میکردند؟ پات کنار سایه دیوار انتظار او را کشید، بعد از راه دیگر بمیدان برگشتند. آن مرد باز هم دستی روی سر او کشید و بعد از گردش مختصری که دور میدان کرد، رفت در یکی از این اتومبیلها که پات میشناخت نشست، پات جرأت نمیکرد بالا برود، کنار اتومبیل نشسته بود، باو نگاه میکرد.

یکمرتبه اتومبیل میان گردوغبار براه افتاد. پات هم بیدرنگ، دنبال اتومبیل شروع بدویدن کرد. نه، او ایندفعه دیگر نمیخواست این مرد را از دست بدهد. له له میزد و با وجود دردی که در بدنش حس میکرد با تمام قوا دنبال اتومبیل شلنگ برمیداشت و بسرعت میدوید. اتومبیل از آبادی دور شد و از میان صحرا میگذشت، پات دوسه بار با اتومبیل رسید، ولی باز عقب افتاد. تمام قوای خودش را جمع کرده بود و جست و خیزهایی از روی ناامیدی برمیداشت. اما اتومبیل از او تندتر میرفت. او اشتباه کرده بود علاوه بر اینکه به دو اتومبیل نمیرسید، ناتوان و شکسته شده بود. دلش ضعف میرفت و یکمرتبه حس کرد که تمام اعضایش از اراده او خارج شده و قادر بکمترین حرکت نیست، تمام کوشش او بیهوده بود. اصلا نمیدانست چرا دوید. نمیدانست بکجا میرود، نه راه پس داشت و نه راه پیش. ایستاد، له له میزد، زبان از دهنش بیرون آمده بود، جلو چشمهایش تاریک شده بود. با سر خمیده، بزحمت خودش را از کنار جاده کشید و رفت و در یک جوی کنار کشتزار، شکمش را روی ماسه داغ و نمناک گذاشت، و با میل غریزی خودش که هیچوقت گول نمیخورد، حس کرد که دیگر از اینجا نمیتواند تکان بخورد. سرش گیج میرفت افکار و احساساتش محو و تیره شده بود، درد شدیدی در شکمش حس میکرد و در چشمهایش روشنائی ناخوشی میدرخشید. در میان تشنج پیچ و تاب، دستها و پاهایش کم کم بی حس میشد، عرق سردی تمام تنش را فراگرفت. یکنوع خنکی ملایم و مکیفی بود.

نزدیک غروب سه کلاغ گرسنه بالای سر پات پرواز میکردند، چون بوی پات را از دور شنیده بودند یکی از آنها با احتیاط آمد نزدیک او نشست، بدقت نگاه کرد، همین که مطمئن شد پات هنوز کاملاً نمرده است، دوباره پرید. این سه کلاغ برای درآوردن دو چشم میشی آمده بودند!

*

از استاد دهخدا

☆

دم محرومان

با سر طرّه دلبنده تو بازی نتوان
رگ جانست، بدو دست درازی نتوان

ناز پرورده حسن است و جز از راه نیاز
 دست در گردن آن یار نیازی نتوان
 کرد و صد دامن یاقوت فشانم ز مژه
 سیر بر خوردن از آن لعل پیازی نتوان
 دست یازی بزنج خواستمش، گفت: بهل
 کاندر این بوته، بجز قلب گدازی نتوان
 صورت خوب پسندند کله داران، لیک
 جز که بسا سیرت محمود ایازی نتوان
 جز بشور طلب ذره و جذب خوش مهر
 قطع این مرحله بادور و درازی نتوان
 آتشین است و چهپانسور دم محرومان
 با خیر باش که با آتش بازی نتوان
 قسر دائم بطبیعت پو محال است، مدام
 ترکتازی بلر و دیلم و تازی نتوان



اگونومی پلیتیک

ای ادام اسمیت که سمت را پدر علم اگونومی گذاشته‌ای. یعنی که
 مثلاً در روی زمین کسی بهتر از تو علم اگونومی نمیداند. اگر تو واقعاً
 پدر اگونومی هستی پس چرا اوازم تولید ثروت را منحصر بطبیعت، کار،
 و سرمایه قرار داده‌ای و در معنای این سه چیز هم دراز دراز مطالب نوشته‌ای.
 ازین حرف تو همچو درمیآید که اگر انسان ازین سه چیز منفعت
 نبرد، باید دیگر از گرسنگی بمیرد. هی هی! بارک الله بعقل و معرفت تو،
 بارک الله بفهم و کمال تو، حالا یک کمی نگاه کن بعلم اگونومی پادشاه
 ایران، و آنوقت پیش خودت اقل خجالت بکش! و بعد ازین خودت را اول
 عالم علم اگونومی حساب نکن.

مرد عزیز تو خودت میدانی که پادشاه ما کار نمیکند. برای اینکه او
 شاهنشاه ماست. یعنی در دنیا و عالم هر جا شاه هست او بر همه شان شاه
 است. پس همچو آدمی بکار کردن نمیردازد. آمدیم سر طبیعت آنرا هم البته
 شنیده‌ای که شاهنشاه ایران از آنوقت که شبی یک حب تریاک عادت کرده

طبیعتش آنقدرها عمل نمیکند . و اما آنکه سرمایه است، آنرا هم لابد در روزنامه‌های پارسال خواننده‌ای که در ماه ذی‌قعدة گذشته آنقدر از سرمایه ناک بود که داروندار عیالش را برد گذاشت بانك روسی گرو که چهارروز چربچای میدان توپخانه را راه انداخت .

پس حالا بعقیده تو باید شاه دستش را بگذارد روی دستش و بربر تماشا کند بامیر بهادر ، و امیر بهادر هم بقول ترکها مال مال نگاه کند بروی شاه .

نه عزیزم آدم اسمیت ! تو اشتباه کرده‌ای . علم تو هنوز ناقص است تو هنوز نمیدانی که غیر از طبیعت و کار و سرمایه ، ثروت بچیزهای دیگر هم تولید میشود .

بله ، نه شاه بربر نگاه میکند بروی امیر بهادر و نه امیر بهار مال مال نگاه میکند بروی شاه . شاه وقتی دید دست و بالها تنگ است . ستارخان از یکطرف زور آورده بچه‌های خلوت هم از یک طرف برای مواجب نق نق میکنند .

میدانی چه میکند ؟ میدهد در دربار کیوان مداریک سفره پهن میکنند . تمام وزراء ، سردارها ، سرتیپها و مجتهدها را جمع میکنند ، کنار سفره ، ولیعهد را مینشانند میان همان سفره ، دلاک را هم جبر میکنند ، یکدفعه مثلا از لای عمامه شیخ فضل الله یا مثلا از پر شال صدراعظم مشیرالسلطنه درمیآید یک گنجشک و میپرد میان اطاق ، ولیعهد چشمش را میدوزد بطرف گنجشک ، دلاک خرچ عمل را تمام میکند آنوقت یکدفعه می بینی که یکصد و پنجاه و دوهزار دست رفت توی جیبها ، همی شاهی ، پنج شاهی ، پناه بسا دو قرآن است که بمثل بازان میریزد توی سفره . وقتی پولها را می‌شمرند ، خدا بدد برکت ، شده است هفتصد و هفت تومان و دوهزار و یازده شاهی .

حالا یک بمن بگو ببینم این پولها از کجا پیدا شد ؟ طبیعت اینجا کمک کرد ؟ پادشاه دستش را از سیاه بسفید زد ؟ یا یک سرمایه برای اینکار گذاشته شد ؟

بعد از آن باز میبیند عین الدوله این پولها را ریخت توی یک جانخانی و با چهل هزار قشون ظفر نمون رفت تبریز و ستارخان هم نه گذاشت و نه ورداشت یکدفعه با دوست سوار آمد بمیدان . این طبیعی است که آدم از هول جان هفتصد تومان که سهل است هفت هزار تومان هم باشد میگذارد و فرار میکند .

عین الدوله هم هرچه ازین پولها مانده بود گذاشت و فرار کرد میان قزاقی
گرسنه و تشنه تبریز .

ای آدام اسمیت ! حالا باز با اعتقاد تو باید دیگر شاه بنشیند بامان
خدا و پاهاش را بقول بابا گفتن دراز کند رو بقبله، هی هی آفرین باین عقیده .
آفرین باین عقل و هوش . خیر عزیزم شاه باز اینطور نمیکند شاه محرمانه
میدهد تفنگهای دولت را میریزند توی میدان مال فروشها ، یسک چراغ
حلبی هم روشن میکنند میگذارند روی تفنگها ، های بابا شام شد و ارزان
شد ! تفنگهای صد تومانی را میفروشدند پانزده تومان . شب وقتی حساب
میکند سیصد و چهل و پنج تومان تفنگ فروخته اند . آنوقت فردای همتا روز
شاه می نشیند سر تخت کیانی که خدا باو عطا فرموده است ! و سیف قاطع
اسلام ، ستون محکم دین مبین و حامی اسلام و مسلمین اعنی سیدنا جنرال
لیاخوف را صدا میکند و میفرماید از قراری که بحضور اعلیحضرت اقدس!
همایون ما عرض شده است جمعی از مفسدین آشوب طلب که جز خرابی دین
و دولت و هدم بنیان اسلام و سلطنت قصدی ندارند در خانه های خود برای اشتغال
فتنه و فساد تفنگ ذخیره کرده اند البته تمام خانه ها را مخصوصا باقزاق های
روسی خودتان تفتیش کنید (برای اینکه قزاقهای سلطان نامحرمند مبادا
چشمشان بزن و بچه مسلمانها بیفتد) هر کس تفنگ دارد تفنگش را ضبط
ویکی پانزده تومان جریمه کنید . آنوقت از فردا جنرال لیاخوف هم با
قزاق های روسی خودش میافتد توی خانهای مردم یعنی میان زن و بچه
مسلمانان تفنگها را باضافه پانزده تومان جریمه و ده تومان و تکا یعنی عرق
برای مجاهدین اسلام پس میگیرد . آنوقت آن سیصد و چهل و پنج تومان میشود
ششصد و نود تومان . اینهم مخارج یک اردوی دیگر .

حالا ای آدام اسمیت ، بمن حالی کن بینم این پولهای حاضر از طبیعت
تحصیل شده ، یا از کار یا از سرمایه ؟

پس تو هنوز خامی . هنوز علم تو کامل نیست ، هنوز تو لایق لقب
پدر اکونومی پلیتیک نیستی . پدر اکونومی پلیتیک پادشاه جم جاه ملایک
سپاه پدر والا گهر مسایرانها اعلیحضرت قدر قدرت فلك حشمت کیوان
شوکت رستم صولت ... محمد علی شاه قاجار است والسلام .

از جمال زاده



ویلان الدوله

ویلان الدوله از آن گیاههایی است که فقط در خاک ایران سبز میشود و میوه ای بار میآورد که «بخود همه آتش» مینامند .

بیچاره ویلان الدوله ! اینقدر گرفتار است که مجال ندارد سرش را بخاراند مگر مردم ولش میکنند ، مگر دست از سرش بر میدارند ؟ يك شب نمیگذارند در خانه خودش سر راحتی بزمین بگذارد ! راست است که ویلان الدوله خانه و بستر معینی هم بخود سراغ ندارد و «درویش هر کجا که شب آید سرای اوست» درست در حق او نازل شده ولی مردم هم دیگر پرشورش را در آورده اند ، يك تانیه بدبخت را بفکر خودش نمیگذارند و ویلان الدوله فلک زده مدام باید مثل سکه قلب از این دست بآن دست برود . والله چیزی نمانده یخه اش را از دست این مردم پررو جر بدهد . آخر اینهم زندگی شد که انسان هر شب خدا خانه غیر کپه مرگ بگذارد ! آخ بر پدر این مردم لعنت !

ویلان الدوله هر روز صبح که چشمش از خواب باز میشود خود را در خانه غیر و در رختخواب ناشناسی میبیند . محض خالی نبودن عریضه با چائی مقدار متناسبی نان روغنی صرف مینماید برای آنکه خدا میداند ظهر از دست این مردم بی چشم و رو مجالی بشود يك لقمه نان زهر مار بکند یا نه . بعد معلوم میشود وقتیکه ویلان الدوله خواب بوده صاحب خانه در پی «کار لازم فوتی» بیرون رفته است . ویلان الدوله خدا را شکر میکند که آخرش پس از دور و زوسه شب توانست از گیر ایسن صاحب خانه سمج بجهد ولی محرمانه تعجب میکند که چطور است هر کجا ما شب میخوابیم صبح باین زودی برای صاحبخانه کار لازم پیدا میشود ! پس چرا برای ویلان الدوله هیچوقت از این جور کارهای لازم فوتی پیدا نمیشود ؟ مگر کار لازم طلبکار ترک است که هنوز بوق حمام را نزنده یخه انسان را بگیرد ! ای باباهنوز شیری نیامده ، هنوز درودکانها را باز نکرده اند ! کار لازم یعنی چه؟ ولی شاید صاحبخانه میخواست برود حمام . خوب ویلان الدوله هم مدتی فرصت پیدا نکرده حمامی برود ، ممکن بود با هم میرفتند . راست است که ویلان الدوله

وقت سرو کیسه و واجبی نداشت ولی لا اقل لیف و صابون زده مشتالمی میکرد و از کسالت و خستگی درمیآمد !

ویلان الدوله میخواهد لباسهایش را بپوشد میبیند جورابهایش مثل خانه زنبور سوراخ و پیراهنش مانند پیراهن عشاق چاک اندرچاک است . نوکر صاحبخانه را صدا زده میگوید « همقطار! تو میدانی که این مردم بمن بیچاره مجال نمیدهند آب از گلویم پائین برود چه برسد باینکه بروم برای خودم . یکجفت جوراب بخرم و حالا هم وزیر داخله منتظرم است و وقت اینک بخانه سری زده جورابی عوض کنم ندارم . آنجا باندرون بگوزود یک جفت جوراب و یک پیراهن از مال آقا بفرستد که میترسم وقت بگذرد » وقتیکه ویلان الدوله میخواهد جورابهای تازه را بپا کند تعجب میکند که جورابها بایند جورابی که دوسه روز قبل درخانه یکی از هم مسلکان که شب را آنجا بروز آورده بود برایش آورده بودند درست از یک رنگ است . این را بفال نیکو گرفته و عبا را بدوش میاندازد که بیرون برود میبیند عیائی است که هفت هشت روز قبل ازخانه یکی از آشنایان هم حوزة عاریت گرفته و هنوز گرفتاری فرصت نداده است که ببرد پس بدهد . بیچاره ویلان الدوله ! مثل مرده شورها هر تکه لباس از جانی آمده و مال کسی است، والله حق دارد از دست این مردم سر بصحرا بگذارد !

خلاصه ویلان الدوله بتوسط آدم صاحبخانه خیلی عذرخواهی میکند که بدون خدا حافظی مجبور است مرخص بشود ولی کار مردم را هم آخر نمی شود که بکلی کنار انداخت . البته اگر باز فرصتی بدست آمد خدمت خواهم رسید . در کوچی هنوز بیست قدم نرفته که به ده دوست و پانزده آشنا بر میخورد . انسان چه میتواند بکند ! چهل سال است بچه این شهر است نمیتواند پیشش را ببرد بر گرداند ، مردم که بانوهای حرمسرای شاهی نیستند ! امان از این زندگی ! بیچاره ویلان الدوله ! هفته که هفت روز است میبینی دو خوراک را در یکجا نکرده و مثل یابوی چایپاری جوی صبح را در این منزل و جوی شام را در منزل دیگر خورده است .

از همه اینها بدتر اینست که در تمام این مدتی که ویلان الدوله دور ایران گردیده و همه جا پرسه زده و گاهی بعنوان استقبال گاهی با سم بدرقه ، یکبار برای تنها نگذاردن فلان دوست عزیز باردیگر بقصد نایب الزیاره بودن و جب بوجب خاک ایران را از زیر پا گذرانده و هزارها دوست و آشنا پیدا کرده یکنفر رفیقی که موافق و جور باشد پیدا نکرده است . راست است که ویلان العلما برای ویلان الدوله دوست تام و تمامی بود و از هیچ چیزی

در راه او مضایقه نداشت ولی او هم از وقتیکه در راه قم و کیل ووصی یک تاجر بدبختی شده وزن او را بحباله نکاح خود درآورد و صاحب دورانی شد . بکلی شرایط دوستی قدیم و انسانیت را فراموش نموده وحتى سپرده هر وقت ویلان الدوله درخانه او را میزند بگویند آقا خانه نیست !

ویلان الدوله امروز دیگر خیلی آزرده و افسرده است . دیشب گذشته را در شبستان مسجدی بسر برده و امروز هم با حالت تب وضعفی که دارد نمیداند بکی رو بیاورد . هر کجا رفته صاحبخانه برای کار لازم از خانه بیرون رفته و سپرده بود که بگویند برای ناهار بر نمیگردد . بدبخت دوشاهی ندارد یک حب گنه گنه خریده بخورد ، جیبش خالی ، بغلش خالی ، از مال دنیا جز یکی از آن قوطی سیگارهای سیاه و مساه و ستاره نشان کذائی که خودش هم نمیداند از کجا پیش او آمده ندارد . ویلان الدوله به گرو گذاردن و قرض و نسیه معتاد است قوطی را در دست گرفته و پیش عطاری که در همان نزدیکی مسجد دکان داشت برده و گفت آیا حاضری این قطی را برداشته و در عوض دوسه بسته گنه گنه بمن بدهی . عطاری قطی را گرفته نگاهی بسرو وضع ویلان الدوله انداخته دید خدا را خوش نیاید بدبخت را خجالت داده و مأیوس نماید گفت مضایقه نیست و دستش رفت که شیشه گنه گنه را بردارد ولی ویلان الدوله با صدای ملایمی گفت خوب برادر حالا که میخواهی محض رضای خدا کاری کرده باشی عوض گنه گنه چند نخود تریاک بده بیشتر بکارم خواهد خورد . عطاری هم بجای گنه گنه با اندازه دو بند انگشت تریاک در کاغذ عطاری بسته و بدست ویلان الدوله داد . ویلان الدوله تریاک را گرفته و باز بطرف مسجد روانه شد در حالتیکه پیش خود میگفت « بله باید دوائی پیدا کرد که دوا باشد گنه گنه بچه درد میخورد ؟ »

در مسجد میرزائی را دید که در پهنای آفتاب عبای خود را چهارلا کرده و قلمدان و لوله کاغذ و بیاضی و چند عدد پاکتی در مقابل و لولنگ آبی در پهلو در انتظار مشتری با قیچی قلمدان مشغول چیدن ناخن خویش است . جلو رفته سلامی کرد و گفت : جناب میرزا اجازه هست با قلم و دوات شما دو کلمه بنویسم . میرزا با کمال ادب قلمدان خود را با یک قطعه کاغذ فلقل نمکی پیش گذاشت و ویلان الدوله مشغول نوشتن شد در حالتیکه از وجناتش آتش تب وضعف نمایان بود .

پس از آنکه از نوشتن فارغ شد یواشکی بسته تریاک را از جیب ساعت خود درآورده و با چاقوی قلمدان خرد کرده و بدون آنکه احدی ملتفت

شود همه را یکدفعه در دهن انداخته ولولنگ آب را برداشته چند جرعه آب هم بروی تریاک نوشید و اظهار امتنان از میرزا کرده و بطرف شبستان روانه شد و ارسپهای خود را بزیر سر نهاده و اناللهی گفته و دیده بست . فردا صبح زود که خادم مسجد وارد شبستان شد و بلان الدوله را دید که کوئی هرگز در این دنیا نبوده است . طولی نکشید که دوست و آشناخبر شده و در شبستان مسجد جمع شدند . در بغلش کاغذی را که قبل از خوردن تریاک نوشته بود یافتند که نوشته بود :

» پس از پنجاه سال سرگردانی و بی‌سروسامانی از این دنیای فانی میروم در صورتیکه نمیدانم جسمم را کسی خواهد شناخت یا نه در تمام مدت عمر باشنایان خود جز زحمت و درد سر ندادم و اگر یقین نداشتم ترحمی که عموماً در حق من داشتند حتی از خجالت و شرمساری من بمراتب بیشتر بوده و هست این دم آخر زندگانی را صرف عذرخواهی میکردم اما آنها بشرایط آدمی رفتار کرده‌اند و محتاج بگذرخواهی چون منی نیستند . حالا هم از آنها خواهش مندم همانطور که در حیات من سر مرا بی‌سامان نخواستند پس از مرگم نیز بیادگاری زندگی تلخ و سرگردانی و ویلانی دائمی من در این دنیا این شعر پیروم رشم با باطاهر عریان را اگر قبرم سنگی داشت بروی سنگ نقش نمایند :

همه ماران و موران لانه دارند من بیچاره را ویرانه ته ؛

*

پایان

تهران - شهریورماه ۱۳۲۴

مهدی توحیدی پور

از نویسندهی این کتاب :

نقمة گل یارمز گلها

شامل چند قطعه‌ی ادبی و معانی گلها و بیست و پنج تابلوی ادبی مربوط با آنها
و زبان تمبرها

☆

آداب نوین معاشرت

بحث کلی درباره‌ی اجتماع و اصول آداب اجتماعی و قوانین تربیتی و اتیکت

☆

فنی حسابداری

و مختصری از:

علم اقتصاد و تاریخچه‌ی عقاید اقتصادی و علوم بانکداری و مالیه و قوانین
مالیاتی و حقوق بازرگانی

منتشر شده است

☆

آداب نوین مه‌انداری

بحث کلی درباره‌ی حیات و آثار حیاتی و اصول تغذیه و آداب پذیرائی
زیر چاپ است



آذر ماه ۱۳۳۴

بها : ۶۰ ریال

شرکت چاپخانه فردوسی

